





کتابخانه مجلس شورای اسلامی

آب محمد رسول الله صلى الله عليه و آله

نسخه محمد رسول الله

۱۹۰۸۸

ساره قفسه

فصل در غسل

بسم الله الرحمن الرحيم یا حسین

بدانکه از برای بزرگ وضو نشستن اول روشنی ۳ بار وضو ۳ بار مسح  
 عام با کوه ترتیب ۳ موالات و نشستن روسته بزرگ دارد اول نشستن در سنگاه  
 مواظف زدن بنحو جاری است آب ۳ متعلق نشستن بیست روشنی با موی ریش  
 و ابرو ۳ باید از اعلا با غسل چشم و نشستن بار و رستم بزرگ دارد اول یک از دو دست  
 با نشسته شود بطریق بربان از مرفق تا سر انگشتان رفته ۲ نشستن از مرفق به دست  
 سر انگشتان رفته ۳ متعلق نشستن بیست بار وضو و موی بزرگ از دست محسوب  
 میشود ۱۶۰۸۱  
 ۲۰۷۲۵۳  
 موی بزرگ میشود و مسح سر نشستن بزرگ دارد اول مسح کردن دست بنحو یکایک و یکوبند  
 مسح موی بزرگ مسح سر مسح نمود ۴ لازم است که مسح از اعلا به سمت چپ باشد ۳ باید مسح شود  
 پیش سر واقع شود اگر موی بزرگ اگر موی بزرگ باید بر موی واقع شود و موی بزرگ است  
 محل عاید محاسب میشود متناظر شود باید مسح بزرگ وضو باشد که در دست است ۵

قدم رفتی استخار با بد آنکه غسل نونی چهار بار بزرگ دارد اول نشستن تمام  
 بدن بجا رشتن آب ۲ نشستن به پشت بدن واقع شود ۳ این است که بایست  
 سر و گردن و پهلوی راست و پهلوی چپ بعد از این بشوید ۴ ترتیب است و











عن الحسن بن علي  
عن الحسن بن علي  
عن الحسن بن علي  
عن الحسن بن علي

عن  
ابن ابي عمير

21

[illegible]

از ربع

مكتبة

مكة

السجود









پوست باطنی گفته از می برسد به بالغ ۸ معتبر در حضرت تمام باطنی گفته است  
 و جیبی و طاهر نه تمام حقیقی ۴ لازم است که دستها را بیرون ببرد  
 و مسیح شانه هفت جزو دارد اول مسیح کردن ۱۵ شانه هفت ۲ بودن مسیح از  
 رسته ننگا و منوط طرف اعلا ۳ پستی و دراز و در پهنای انقار یکدیگر واقع است میان  
 و جیبی ۴ باید مسیح از اعلا باطل باشد باید تمام پشته جیبی مسیح شود  
 باید مسیح به در دست پشته مسیح باطنی پشته باشد بخوبی مسیح فرود گرفته  
 شود نه مسیح ۵ باید پوست باطنی و کف پست پوست پشته در برسد به درون حایل ۶ باید  
 مسیح باطنی و کف باطنی مسیح و مسیح پشته و پشته هفت جزو دارد اول لا  
 لازم است مسیح کردن بعضی از دست که عرقی بکشد و او را مسیح نمود باید  
 این مسیح از زنده تا طرف انگشتان و این مسیح شود مسیح باید مسیح از زنده  
 انگشتان با و عکس باشد ۷ باید این مسیح بر پشت دست باشد شکم آن ۸ باید  
 مسیح پشت دست را به راه کف پشته مسیح از بغل آن ۹ باید تمام پشته دست  
 را مسیح این مسیح شود ۱۰ در مسیح باطنی دست چپ مسیح کف دست چپ مسیح باطنی  
 فرود گرفته شود و استغاث مسیح لازم نیست ۱۱ باید پوست باطنی دست چپ پست  
 دست راست برسد به درون حایل و اجزا ۱۲ مسیح پشته دست چپ پشته دست راست  
 است چپ زیاد و کم

۸۵۲۲ X

۴۱۱

۸۵۲۲

۸۵۴۲

۸۸

۲۰۲۷۴۵

X

در دست

۳





اوضاح اسماء و احوال قاضی و نایب

مردن شب روز و در شب نفس صبر

که اینها خود میباشند یکسکه اینها را افزوده است

کامر میگذارد با جمیع کلمات که

اشفاق می نمود که عالم را خالق تعالی و خواهر

مرا که خداوند عالم را جوهر است یکی صفات

و دیگر صفات پیرم صفتش زیاده بار است



۶۲۲  
۸۲  
۱۲۴۴  
۲۵۸۸

۲۸۸۴

۶۶۶

۲۶۱۲۴  
۴۵۴۸  
۹۶

۶۶۶

۵۲

۶۶۶



مشهور است شصت و آن این است  
که نظم در آورده شد علم و قادر است  
میرد و هر یک هم قدیم و از لایق هم صاف  
اما عالم نبی ضایع تبارک و تعالی است  
اشیا را زنده برادر پوشیده و نهان است چنانکه  
و لا باشد آن خواهی و نه از نقص است  
و نقص برادر پاک است اما قادر یعنی

میرد

ضایع تبارک و تعالی است  
اگر قدرت و لا باشد حاضر خواهد بود و غیر نقص  
و نقص برادر است که تصور است لایق یعنی  
ضایع تبارک و تعالی است به آن زنده کی که لایق است  
برادر که اگر حیث است به حالت است و موت نقص است  
میرد و هر یک لایق یعنی ضایع تبارک و تعالی است  
کامر و خواهی که می کند و آنچه را که خواهد کند می کند



چشمه نادر باشد بفرستاده بود و بفرست

دفعه برادران رویش اما بر بعضی ضاوه

مستبان اگر گشتند است فریاد را در میان

و مسموعات و نه وفات و بصرات به است زیرا که در

صفت ملامت و عدم آن نقص است و بعضی برضا

رویش که اذیم و از این بعضی وجود وستی حق تعالی

راست او بهای است بود و است و خواهد بود

عراقی

عدم و فراق و ملامت زیرا که چنین و چنان

و شایسته است و بفرستد که مصلحتی ندارد

است و بفرستد و نمی مکن زیرا که نقص ملامت

و بفرستد و مصلحت و است که از این مثال است

لا صدف یعنی ملامت است که است و بفرستد

و فراق خواهد بود زیرا که در مصلحت است و فراق

راست است و مصلحت است یعنی آنچه را که

مصلحت است



بر طرف کرد باز آنچه مشهور است مخصوص

و آن اینست که خداوند عالم نه مرتب بودیم

نه مرتبه نخستین و نه مرتبه آخری

خانی که اول حق تعالی که مرتب است نه از اجزاء

ظاهراً و نه از اجزاء باطنی زیرا که هر یکی از این

به اجزاء و استیلا و نفوذ و نفوذ است

چون خداوند عالم جسم است زیرا که جسمی حق است

بلکه

بمعانی استیلا و نفوذ و نفوذ است

عالم روح است بهم خداوند عالم مرتب یعنی

در مرتبه شود نه در دنیا و نه در آخرت زیرا که خداوند

عالم در مرتبه جسم است و جسمی حق است

نفوذ است و نفوذ بر ذرات است چهارم

است که در مرتبه است که حوادث نمی شود چون

پری و چون و خواست و استیلا و نفوذ است



بر آنکه هر یک از اینها نفس و جسد و غیره  
مضافه علم منزله و پست از حق و نقص و بیجا  
چشم نمک در مایه لایق بر سر آمدند در دشت  
و نه در صفات بزرگه و بزرگ و پنهان  
نفس و غیره است بر مضافه علم نفس و غیره  
ششم است در صفات شریفه مضافه علم  
زایه بر دشت باقی است که صفات  
فعلی

کمال از عین است بزرگه هر گاه زایه بر دشت  
باشد است پیاچ که بر دشت است پیاچ  
بر خدا رود است که بود مضافه علم  
مخمس است و در این چهار پیاچ هر یک  
است پیاچ نفس است بر خدا و دشت چون  
شناختنی صفات شریفه و صفات  
مضافه علم بر این و بر شمس که اصل



خج است اول توحید و هم عدل هم نبوت

چهارم لایست پنجم مسعود اول توحید یعنی خداوند

علم می است و هر یک یکی پنج است زیرا که

کرمه بود بر این افزودن کی نه سر جان من

هم از رسول دین عدل است یعنی حاکم الهی

درست کوار است و هر یک شش بر دو می کند و

مصلحت دید و خوب عدل است که

باشد

خج است برضای و غیر موافق با یک و هفت است

زیرا که لازم آید حدیثی صحیح و باقی است و اینها همه

قصص است خج است زیرا که از سیم و شصت

و پاکست سیم از رسول دین نبوت بر آنکه

محمد بن عبد الله است و هر دوازده است از یک

اوست سیم الهی نه یکان او بر دین و هر یک شش

و نه نه و هر یک سیدان را هفت و دوازده



بسج منبران و بشتان ایشان و بزمین  
عبد به این عهد طیب این نام این عهد  
بچه هم مادر استی ب را آمد می گویند در دهر  
بست که دلیر بنمیرد سحر است که  
خواستش و تو بزمین کرد و برین آدمی بخور  
در شمع آن منوره از غمت زخم زود  
تواند و بسج نه از شهرت و نه از کثرت

استخوان در آن صورت پدید چون دشتی منبر  
خود را زاده از بزمین خدایست و قول این است  
که بنمیرد زاده از بزمین خدایست و قول این است  
آن در خواب و بزمین است از دهر  
کسره و بزمین است و بزمین است و بزمین  
در بزمین و بزمین است و بزمین است و بزمین  
بزمین است و بزمین است و بزمین است و بزمین



دخانی می کرد و چنانچه از طبع کون منجره رفت  
از نایش می آمد هر دو دور دوری می زد  
بعضی دور او می نشستند بسیار پس گویم در بر  
پس به تهر نه داند چنانچه به تهر می رفت  
بیشتر و با نه از تهر می خواند بخیر و عزم و عزم  
و هر وقت می نشست از هر راه نفس و سخن می زد  
هر یک شیره به تهر می زد و یکی نه می کرد تا هر دو  
اول

و خواص را از غایت فهد بدانشین و او را  
چهارم از اصول این است که هر که می نشیند  
که ریس بود باشد از این خدا و او را  
باشد ضعیف تر از آنچه صلاح است از راه  
و دنیا در حقیقت میماند از غایت و او را  
که هر که از جانب رسول خدا می نشست  
چنانچه می نشست هر قدر که بایا زده می نشست





حاشیة منزه بین ردیف بعد از اول  
 حمره و طغریه فیه و کوله حاشیة اول حمره  
 المویس بن و بعد از استیلا حم و بعد از  
 استیلا حم بن و بعد از استیلا حم بن  
 الحامد بن و بعد از استیلا حم و بعد از  
 استیلا حم حم و بعد از استیلا حم  
 لام موسی کاظم و بعد از استیلا حم رضا  
 دهم

و بعد از استیلا حم حم و بعد از استیلا  
 لام حاشیة و بعد از استیلا حم حم و بعد از  
 و بعد از استیلا حم حم و بعد از استیلا  
 حم حم و بعد از استیلا حم حم و بعد از  
 حم حم و بعد از استیلا حم حم و بعد از  
 حم حم و بعد از استیلا حم حم و بعد از  
 حم حم و بعد از استیلا حم حم و بعد از  
 حم حم و بعد از استیلا حم حم و بعد از



لام شش شرط است اول باید که نام شش  
پاک باشد از اول شش تا آخر آن که شش  
کنان تا آن که به سره و به سره و به سره  
به حکم فی هر دو به حکم فی هر دو  
پاک باشد دوم باید که نام شش و اول  
باشد از همه عنوان بحکم علوم و شش  
علوم و شش بی سیم باید که شش و شش

باشد چهارم باید که نام شش و شش  
و شش و شش و شش و شش و شش  
از شش و شش و شش و شش و شش  
شش و شش و شش و شش و شش  
از شش و شش و شش و شش و شش  
شش و شش و شش و شش و شش  
شش و شش و شش و شش و شش



نسخه در کتب چه اگر پس نماند عینش  
میانه رخت خواهد بود در حضرت کلام  
روایت کرده اند در پیغمبر کلام  
بر کلام او به کند و به هم از او پرسند از  
جواب آن عفو مانده نشود بهم با خبر  
محمود را از که از شایسته به دست مردم  
باید کلام بحرف بنده به کتب و نقیض  
ع

نجم از اصول من مساوت جواب است  
سمان را خفا دو شستن به یکدیگر نماند  
بر کرد و به از محو و با خفا و دشت  
به نواک کردن ملک نواک در پیش نواک  
بگیرین اول به او نواک خواهد کرد و به  
خفا و دشت نواک نکرده و نواکش قمر  
علم نواک و محو و نواک و دشت و نواک



در راه بخت و تو شمع آفتاب خورشید

الحمد لله

سنة ١٠٠٠



خوشتر از آن که در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد  
 در حکم باشد و در حکم باشد

در بیان شک و ظن و سهو در غایت دان

مشتمل بر مقدمه و چند فصل است مقدمه در معنی علم و ظن و شک  
 و بصورت بدانکه هر حکمی از حکام اگر در دو طرف چنین باشد  
 باشد از آنکه گویند و اگر یک طرف راجح باشد پس اگر سجدیم  
 و قطع رسید از علم گویند و اگر سجدیم علم پس یک طرف دیگر  
 نیز محتمل باشد طرف راجح را ظن و یک طرف را وجوح گویند  
 و اگر چیزی را دور از آن دانسته باشند پس اگر از آن قوه و اگر  
 محتمل باشد اما در حافت ماتی باشد از آن سهو گویند و اگر از غلط  
 نیز محتمل باشد از آن اشتباه گویند و مراد از سهو در اینجا هم

در بیان

اعلم بر دوست فصل اول در احکام ظن و در غایت دانست  
 بدانکه ظن در میان اول و آخر آن قائم مقام علم است  
 و لازم است عمل نمودن بان خواه مقتضای ظن صحت باشد  
 باشد یا فسادان و خواه ظن قوی باشد یا ضعیف  
 و خواه ظن بعد از تروی باشد حاصل یا بعد قیل  
 از آن و خواه ظن تعلق با فعال یا بکیر و یا او کار آن پس اگر  
 ظن انحرافی در نماز حاصل باشد و عمل بان نیکد گناه کار خواهد  
 بود و همچنین حکم اگر بعد از تمام شدن نماز یک کس  
 در میان فعلی یا دیگر می در نماز و بعد از آن مطمئن  
 بهر مذای عمل ظن خود کند و مقتضای امر عمل  
 خواه صحت باشد یا فساد و فصل دوم در بیان  
 در غایت دانست بدانکه این سهو یا سهوا و کار و اشتباه  
 یا رکعات اما سهوا و کار گویند که محل تدارک منسبیاتی















لازم است که بر خیزد و بایستد و رکوع را بعد از آن که در سجده بقیام  
 شلست کند لازم است که مشکوک را بعد از آنکه بایستد و بایستد که بعد از دخول  
 در رکعت از خدشات هر دو منفی می باشد برای رکوع و سعی از بر سر سجده و بر  
 سجده می ایستد از بر بقیام و رفع رتس از سجده تا آنکه اگر شک در سابق کند  
 لازم است که مشکوک را بعد از آنکه بایستد که خدشات باشد یا اگر بایستد  
 و افسوس که آنچه در گذشته از کثرت شک مراد است که علم باطله و اشتباه  
 باشد که در منتهی و در کتب بعد از آنکه اگر علم باطله باشد یا اشتباه دخول  
 در دیگری لازم است که تدارک مشکوک خیر را کند مثلاً آنکه در یک مرتبه  
 میباید که در یک رکعت یا کمتر و قبل از آنکه رکوع بایستد یا بعد از آن  
 که از دو سجده است حکم در دو رکعت که با هم منتهی است و نه بیشتر و نه کمتر  
 رکوع و خواندن و شستن است و میباید که قیام بعد از رکعت است قبل  
 از آن که بایستد از شستن رکوع که از دو سجده است حکم سایر افعال که در  
 یک رکعت دارد آنست که در رکعت بداند شک نه که در چند موضع

در سجده بایستد

قرن

بایستد نماز و یا بنویسد اگر چه وی علم باطلی هر چند از آن چهار موضع است  
 اول شک در نماز رکعت که موجب است آنست که در رکوع  
 از آنست که در نماز از آنکه بایستد از بر افسوس که اگر شک در عدد  
 رکوع است در نماز که در رکعت است بایستد که در رکوع است  
 که رکعت اول باشد یا ششم است که رکعت دوم باشد که در این صورت  
 نماز باطل است و در هر شک در نماز که شک است که موجب است  
 قضا شک در دو رکعت و دو رکعتی که پای و در میان باقی از  
 احوال سجده منتهی که موجب است چهار رکعت و در نماز که در رکعت  
 سجده دارد و در رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت که موجب است  
 بداند که اگر کسی در این نماز یا شکر و نه آنکه در نماز است یا در نماز است  
 یا در سجده و نه آنکه اول نماز است که ام مانع و یا میباید که اول از قصد نماز  
 شستن و لیکن شک دارد که باقی را همان قصد سجده آورد یا قصد دیگری  
 در همه این صورت آنست و آنکه اگر بعد از آنکه علم باطلی هر چند از آن

عذر



بعد از تمام اینها که میگویند بعد از آنکه اگر کسی سهو عصر را بر ظهر مقدم داشت  
 بعد از تمام اینها که میگویند اگر در وقت غفر عصر را بعد از آنکه  
 فاسد است و اگر در وقت ششتران بعد از آنکه فاسد است باید که ظهر  
 بعد از دو اگر درین نماز اگر چه قبل از سلام یا بعد از سلام باشد و اگر در وقت  
 غفری که باشد لازم است که عدد آن کند و همچنین است در وقت  
 مغرب و غایت این اگر چه عدد دل بانی است لازم است که عدد دل کند و مراد از  
 این در عدد دل است که ذکر در رکعت و بیست و یکم یا قبل از آن که چهار  
 بار یا اگر چه عدد دل گشت معینی داخل رکوع چهارم باشد یا غیر  
 نماز است بدلیل آنکه اگر از غرض نماز آنکه در اتمام نماز شود و یک نماز  
 که آن نماز را شش اتم است و خوانی است که لازم است که یکبار چهار  
 رکعت بعد از آنکه بعد از دو رکعت بعد از ظهر یا عصر یا زیت و نماز اگر  
 دعوت بین راه سهو کند یا باطل نماید و نداند که نماز شش شده یا نه  
 شده مغرب بود یا غایت لازم است که برود و سجده و نماز

اینست

تا برکت و نه بعد از آنکه در نماز و در سجده یا جابت پس هر که کسی میداند  
 که در ششبار و در یکبار از وقت شد لیکن میداند که چهار رکعت بود است  
 یا سه رکعت یا در وقت لازم است که یک نماز چهار رکعتی و یک نماز دو رکعتی و یک  
 سه رکعت بعد از آنکه بعد از دو رکعت بعد از ظهر یا عصر یا زیت و نماز اگر  
 و اگر نماز از وقت شده و نداند که کدام نماز را سجده است لازم است  
 بر او که چهار رکعت و یک دو رکعتی سه رکعتی بعد از دو چهار رکعتی و غیر  
 این چهار احوالات اتم است که اگر در وقت نماز یا در وقت نماز یا در وقت  
 و منفعت صورت میشود و در آن شکل که معارف مشهور است و با غیر  
 معارف است اما اشکون معارف اولی است میان دو رکعت است بعد  
 از دو رکعتی از سجده ثانیه تا اگر قبل از دو رکعتی سه رکعتی و ثانیه  
 شک کند اگر چه بعد از تمام کرد و اگر سجده ششم نماز فاسد است و مراد  
 شک است که نداند که یک رکعت که سه رکعتی آن بر داشت و وقت نماز  
 و ضرورتی که شک بعد از آنکه شک بعد از نماز آن گذارد و کمال

بر  
 سجده

فاسد

نام





دوره چهارم پنج و چهار است که با شش در میان بیستم و آن  
پار دو شش است اول شک میان دو و شش و دوم که شش و شش  
چهار شش چهار پنج و شش شش و دوره شش شش و دو و چهار شش  
پنجم دو و پنج شش شش شش و چهار شش شش و پنج و شش  
و شش چهار و پنج و شش با شش و دوره چهار و شش و دو و شش  
شش و پنج و شش شش و شش و چهار و پنج و شش و باقی صورتها  
میشود و شش شش کار اگر با شش در میان بیستم حتی است که در  
جمع این صورتها صحیح باشد بنا بر اینرا قند کند و دو نماز را تمام کند  
بر او و الا و غیره بعد از نماز لازم است این دو و شش که باقی  
نخ به شش و در میان بیستم اما اگر پنج و شش و در میان بیستم  
شد اگر شش کند میان پنج و شش پس اگر این شک بقدر  
رسیدن سجده رکوع است باید رکعت را خواند کند و نماز را تمام  
کند و بر او چیز لازم نیست و اگر بعد از دخول در رکوع است

مجلس



نارنگ است فایده داشت که این گاه که در وقتی جاریست که یک از خطوط شک  
دو و پیش از آنکه محدثین بنام آن که یک از خطوط شک دو باشد پیش  
از آنکه باشد شکست در و پنج شود پیش از آنکه سجده بین حق است  
که باز فایده بداند که هرگاه شک میان سه پنج باشد فیه از و حل  
در کوی حق است که اگر اول باشد شک کند که گفت که در آنست در سه پنج  
باید باز ابراهیم کند و و اما اگر اول باشد شک کند که آن گفت که نشسته  
در وقت با چهار باید باز ابراهیم که چهار است که از و بعد از باز و در وقت  
احیانا سبب نادر کند و دو سجده و سهو است در این صورت بداند که  
در صورت سبب متعارف شک که حکم در آنها باز اکثر و با بعد از حیات اگر بعد  
از قیام از نماز حقیقت حاصل شود و بعد از سوم شود که عدد در وقت در  
یا چهار بود و پس از این مقبولش صورت اول آنکه بعد از قیام



از نماز احتیاط بپاوشش آید که نایبش تمام بودست نماز او صحیح و نماز احتیاطی که بعد  
 آورده و نافذ محسوب میشود و در هر دو نماز احتیاط بپاوشش آید که نایبش  
 تمام بودست و اینجا نیز نماز صحیح است لیکن باید نماز احتیاط را تمام کند و صبح  
 آنکه پیش از نماز احتیاط قنوت نمازش معلوم شود به اشکال نماز صحیح و احتیاطی  
 در کمریت چهارده که بعد از فراغ از نماز احتیاط معلوم او شود که نماز او  
 رکعت یا نه و ناقص بود دست همراه است که نماز او صحیح و چیز را در آن  
 است و نماز احتیاطی که در بدل ناقص محسوب میشود و بعد از آنکه در وسط نماز  
 بپاوشش آید که نماز او ناقص بود دست پس گوئیم که احتیاطی که در آنست نه  
 مطابق است آنچه را که در نماز و قنوت شد مثل آنکه شک کند میان  
 دست و چهارده است یا نه و در رکعت است یا نه و در نماز احتیاط  
 بپاوشش آید که نماز او در رکعت بود دست یا شک کند و در دست و بعد

از این

و بعد از نماز شروع کند بیک رکعت احتیاط است یا نه و در پس نماز احتیاط بپاوشش  
 آید که نایبش نه رکعت بود دست نماز او صحیح است و باید احتیاطی که در آنست  
 تمام کند و اگر در پس دو رکعت نشسته بیک رکعت که در رکعت شود لازم است  
 که نشسته را تمام کند و اگر نماز احتیاط مطابق با قنوت باشد نشسته آنکه شک  
 کند میان دست و چهارده شروع کند در رکعت احتیاط است یا نه و  
 بپاوشش آید که نماز او نه رکعت بودست پس اگر از قدر مطابق شک  
 یمن داخل در رکعت رکعت دوم نماز احتیاط شد لازم است که بپاوشش نشسته  
 و سلام گوید نماز او صحیح است و اگر در آخر رکعت شد باید این احتیاط  
 را چه زنده حکم نقصان بیک رکعت را العجب آنکه و بعد از آن نماز او را تمام  
 کند و اگر نماز احتیاط مطابق قنوت باشد این سخن آنکه شک کند  
 میان دست و چهارده شروع در دو رکعت احتیاط نشسته کند و در رکعت

پایش آید که نیش در رکعت بود است او را صحیح است باید  
 احتیاجی که در این نام کند اگر شک کند میان دو و چهار و دو رکعت  
 احتیاط است و بعد از آن که در شمار رکعت نشسته باشد پایش آید که نیش  
 سه رکعت بود است حق است که فاصله شدن دو رکعت است و  
 مفروضت بگوید نشسته را نام کند و نماز او صحیح است و اگر بعد از آن که  
 استاده پیش از دخول در دو رکعت نشسته باشد پایش آید که نیش سه  
 رکعت بود است باید احتیاط دست کشد و رجوع کند بحکم نقصان بخاکت و اگر  
 شک کند میان سه و چهار و چهار رکعت که اگر بعد از نماز پایش آید  
 که نیش سه بود است پس اگر پیش از شروع در احتیاط یا بعد از آن نام کرد  
 احتیاط کند که شود لازم است که هر رکعت با و را بدو رکعت الا حرام بعد از  
 اگر قصد نماز یا در وقت نماز باشد و اگر در شمار احتیاط کند که شود

بسم

پس اگر احتیاط نشسته از طریق میکند و دو رکعت است و بدو رکعت  
 بعد از دو سجده سهو از بر نظام بجا میکند و اگر احتیاط است که  
 از نام میکند و اگر رکعت دیگر است و بجا میآید و در هشتم  
 که نقصان نیش از احتیاط یا کوشش در اینجا نماز است و اگر  
 صحیح است باید رجوع کند بحکم نقصان بدانکه شک کی که در نماز است  
 افتد خواندن آن شک که موجب نماز شود مشک در نماز واجب  
 و رکعتی آید که در نماز خواندن و نباید نشسته که در نماز خواندن  
 احتیاط در نماز و در اینهاست پس اگر روی نماید و حقیقت حاصل بر او  
 ظاهر شود نماز او صحیح است باید بوفی اعتقاد کند و اگر در نماز حقیقت  
 ظاهر نشود و شکش باقی باشد پس اگر شک موجب است مثل  
 شک در نماز سه رکعت نماز خود را تمام داد و اگر موجب است  
 مقتضای شک باید بگوید که در احتیاط است که در چنین ترک او نماز  
 و نقصان نماز باید بداند اگر مصححی شک در دو رکعت نماز خواندن





و احکام اعتباریه بنویسد فصل پنجم در ساحت سهو  
در سهو و سهو در شک و شک در شک و شک در سهو  
بدانکه این سهو منحل به صورت شود اول شک در شک  
این معنی که شک کند که آیا در غایت شک که در ماه حق است که باید  
بنابر عدم شک که از دو جهات شک در مقتضای شک  
و آن بر سه قسم است اول سدا مقتضای شک را که سجد  
بنابر احتیاط است لکن شک دارد که آیا بعد از غایت از اسما دارد  
یا نه حق است که باید بعد از دو دویم آنکه سدا اند که در غایت شک  
کرد و شک مقتضی خبر نیست ده است و شک سدا اند که احسب  
سهو است اما احتیاط لازم است که انقدر بر آنکه احتمال سدا بدین  
آنکه شک کند در عدد و رکعات یا در خواندن او و اصل  
مقتضای شک حق است که باید اعتنا در شک خود بخند که  
بنا بر خود بر صورت صحیح که از دو شک که در غایت احتیاط شک کند

مسائل و شبهات باید بنابر ابر صحت که دوست بگذارد و سهو شک در  
سهو است اما معنی که اندک که آیا در غایت سهو افتد منحل به شک است  
بنا بر بنابر او با صورت بر عدم که از دو شک که اندک که اندک  
منحل و خبر از سهو منوط پس اگر شک است ثابت لازم است بجا آوردن  
شک کند که اگر از شک که شک اعتنا در شک میکند چهارم  
شک در مقتضای سهو است و آن بر چهار قسم است اول آنکه در غایت  
سهو کرد و مقتضای امر عالم است لکن شک کرد و بعد از غایت که آیا  
سجا آورد و مقتضای این لازم است بر او که امر الهی است و دویم آنکه بنده اند  
غایت سهو کرد و آن سهو مقتضی خبر نیست لکن بنده اند که ان مقتضی مخصوص  
عالم است لکن شک در غایت از افعال مقتضی در صحت بجا آوردن منوط  
پس اگر شک است با شک لازم است بدار شک که شک  
و اگر از شک که شک خبر را لازم است چهارم آنکه شک در عدد  
سجد سهو کند یعنی بنده اند که سجد اول است یا دویم یا بنابر



بر اکثر که از دل بخواهد سود در شکت با معنی که شکت در صفا  
از افعال ظاهر که در تدارک چنانکه لازم بود پس این شکت را  
و آموش که در شکت که در یکسجده یا بر سه سجده پیش از آن  
که داخل نشود و یا سجده تمام بر سه پس آموش نمودن شکت  
اطهر است که اگر تدارک دویم بار در وقتی شود که محض شکت باقی است  
لازم است که شکت یک نیز را بجا آورد و اگر تدارک بعد از شکت تن  
محض باشد بر او چیزی نیست و غایتش صحت است و اگر سهو کند  
شکت در اعداد او باشد آنکه شکت کند در یک دو پس فراموش  
کند این شکت را و مشغول نماز شود بعد از آن این شکت پادش  
آید پس اگر در این صورت عالم با غایت شد بحقیقت حال لازم  
که محض علم و ظن خود نماید و اگر پس از تدارک شکت خود را در وقت  
لازم است که محض تقضای شکت خود کند چه صحت باشد و چه نباشد  
مشهد سهو در شکت با معنی که در تقضای شکت که سجده

سهو نماز

یا نماز احتیاط سهوی کند پس اگر آن سهو چنان است که اگر در نماز  
موجب سجده سهو می شد اطهر است که در اینجا سجده سهوی لازم  
نمیشود اگر چه احتیاط است و اگر چنان سهوی است که موجب تدارک  
و قضای شکت است که اگر تدارک سهو در وقتی است که از محض گذشت  
لازم است بر او تدارک و آموش شده و اگر از محض شکت که شکت  
اگر از محض سهو گذشت مثلاً که یکسجده از نماز احتیاط را فراموش نمود  
قبل از رکوع تدارک شد احتیاط است که تدارک و آموش شده  
با بعد کند و اگر از محض سهو گذشت پس اگر فراموش چیزی است که بعد  
از نماز قضای آن لازم بود در اینجا نیز قضای لازم است و اگر قضای آن  
لازم نبود است بر او چیزی لازم نیست اما سجده سهو پس اگر  
سهوی در آن کند خواه محض باشد یا نباشد تدارک نیست

لازم نیست بلکه باید که در هفتصد و سی و سه رکعت یا جمعی که اصل سوره  
 فراموشش کند نشد آنکه یک سجده یا دو سجده را فراموشش کرد و قبل از  
 رکوع یا رکوع آخر حجت ندارد که فراموشش نکرده کند تا رکوع را بگوید  
 و در آن وقت که گویم که اگر محض سوره یا وقت لازم نیست تا رکوع  
 و اگر از محل گذشت پس اگر مقتضای سوره بطلان است بنا بر این و  
 میکند و اگر مقتضای سوره قضا و سجده سوره است باید سجد کرد و باید  
 حکم این سوره در نماز که در نه هفتصد و سی و سه رکعت است  
 با غیر که سه رکعت در مقتضای سوره که قضا است در سجده و سجده سوره است  
 یعنی در نماز سه رکعت است که اگر در نماز است در اینجا قائل شویم  
 پس اگر در سجده سهو سه رکعت است که باعث سجده سهو شود لازم نیست  
 سجده سهو دیگر و همچنین حکم سایر افعال سهو که مذکور شد فصل

منع

یکی از

ششم در کیفیت نماز است بدانکه واجب است در نماز اجابت  
 و کبره الاحلام و ستر عورت و استقبال در رکوع و سجده و سجد  
 آنچه در نماز معتبر است از شرط و اجزاء و رفع یدین و اشکال  
 در آنکه خواندن حمد مخصوص سوره لازم نیست در احوط است ترک  
 که حمد را احقات بجا اند و واجب که نماز را بجا آورد بعد از سلام  
 فوراً بعد از نماز و است که فوراً واجب است و وجوب غیر  
 پس اگر اخلال بقیود است که باید فی الجمله از نماز و قبل از  
 از احتیاط صادر شود نماز او صحیح است مگر سبب اخلال بقیود است  
 گناه کار خواهد بود فصل هفتم در بیان احوطیات سجده  
 سهو کیفیت است بدانکه در واجب سجده سهو از پنج موضع  
 اول واجب است سجده سهو برای سجده واحد و فراموشش  
 و همچنین واجب است از برای قضا نشد فراموشش نه و سه سجده از  
 بر این سخن گفتن در میان نماز سهو اجماع و واجب است از برای سلام



في السنة  
 الثاني  
 الثالث  
 الرابع  
 الخامس  
 السادس  
 السابع  
 الثامن  
 التاسع  
 العاشر  
 الحادي عشر  
 الثاني عشر

نجا و باد آن سلام واجب پس اگر سهوا بعد از تشهد او را  
 سلام تسبیح بگوید و سلام واجب بگوید سجده سهو لازم نیست  
 بحد و واجب است از برای نیک میان چهار رکوع بعد از رکوع  
 سجده من تمامه و تسبیح سجده سهو است چهار رکعت اول  
 تسبیح است سجده سهو از برای هر استخوان در موضع نشستن و  
 بالعکس پس اگر در موضع تشهد بایستد یا در موضع قنوت  
 در حال اختیار نشیند سهواست تسبیح مؤکد است که بعد از  
 نماز و سجده سهو بعد از دو رکوع تسبیح است از برای هر رکوع  
 و نقصان در نماز که موجب ابطال نماز شود پس اگر حمد را مشاء  
 فراموش کند داخل در رکوع شود بعد از دخول در رکوع سجده  
 شود گذشت و بر او چیز نیست لکن تسبیح است که بعد از رکوع  
 هر سجده سهو بعد از دو رکوع تسبیح است از برای نیک و زیاد  
 و نقصان پس اگر نیک که آید در نماز خبر بر آید و نموده بایک کرد

بسم الله

و تسبیح است که بعد از نماز و سجده سهو بعد از دو رکوع تسبیح است  
 از برای نیک میان سه و چهار رکوع چهار رکعت تسبیح است سجده سهو  
 پس گویم که لازم است قبل از آن نیت و تیسرین تسبیح است که موجب  
 سجده سهو شده باشد و اما جمیع شرائط نماز از طهارت و استیذان  
 و غیره را در این مقام رعایت کند و تسبیح که مکرر بگوید قبل  
 از آن پس تسبیح و می رود و وجه را بر یا صبح السجود میکند و او را  
 بر او بر دوش سر از سجده اولی و علامه میان دو سجده و  
 از آن سجده می رود و اقرار است که در سجده خواندن مطلق ذکر کلمات  
 بگوید یکی از او کار نشاء را بر سید شریع خواند و ذکر امنیت  
 بسم الله و بالله اللهم صل على محمد و آل محمد  
 و بسم الله و بالله السلام عليك ايها النبي  
 و بسم الله و بركاه و بسم الله و بالله صل  
 الله على محمد و آل محمد و دور است که اول نماز

استغفار الله الله  
والله اعلم بالصواب  
الحمد لله رب العالمين

باشد و بعد از سجده دوم لازم است که نشسته و تسبیح بخواند آن است  
و جاز است بعد از تسبیح طویل یا کوتاه تمام است که در سجده را بعد از نماز  
بعد از دو سجده است که قبل از آنکه در سجده سعی گوید و قصد نماز  
نماید و باید دانست که این دو سجده شرط صحت نماز است  
پس اگر این دو سجده را سهواً قصد نماز در سجده و نماز صحیح  
و لکن موجب سجده از وساطت غیبه و فکر است این دو سجده  
اگر چه زمان ترک سجده طوی کشد و اگر موجب سجده مقدر باشد  
شد آنکه در یکبار سجده و قصد کلام سعی گوید یا بر پشت کمر سجده لازم  
و بعد از آنکه در سجده جاز است پس بعد از دو سجده است  
مقدر و لازم میشود و بداند که مقدر آنکه در سجده واجب است  
میشود و آنست که قصد کلام مقدر است و بسیار طویل باشد  
که باید بقدر کلام در دو وقت ششم بخواند بر آنکه اگر کسی در نماز  
سهواً یا کند بخواند مراعات آن سهو و انبیا با حکام آن مستلزم

در نماز

نمونه و سجده شود و اگر است که باید مقصود کند بر قدریکه موجب حرج باشد  
و اگر تکلیف شاق باشد ملائکه بعد از آنکه در نماز سهواً یا  
کس آن لازم نیست که نماز کند اگر چه در نماز سهواً یا  
و بعد از دو سجده سهواً یا تکلیف کند و لکن غایب از قصد نماز است  
سهو است و همچنین اوقات تریب میان آن است و تریب میان آن است  
که از نماز آن است لازم نیست اگر چه نهایت آنجا که در سجده باشد

مراعات در نماز

که سجده سهواً یا بوقی

این است مقدر از نماز سهواً یا

پس

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

فصل اول در بیان وجوه احکام است و آنست که در نماز

مقصد مقصد اول بر آنکه چون کسی نماز را که حضرت آورده است



شیزه و طبیعت آن از روی مکتب باطن خود مقرر می شود و مانند خرم  
 است چنانچه زین که از فوسفات و فایده عقلی است که چون لطفه  
 در رحم قرار گرفت خون حیوانی حاصل میگردد تا غلبه نشود و  
 مریکه رسد که روح در آن دمیده شود و قیاس روح در آن دمیده  
 و هم غداروی میشود و چون طفل بدیناید خون حیوانی را بدینا  
 او خواهد بود زیرا که طفل در اوایل ولادت فوسفات غلبه و دیگر  
 نیست پس با او میگردان حاصل میاید و دست خون خالص طفل  
 صرف میشود و اینست که خون حیوانی را مصرف طفل علاوه میاید از جهت  
 که زن حامله میشود که هر حیوانی میاید چنانچه خواهد تحقیق آن امر و قیاس  
 که زن را حمل و شیر دادن خارج شد خون حیوانی را مصرف میاید پس  
 در هر ماهی شش روز با هفت روز یا شش روز یا کمتر بر آن بسیار  
 سید اختلاف امر بخیر زبان و چون خون حیوانی را نظرم و لطف  
 و احدیت و اشتیاق در معرفت آن بسیار دمیده پس باید

و

پس باید از این اشکات با احکام شرعی از این جاری کرد و بدانکه  
 در آنکه عادت حیوانی بسیار داری و اگر می دوسریش و آمدن نیست  
 چنانچه پس اگر این اوصاف جمعا موجود باشد و در مقام  
 شک که رجوع قیاس و صفات باید نمود و حکم میشود و آنکه این خون  
 حیوانی و اگر یکی از صفات موجود نباشد بلکه یکی یا دو چیز  
 باشد حکم مرد در غایت نکاح است و عادت حیوانی بسیار  
 مگر آنکه علم همبرسد که آن خون حیوانی است و عادت حیوانی باید نمود  
 باید دانست که اگر خون شسته شود به کثرت و حیوانی و چهار  
 غیر از این در اندیشه باشد و که امت باید پخته شود و در او پس  
 اگر خون بدو پخته علقه زنده اشک خنجر است و اگر پخته را  
 در دیگر آن خون محکوم است بحیثی بودن مقصد  
 و چهارم آنکه چند خون است که حیوانیت خون قبل از سه سال  
 بعد از خدایش و خمر که تازه روز زنده را و خون بعد از آن

باید که

حیض و خون بعد از آنکه لقاحش بداند که حد باس آن غیر  
 قریبی رسیدن پس نهایت و درونی نبشت و منظر باشد  
 از حیض تا نبشت جمع که میان آن حد و نبشت و طاعت  
 که بظنی در این زمان و جمعه دارند بداند که اگر طهر حدی ندارد و وقت  
 طهر و روز بعد از حیض خواهد در آن و روز خود میماند  
 مقصود بشی و معنی ذات العادة و انت است  
 بداند که ذات العادة را گویند که در دو ماه یک است خون  
 میزد آن بر سه قسم است اول ذات العادة وقتی و عدد است و  
 مراد از آن زمان است که در دو ماه یک وقت و یک عدد خون  
 میزند آنکه در ماه اول و دوم خون میزد و در دویم نیز خون  
 خون میزد و معنی ذات العادة عددی است و مراد از آن زمان است  
 که در دو ماه یک عدد خون میزد و یک تفاوت در وقت هر سلسله  
 شد آنکه در ماه اول در اول ماه مثلاً وقت روز خون میزد و در ماه دوم

در

در آخر او وسط ماه تیر وقت روز خون میزد پس ذات العادة  
 وقتی یعنی در هر یک از دو ماه یک وقت خون میزد لکن در عدد  
 اختلاف پیدا شد آنکه در اول ماه در ماه اول سه روز خون میزد  
 و در ماه دوم نیز در اول ماه وقت روز خون میزد و حق است که هر  
 یک از این سه از زمان در ماه سیم محض و بدن خون نماند و در این  
 دانند و سه سلسله در کار است چون خون است در ماه سیم  
 بصفت حیض باشد یا بصفت سیم و طاعت است که شرط است در  
 سه سلسله است که دو خون در دو ماه باشد پس اگر زن در اول  
 ماه مثلاً روز خون میزد و در آخر آن نیز روز خون میزد چنان  
 ذات العادة عددی خواهد بود و در وقت و همچنین حکم اگر در ماهی  
 مثلاً سه روز خون میزد و بعد از دو ماه و یک ماه خون میزد پس  
 از برای این ذات العادة وقت باید دو وقت معانی شود  
 و باید در عاده سیم و نیز خون میزد و طاعت باید اما



حکم ذات العاده و شجرت لکرم که اگر خون ذات العاده و قی تعدی  
 از دو کدزد لازم نیست که خون مقدار عادت را حقیق اندوزاید  
 عادت استحاضه اگر خون ذات العاده عدد در او کدزد پس  
 اگر کمتر روز میان باشد یعنی که بعضی خون لصفیت حیض بعضی  
 دیگر لصفیت استیحاضه باشد و نیز موافق با عادت باشد  
 مثلاً که تمام عادت متلاخی روز باشد و نیز نیز روزی  
 و نیز اول خون باشد و اشکاف خون لصفیت حیض را حقیق  
 و اگر کمتر موافق عادت در وسط و در آخر خون یافت شود لازم نیست  
 که در اول خون خود را حقیق اندوزد و بعد از عادت باشد و باید بر  
 عادت را استحاضه اندوزد و اگر کمتر در اول خون باشد و کمتر از تمام  
 عادت باشد باید از اول خون بقدر مقدار عادت را حقیق  
 و در اندوزد استحاضه و اگر کمتر در اول خون باشد و در اندوزد  
 از تمام عادت باشد باید که قدر عادت را حقیق اندوزد و باید استحاضه

وکی

با استحاضه لک عادت ایشان بر خلاف با کد کد باشد و باید مقدار  
 بر ذات کد و تصدیق روایت است که زن مبتدیه مجرب میان کند  
 در بر ما شش روز را حقیق اندوزد و بر ما شش روز را حقیق  
 بهتر از این است و لازم نیست که این هفت روز را در هر ماهی از اول  
 حرم فلا در و باید که در ماه دوم و سوم و چهارم و اول باشد  
 مقصد اینجمله در معنی منظره و است تمام و حکم  
 است بدانند که منظره زلفه گویند که از برای او عادت  
 قرار گرفته لکن عادت خود را فراموش نموده باشد و این  
 بر که قسم است اول است که عدد را فراموش نموده و یکی وقت  
 پاکوش باشد و استغفار باید این زن بجهت وین تخم خود را حقیق  
 اندوزد و چهار وقت که وقت را فراموش نموده و عدد  
 بخاطرش باشد حکم این زن بخش حکم زن است که ذات العاده  
 عدد و بعد از وقت باشد باید چنین زن بجهت خون خود را

باید بعد از عادت را حیض اول خود خواند و غیره بعد از عادت موافق  
 باشد با کبریا و او از عدد عادت ثابت نماید و در هر سه صورت  
 از اول خون بعد از عادت را حیض اول خواند و باید را استخاضه خواند  
 حکم ذات العاده عدد ده بود و استخاضه نیز در وسط پاور آخر حیض  
 یافت شود حیض است که بعد از عادت را از اول خون حیض می نامند  
 دیگر اعتبار می کنند از حکم و در اول نیز از اول است و او را و در دیگر  
 باید ایام نیز از بعد از عدد عادت حیض است و اگر غیر موافق عدد عادت  
 باشد و یا علاوه که بانی عدد حاصل شود و اگر کمتر باشد و یا  
 القدر که بانی عدد پیدا شود اگر کمتر باشد و یا بجا نماند از اول  
 خون لغت شد که بعد از عادت او حاصل شود حیض است و اگر  
 غیر عادت در میان باشد لازم است بر آن که رجوع کند بعد از عادت  
 و از اول خون بعد از آنکه عادت او بر آن قرار گرفته بود حیض است  
 و بقیه را استخاضه می نامند و در وقت فراموش شدن از برای

باید حیض و اندک است حیض است که از اول خون تازه در رجوع کند و در  
 بعد از حیض است که در وقت کوفت و عدد نیز را از اول  
 کرده باین نام استخاضه می نامند این را باید حیض می نامند خون خود را حیض  
 و بکلیت نامند روز آخر حاجت است اما مصلطه است بحسب اقوال  
 بلکه اگر خون مصلطه است قبل از ده و یا بر سر ده قطع شود باید حیض را  
 دانند و اگر خون مصلطه از ده گذرد و گویند که اگر وقت و عدد در وقت  
 فراموش شود استخاضه است در آنکه رجوع نمی کنند و قدر نیز را حیض می نامند  
 و در اندک استخاضه آن در وقت است که نیز که بتوان رجوع بآن نمود  
 و اگر باشد آنکه اگر نیز در میان باشد از اول است که باید در  
 هر وقت بر داند از اول خون حیض دانند و باید را استخاضه و دیگر  
 رجوع بخواند و عجزه در اینجا نیست و اگر وقت بگذرد و  
 البت عدد و خواصش باشد و خویش از ده گذشته باشد پس اگر  
 نیز که توان رجوع نمود در کار باشد و اول نیز از اول خون بماند



این روز باشد برسد احمد معلوم باشد مثل آنکه عدد  
عادت چهار پنج روز باشد و آن زمان که عدد در آن کم شد  
و بعد اول ماه باشد در این صورت نه اول وقت معلوم است  
نه وسط و نه آخر وقت پس اگر روز اول را حقیقتاً در  
معلومیت که در وقت واقع شد بهشت حرم محمد و زرترا که  
اختلاف می شود که روزی از زمان حقیقت باشد و همچنین اگر  
یک روز از آن را حقیقت قرار دهد و با الحاصل می کند عدد کمتر از  
از نصف و به باسا و نصف زمانی است که عدد در او کم  
باشد در این صورت وقت فراموشی اصل معلوم است و باید  
رجوع بعد عادت کند و اگر وقت فراموشی معلوم است  
بهشت یک روز بیشتر و یک روز کمتر که اول یا وسط باشد  
حصول علم جایز در فرموده که عدد عادت از نصف مانده  
باشد و تر باشد که عادت شش روز باشد و حقیقت

در و بعد اول ماه باشد و یک روز که شش روز اول در حقیقت  
باشد و در آخر ماه در این صورت در پنج و ششم لیا حقیقت  
بود چه اگر اول و بعد اول حقیقت باشد و در پنج و ششم داخل شوند  
بود و اگر در ششم و ششم حقیقت باشد و در پنج و ششم داخل شوند  
و همچنین ششم حقیقت باشد اگر اول حقیقت بعد از اول مانده و در  
حقیقت شش از آخر مانده و بهشت اطهر و اشهر است که باید  
این دو روز را لیا حقیقت دانند و چهار روز قبل از دو یا چهار  
روز بعد از دو روز را برسد شش حقیقت و در میان معنی  
که از اول باشد را حقیقت دانند یا بر حقیقت مانده را حقیقت دانند  
بریکت را که اختیار کند مختار است و از آنچه گفته ام حکام من  
سبب است که در سید متصویرت ظاهر شود مثلاً اگر عادت  
زن دو روز باشد و بداند که یک روز از نصف اول ماه و یک روز  
از نصف ثانیه ماه بگذرد حقیقت نماید در این صورت شش







و منظره بطل میگردانند و خورشید و ماه را در میان نیاید خود را محض این خورشید  
 دانند و بدانند که هرگاه خورشید و ماه بر سر دایره باشد و قطع شود و ماه در  
 راجع باشد و اگر از دایره که در حکم است که گذشت بدانکه هرگاه از دایره  
 بفرستند و بپایان قطع شود و پیش از آنکه از دایره بگذرد و چون این  
 ایام با یکی که در میان است و محض این که از دایره که در مقصد هشتم  
 در کتب است و از غیر است که باید و شکم خود را بدو آب بچکاند و آب چرب  
 خود را اندر کند تا نیکو را در شکم بول کردن و پخته را با دست چپ و قفل  
 در زیر خود کند و اندکی صبر کند و چنانچه در دایره و پس از آنکه در دایره  
 آلوده نباشد این ایام یک است لازم است بر او غسل نمودن برای  
 عیادت و آنچه اگر نیکو آلوده نخورده باشد اگر چه بگوید بر سر خود نباشد  
 این ایام یک است که باید بود و بدانکه این مقصد به و ذات العاده و محبت  
 و تخری و منظره که بعد فقط را در این پیش کرده باشد اگر خورشید  
 از دایره بر سر دایره قطع شود لازم است بر او که استبراه رحم خود کند و اگر  
 چنانکه بدون آنکه در دایره باشد و اگر چنانکه است و اگر پاک بدون میان حکم این

حکم زدن خورشید و گذشتن از آن است اما این ذات العاده و محبت وقت  
 و بعد و بر دایره است و فقط و منظره که وقت بهار و آلودگی که در باشد  
 پس اگر عادتش از دایره بگذرد و خورشید بر عادتش از عادتش بگذرد  
 قطع شود و این است که استبراه کند پس اگر چنانکه پاک بدون آنکه غسل میکند اگر  
 پاک بدون آنکه باید بود و راجع باشد و بعد از آنکه عادتش ایام استظهار  
 او خواهد بود و اگر عادتش در روز باشد و خورشید بر سر دایره قطع شود  
 حق است که استبراه را لازم است و اگر عادتش در باشد و خورشید  
 من از دایره قطع شود و اگر از دایره استبراه پس اگر چنانکه پاک بدون آنکه لازم  
 عیادت خواهد بود و مقصد احم و منظره استظهار و حکم است که  
 بر او استظهار است که بر حالت عیادت خود باقی ماند و طلب نمودن حاجت  
 بر او محدود شود که بر حالت عیادت خود بیرون رفت باقی است پس اگر حالت عیادت  
 طهارت بود وقت نیاز این میکند و در این ظاهر شود که این حالت بیرون  
 رفت و راجع شد یا نه باشد و بعد به منظره پس از آنکه به منظره باز  
 اول آنکه تا سه روز خود را راجع نماید و اندک صبر میکند پس عیادت  
 و بعد از آنکه روزی که خورشید در راجع میزند و آنچه حکم راجع است



اگر در مجموع این همه سبب را در آن حالت سابقه و حقیقت بنابر آن بگذرد  
 تا ظهور شود که ظاهر شد باید پس از آن وقت العاده خواهد بود و بی بعد و بی  
 بعد و در میان مضطر و بی که عدد دارد اندک خوشتر از زمان عادت بخاور کند  
 بنابر این سببها مکنار و تا سه روز و خود را مایل میزند و عیادت نماید و سببها  
 را ترک نمیکند اگر چه عیادت کرد و ایام استظهار را چنانچه احتیاط مینمایند و حقیقت  
 و استظهار پس اگر خوشتر از ده یا بر سرده قطع شود مجموع را چنانچه میزند که  
 از ده بگذرد و ظاهر آنست که بعد از عادت را چنانچه میزند و باید که ایام  
 استظهار بود استظهار میداند و عیادت را قطع نمیکند اگر در ایام استظهار  
 بجا نیاورد و بی ایام استظهار چنانچه بود و بر آنکه خواهد بود و قضا  
 لزوم دارد و بدینکه ایام استظهار را علی الحقیقت در وقت در باوه از سه  
 روزه تا اگر بعد از آن عادت بنابر استظهار گذارد و ایام استظهار  
 گذارد و مایل حال خون را قطع ننهد بنابر استظهار میگذارد و بر میگذرد  
 تا ده روز و نشانی عادت او پنج روز است و سه روز تمام استظهار  
 او است و باید بر پشت استظهار میداند پس اگر بر سرده و پس  
 از آن خون قطع شود یعنی حقیقت است و اگر از ده گذشت بعد از عادت

چون

چنانچه فرایستاده است اما آن سببها و اوقات العاده و وقت سببها و مضطر  
 که عدد بنابر او امورش کرده باشد و در وقتی که استظهار کند و بی یک سر و بیاید  
 بر میگذرد با مضطر که خود را مایل میزند پس اگر خوشتر از ده یا بر سرده قطع  
 شود مجموع را چنانچه میزند و اگر از ده گذشت رجوع نمیکند و مضطر را نیز  
 حقیقت میزند و در ایام استظهار و عیادت باید را قطع نمیکند و نشانی  
 رجوع باوقان و روایات پس از آن استظهاری گویند و بدینکه  
 اعلم و بهتر آنست که استظهار و سببها است و قول بوجوب در پشت  
 ضعف است و در میانیکه اشار و بطایب استظهار است و سببها  
 بود است و بوجوب پس جایز است و تا اگر ممکن خون پیش از آن قطع را چنانچه  
 بود و نذر چنانچه دانند از اول خون و خود را مضطر دیدن خون مایل دانند  
 مقصد ده روز در حکم زمان است که خون پیش از عیادت مقیم  
 آن شد است بر ده فایده فائده اول بدانکه هرگاه خون در آن  
 العاده بر عاده مقدم شود میگوید و در باوه روز یا زاده که یک روزه است  
 که خوشتر است تا وسط عادت یا سببها تا آخر عادت یا آنکه  
 از آخر عادت هم سببها نمیکند حتی آنست که در بر سرده صورت که خون

اما

در وقتیکه در نزد غیران حیض است و هرگاه آن دوستی در کمال نازد است که در دو  
 صورت است چنانچه عادت را حیض نماند و باقی را نیستی قاعد و در صورت اول  
 که خون کمتر باشد تا وسط عادت بی اشکال خون زمان عادت را حیض میدانند  
 و اگر بعد از آن روز باشد یا کمتر و بجهت کمال کثرت عادت را حیض میگویند  
 از عادت مقدار برابر عادت میخیزد که عادت کامل شود و عادت  
 و مجموع را حیض میدانند و اگر خون کمتر باشد که اکثر طهر فاصد است  
 و در زمان عادت هم خود چند پس اگر خون زمان عادت بعد رسد یا زیاد  
 حیض است و اگر کمتر از آن باشد استیاضه خواهد بود و آنچه در اول دید  
 حیض است بشرط آنکه بعد رسد یا زیاد باشد و الا غیر قاعد است  
 بر استیاضه است و اگر در زمان عادت هم خون میزد باید خون اول را  
 حیض دانند اگر از آن کمتر باشد و اگر کمتر است استیاضه است و اگر  
 خونش کمتر باشد و فاصد کمتر از آن طهر باشد و در زمان عادت هم  
 خون میزد پس اگر مجموع این دو خون یکی بود میان خون است ای روزه  
 بیشتر است تا آنکه است که خون زمان عادت را حیض دانند اگر کمتر از آن  
 روز نباشد و الا استیاضه است و خون زمان پیش را باید استیاضه

دانند که مجموع ای روزه کمتر باشد بلکه مقدار او اگر بیشتر از زمان عادت  
 هم خون میزد حق اینست که مجموع استیاضه است اگر خون اول بعد رسد یا زیاد  
 باشد و اگر کمتر باشد استیاضه است چنانچه عادت را حیض میگویند  
 اگر بعد رسد یا زیاد باشد و اگر کمتر از آن باشد استیاضه است و اگر در زمان  
 عادت خون میزد خون اول حیض است بشرط آنکه در آن روز عادت  
 و اگر عادت خون کمتر باشد و آخر قطع شدن خون اول زمان عادت  
 باشد چند روز از آن اول عادت که نشسته خون میزد و مجموع این خون و  
 یکی ای روزه بیشتر باشد پس اگر اگر در زمان عادت و بعد از آن کمتر  
 حیض است و اگر کمتر است استیاضه است و خون اول حیض خواهد بود  
 بشرط آنکه از آن کمتر نباشد و الا استیاضه است و اگر در این صورت  
 مجموع روزه بیشتر باشد مجموع حیض است بشرط آنکه خون اول بعد از روزه  
 یا زیاد باشد چه توانی کمتر از اول حیض شرط است و اگر کمتر است  
 در ایام عادت و دید حیض است بشرط آنکه در روز باشد و الا آن استیاضه  
 و اگر در ایام عادت و بعد از آن عادت خون میزد خون اول حیض  
 بشرط آنکه کمتر از آن نباشد و الا استیاضه خواهد بود و اگر در این صورت



که چون می باشد از عادت خون بند و مجموع و خون با مقدار و بیشتر باشد  
 مجموع حیض است بشرط آنکه اگر کمتر باشد اگر کمتر است خون ثانی حیض است  
 بشرط آنکه روز باشد و الاستحاضه است و اگر مجموع خون روزه بیشتر باشد  
 پس اگر مقدار طهر میان و خون فاصله است خون اول و ثانی هر دو حیض است  
 بشرط آنکه هر یک از دو خون از سه کمتر باشد و الا هر کدام که از سه کمتر است استحاضه است  
 و اگر اقل طهر فاصله است خون اول حیض است بشرط آنکه روز باشد و  
 خون ثانی منقطع است فاصله دو حیض در میان خون است که یک روز  
 باریا و در اول عادت عقب فاصله یک روز اگر خون منقطع است و الا عادت از  
 اول عادت یک روز بیشتر فاصله گویم که یک روز است و اگر یک روز است  
 حیض دین خون خود را عارضی و اندکی اگر خونش برسد و یا کمتر از قطع  
 شود و حیض است و اگر از دو کمتر از لازم است که مقدار عادت خود را  
 حیض اند یا جمعی که آنچه در زمان عادت دیدن طهر میداند و از خون بعد  
 عادت مقدار برابر عادت مینمایند که عدد عادت که است و بیشتر که  
 عادت او را اول یا پنجم بود و است این را سیم ماه خون دید لازم است  
 که پنجم را حیض داند که عدد و چ که است و اگر خون این را بر عادت  
 زنی

عادت شود و بعد از زمان خون بند پس اگر اقل طهر فاصله است و مجموع  
 و خون باکی که میان و خون است از دو بیشتر باشد لازم است که مجموع را  
 حیض داند و اگر مجموع از دو بیشتر باشد آنچه در عادت دید حیض است  
 اگر از سه کمتر باشد و اگر کمتر است از سه روز استحاضه است و خون ثانی  
 حیض است بشرط آنکه روز و اگر اقل طهر فاصله است خون اول حیض است  
 سه روز و الا خون ثانی حیض است بشرط آنکه روز و الا استحاضه است  
 خواهند بود و عادت ترک شد باید قضا شود فاصله دو سیم ماه  
 اگر صاحب عادت در زمان عادت و در طرف آن خون بند و مجموع از  
 ده کمتر باشد آنکه عادتش بخورد و زیاده و دور در پیش عادت  
 و دور از بعد از آن را هم محرم فاصله لازم است که مجموع سه روز را حیض نام  
 و اگر بخورد و کمتر از دو قدر عادت حیض و باقی استحاضه است بداند  
 اگر نام عادت و یکی از دو طرف آن خون بند پس اگر مجموع از ده کمتر  
 محرم حیض است و اگر از ده کمتر از عادت حیض و باید استحاضه است  
 مقصد چاردهم در احکام زن است که بداند  
 حکم است که زن حامله حیض بیند و بر فرض دین احکام حیض نشان

مانند سایر اجزای بدن است و حکم بازدهنده دارد و مفضل شد  
 و از حد هم در احکام حائض است بد آنکه است بر زن حائض  
 بازدهنده خواند واجب است طواف و مسکنات قرآن و کثرت  
 در سجده و عبور کردن از مسجد الحرام و مسجد رسول الله و خواندن سوره بقره  
 و آنچه در آن پس اگر بخواند یا استماع کند لازم است بر او سجده کردن  
 و عزم است بر زن که عین شوهر خود کند هیچ در قیود عوام است بر مرد که  
 بیعت کند با زن و از آن هم حقیقتی را که خوشش قطعی شود اما  
 بعد از قطع شدن خون قیود از عمل محرم در قیود جاریست بکراهت و جهت  
 جاریست بر زن حائض که بعد از قطع شدن خون غسل کند از برائت  
 اظهار است مشغول بازدهنده پس جاریست بر زن حائض را که خوشش در شب  
 رمضان المبارک قطع شود و در صبح را غایت وضو و غسل و حقیقت خود  
 حرام و در بدانکه اگر شوهر در حالت حقیقت با زن خود جماع کند لازم است  
 بر او که در وقت اول حقیقت یکبار طهای حائض کند و اگر بدو در وقت  
 وسط نصف و باز در وقت آخرین و یا از باب کفاره بدو بقره  
 بخورد و این لازم کفاره مخصوصی ندارد و از او حقیقت بر زن حائض  
 دیگر در وقت

که در وقت از آن هم حقیقت خود را قضا کند و در وقت  
 حائضی که در اوقات بازدهنده وضو و غسل خود بعد از نماز  
 پیشین و ذکر کند و فصل دوم در بیان غسل استحاضه  
 و احکام آنست و آنست که هر وقت فائده اولی که در وقت  
 استحاضه خود است که از منقش نشی شود و بیرون میاید و با این هم از آن که کم  
 و در بسیاری از اوقات صفقت است که روزه و سرور و در آن و به  
 سستی بیرون میاید پس هر خود که در آن حجت این صفات با شوهر  
 رجوع نمیزد محکوم با استحاضه خواهد بود و اگر سر شود که استحاضه صفت  
 حقیقت باشد مشغول خود که از غایت کثرت بازدهنده تجاوزه کند که  
 در آن مقام خون باید بر عادت استحاضه است و هم حقیقت است خون  
 پیش از تمام شدن زناست و چون کمتر از سه روز متوالی خون  
 بعد از آنکه خون باید بر تمام نفاس که معلوم شود که حقیقت از  
 خون زخم و غیره نیست حتی آنست که مجموع این خونها استحاضه خواهد  
 بود و خاصه هر خود که زن پسند معلوم شود که خون حقیقت و نفاس  
 و از زخم و از دند که است میت بد آنکه حقیقت خون استحاضه



خواهد بود فایده و وجه آنست که چون استیضاح بر سر قسم است بقدر و در هر  
 وقت که بخواهد آنرا که چون در این چند روز استیضاح خود کند و هر یک بقدر که بخواهد  
 در این استیضاح از روی آن چه اگر بخواهد بداند که در این استیضاح استیضاح  
 بخون و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 و اگر خون بخواهد استیضاح کند و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 استیضاح کند و اگر خون بخواهد استیضاح کند و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 قیله است که از این استیضاح و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 را بشود اگر آلوده بکون باشد و بخواهد لازم نیست اما متوسط است حکم  
 که از این استیضاح یک غسل و وضو کند و از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد  
 کند و در وقت آن چه را بخواهد اگر آلوده بکون باشد اما یک کثیره است که  
 یک غسل از این استیضاح و یک غسل از این استیضاح و یک غسل از این استیضاح  
 بعد از آن که از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 خون استیضاح بخواهد استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح  
 روز که استیضاح بخواهد لازم است که متفق بر آن حالت استیضاح را بخواهد  
 از وقت آن پس هرگاه در وقت آن چه را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد

ظهر قیله شود و اما از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 حالت سابقه باقی است و محض استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح استیضاح  
 و در وقت آن چه را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 کند از برای غرض استیضاح و اما اگر در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 کثیره کند قیله را از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 باید و در وقت آن چه را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 از استیضاح غرض استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 و در وقت آن چه را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 پس اگر بخواهد استیضاح از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 بین آن از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 صادر است و بخواهد اگر بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 که از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 باید وضو آلوده باشد و بخواهد از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 ظهر را وضو می طلبد و در این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح  
 کثیره شود و حق آنست که از این استیضاح و وضو را بخواهد و در وقت آن چه را بخواهد و در هر یک از این استیضاح استیضاح





از آنکه غسل صبح و ظهر و عشا نباشند در کسبت آن کثرت غسل صبح باشد  
 در متوسطه و کسب با طهرین قضا شود و روزه از روز او علی الدوام  
 با طهر است و باید روزه با قضا کند و در کثرت و همچنین طهرین روزه از روز  
 و هرگاه عشا نباشد کثرت در رکعت کندی هرگاه غسل عشا نباشد رکعت  
 گذارد و قبل از صبح صادق بقصد نماز قضا غسل عشا نباشد و بعد از آنکه غسل  
 روزه او صحیح است و اگر آنچه مذکور میشود معلوم میشود که صحت روزه مسقطه  
 موقوف است بر غسل نماز و در هر غسل عشا نباشد کثرت آن غسل  
 شب آید و در روزه آن روز ندارد و بداند که اگر کسی همه در اوقات  
 نماز غسل نماید و اگر از جهت نماز بعد از رکعت از روزه میکند  
 و از نماز روزه غسل و دیگر روز نماز و هرگاه بعد از غسل عشا  
 خون کثرت پیدا میکند که پیش از طلوع فجر غسل کند از جهت روزه  
 صبح بداند که وضوهای که بر سر نماز قلیل و متوسطه لازم است  
 در خلتی بر روزه ندارد پس اگر احوال بوضو کند یا تغییر ندهد و گفته اند  
 روزه او صحیح است فائده ششم در میان قطع شدن خون است  
 بداند که هرگاه خون شفا قطع شود و قطع شدن فرستادن  
 که آن خون خستند یا بشوید و لیکت خود دفعه میاید حق امتیاز این قطع

شدن را اعتبار نیست و باعث شکستن طهارت عشا نباشد بلکه حکم  
 این قطع حکم است بر استیفاء است و اگر خون قطع شود قطع  
 بر میان معنی که این قطع شدن باکی از خون باشد و خون با المده نایز  
 شده باشد و دیگر نباید اظہار است که این قطع شدن حدت  
 است که باعث شکستن طهارت سابقه شود پس اگر بعد از قطع شدن  
 غسل کند و با وضو بپردازد و بعد از غسل خود طاهر نشود چنان در وقت  
 یک است و بر او غسل وضو و نجسیت استخاضه لازم نخواهد بود و که  
 در انصورت خود نمید و بعد از آن قطع شود باید خود را در وقت  
 و اند و آنچه حکم این خون است از غسل وضو یا وضو تنها حکم میکند  
 از نماز بعد از این در وقتی است که خون دوم بعد از نماز قطع شود  
 اما اگر پیش از نماز بعد از وضو مایس وضو و یا درین نماز قطع شود  
 حق امتیاز که در جمیع این صور طهارت و نماز باطل است باید بداند  
 اعاذ و کند خواه خون کثرت باشد یا قلیل یا متوسطه بداند که هرگاه خون  
 مستقیم قطع شود و قطع شدن فرست که کمال آن خون دوم باشد  
 گوئیم که این قطع با بعد از نماز است و در میان نماز است یا پیش از نماز





در روز نیت استیضات و اگر از نیت روز نیت نیت دارد و کند  
 پس اگر میان این خون و نفس افتد طریقه فاصده نیت این خون تر نشود  
 و اگر افتد طریقه فاصده نیت ببارقاعده آنکه هر خون که زن میزند  
 جامه نیت یا غیر جامه و ملزم نیست حیض بودن آن این خون حیض است  
 و این مقام لازم است که این خون را حیض دانند و آنچه در باب حیض گفتیم  
 از احکام ذات العاده و مضطر و عیبه و سحوا و در این باب  
 بدانند که اگر در تمام ماه حیض باشد یا مضطر باشد که معلوم شود  
 که آن میزند و در نیت بودن آن نفس بر چنین ولادت نیت  
 میشود بدانند که اگر از نیت نفس حدیث نیت و میشود که بعد از آن  
 طریقه باشد پس اگر زن مرده از او یک قطعه خون میزند و قطع  
 شود نفس همان است اما اگر نفس گویم که اگر صاحب عادت  
 عادت ابرج میزند و اگر از عادت که نیت پس اگر بر سرده یا کمتر قطع شود  
 بعد نفس است و اگر از نیت که نیت همان مقدار عادت نفس است  
 و باقی استیضات است و اگر صاحب عادت نیت اگر نفس مرده  
 روز نیت خواهد خون بر سرده قطع شود و یا از نیت که زن و اما اگر پیش از  
 ده قطع شود

بدانکه

حکم نفس بودن خون ولادت و ایام عادت یا در پس ده روز و قیامت که در  
 آن ایام که خون میزند و اگر خون در اینها باشد گویم که سجد قسم مقصود است  
 اول آنکه در طریقه خون میزند که در اول نفس بقدر یک قطعه  
 یا یک روز خون میزند و در آخر عادت که به نیت است مثلاً خون میزند  
 و یا در روز اول خون میزند و میزند تا روز دهم و روز دهم  
 خون میزند و عادت این زن نیست یا در روز دهم خون نیت که هیچ  
 حرکت از این ایام نفس است حتی روز دهم که در آن هیچ خون  
 نیت و باشد و حد میزند و مضطر بر نفس است و فرقی نیست بین  
 دو حکم میان آنکه خون از نیت که زن و یا که روز اول خون میزند و  
 دهم و نیت عادت او از نیت که نیت پس اگر بر سرده قطع شود  
 مجموع ایام نفس است و اگر از نیت که زن و خون در اول نفس  
 و خون نیت است و نیت هفتم و آنکه در یکی از طرفین  
 عادت خود میزند مثلاً آنکه روز اول فقط خون میزند یا نیت

می بیند و عادتش سخت باشد و بار در دهم میزند و عادتش دیر باشد  
 یا عید به و یا مضطرب باشد و خون قطع شود بر سرده در غیر صورت  
 اولی که چهار صورت اخیر باشد و با قطع شود بر سرده که صورت  
 دوم باشد یا معنی که از بیفتن آن خون میزند حیوان است که در هیچ  
 صورتی که از نفس جان نماند و نفس از این بدن  
 در زمان حالی از خون نیست مگر و اگر خون از ده میگذرد و در دهم قطع  
 در صورت جرم در دهم فقط در صورت سیم نفس است  
 و باید بداند که از در بیفتن تا در الفاس و از خواه در میان خون  
 میزند و بعضی از آن مضطرب هضم میسازد که در یکی از دو طرف  
 خون میزند یا وسط مثل آنکه از عادتش بیفت روزیست روز  
 چهارم و هفتم خون میزند و عادتش ده روز است و یا عادتش  
 از ده کمتر است یا عید به و یا مضطرب است در این چهار صورت  
 نیز در چهارم و دهم را خون میزند و خون او بر سرده قطع  
 شود در هیچ این صورت مجموع این خون و پاک که در میان این  
 خون است نفس است و ایام پیش از چهارم و بعد از ده نفس است

و اگر در این صورت چنانچه خون از ده میگذرد و از چهارم تا هفتم نفس است  
 در صورت اول و در این است خاصه است و از چهارم تا دهم نفس است  
 در صورت دوم و در چهارم فقط نفس است در صورت سیم  
 که عادتش کمتر از ده بود است و از چهارم تا دهم نفس است  
 در صورت چهارم و پنجم و خون باید است خاصه است و مطابق است  
 در ولادت معتدله است بداند که اگر زود و فرزند بیک شکم  
 برآید پس اگر این طفل ساینده حکم نفس در میان است که  
 مذکور شد و اگر این طفل را پس و پیش از او بیفت است  
 که از راس مرگ از این ولادت نفس است منتقل پس  
 اول نفس این زن از اول ولادت اول است و بعد عادت  
 یاده که مذکور شد در خون بعد از ولادت و پنجم اعتبار میشود این  
 در وقت است که خون سیم باشد و میان این خون زیاد تر از ده  
 روز فاصله نیست و اگر زیاد از ده فاصله باشد از راس نفس  
 اول عدد بر سیم اعتبار میشود پس لازم است بر او که یا رنج عادت  
 یا عید به کند چنانچه در نفس تا از دهم است بر او و اگر خون سیم





این فقره از جهت سهولت فهمیده برود و پیش از آنکه در مبدء و در مبدء بود  
 در اول بیان نماید که در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 که در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 به کردن نهادن و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 فارسی که در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 و چون صحت عبادت موقوف است بر معرفت ابرار و شریکان و تقصیر و معرفت  
 شرائط و موانع آن بقصص یا با جهاد که در مبدء است و در مبدء است  
 در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 اخذ جمیع آنها از کتب معتبره است و لازم و جهل با آنها کلاما یا فعلا است و  
 عبادت مبدء و جهالت آن بقصص و مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 است با جهل مفروض ممکن است اما این فقره از جهت تقصیر یا عدم تکلیف  
 بخوانش جمعی از بزرگان اینها را از مبدء و مبدء و مبدء و مبدء  
 مقدمات اینها که عبادت مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 فیه کنند و پس از ضبط از مبدء است و در مبدء است و در مبدء است

اعلام

با حکام آن عارفان شوند با خبر و مبدء و مبدء و مبدء و مبدء  
 صحت هر که مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 و این و مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 و مقدمات که آن عبادت اند و مبدء و مبدء و مبدء و مبدء  
 در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 نماز که عبادت مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 و خواه واجب صلوات بفرستد یا نه از آن و از آن و از آن و از آن  
 شد که در آن موضع بنا بر مخالفت است این است این و مبدء و مبدء  
 چهار امر اول آنها و مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 و مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 و مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 و مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 و مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است  
 اول مبدء است و در مبدء است و در مبدء است و در مبدء است

در مبدء است









و نحو آن پس اگر وضو و سار و چنگ از این غایت است از نظر بنا و روان  
 وضو با طهر است آنچه کفیم در این امر است در همه عبادت با برت مگر هفتی که  
 مخصوص است بطهارت است که وضو و غسل و نیم باشد و در سایر عبادت  
 مثل نماز و روزه و نحو آن با برت جدا نکرده جماعت در این امر و دیگر  
 اعتبار کرده اند که اعتبار خطور می آید با بنی معنی که در ابتدا و بعد صورت  
 اثر با جمیع سختی است و هم بر آن تقریب نظر آورد و التفات آن نماید که حکم  
 قصد و برت یعنی واجب بقصد و خوب بجا آورد و سخت بقصد استجاب  
 تبتم قصد و برت یعنی واجب بقصد و خوب ایاحت نماز و رفع دست  
 و برت اقور در نماز و غیر این است که اعتبار از نماز می ندارد بلکه قصد و غیر  
 معین از نماز جدا است در صحت عبادت و لیکل احوط اعتبار از نماز است  
 در برت با امکان و عدم ترتیب و سوس بر آن و اگر موجب و سوس شود  
 مشبهه بین در این که اول است اما مقام حرم پس گوئیم اخبار وضو  
 غیر خیر تا بیکه محقق بود او می باشد و قوم او با آنهاست و در این حقیقت  
 و عین او می باشد و خبر برت اول است و برت و قصد و در طول از  
 استغفار

در برت

در برت

از نگاه موهبت که آن را قضا می گویند عرف از آن که از او قضا می گویند و قضا  
 که در وقت میان است بزرگ و کثرت مباد و مراد از آن خبر برت است که این  
 مقدار خبر برت بدو زیاد و نقصان از قضا تا آنچه خبر می شود و در نزدیکی آن  
 نقصان مقدار است یا کمتر یا بیشتر که در آن مواضع که ظاهر در وضو  
 باین مقدار یا زودتر است یا بعد از مقدار و در حد و در آخر است و آن را زیاد  
 بری بر و برت آن و آن مواضع که در آنجا کمتر است یا کمتر است و در این  
 آن حال مقدار یکسان را در هر یک از این مواضع مذکور در پنج است و در این خبر  
 استقلال و وضو معتبر است یا غیر است اولی است یا ای محدود است بطریق برهان  
 حریف که چهار است از نظرات از موضوع و معنی که هر چه می شود است باشد در حالت  
 اختیار و امکان پس در هر یک از این حالت کافیه است و این محدود و کافیه اخبار  
 باید باشد شود پس اگر خبر از آن باشد نشود وضو با طهر است و شستن  
 نباید بر این لازم نیست که قبضه از آن که شستن آن حرام است المقدّم لازم است  
 و در شستن مواضع تحریف و تزیین و صیغ و غدار و مواضع تقصیر است که در هذا  
 است الا نام آن را با تقیید این مواضع ذکر کردیم و حاصل آن این است که هر چه  
 از اینها واحد حد مذکور شد شستن آن لازم است و هر قدر که از آن خارج است

ششمان لزومی ندارد که قطعاً باب المقدور و آنچه مذکور شد از جهت دیگر ششمان آن  
 لازم نیست نسبت به کسی که مستوی الملقه باشد یا نه مخیر که نسبت او را بیکدیگر بخور  
 این که غالباً من بر آن حالت می باشد پس اگر کسی در شش در آن باشد باعتبار  
 این نسبت یا قهراً او بالاتر باشد یا بخلاف آن می کند بمقتضای الملقه و اعتبار میکند به  
 مقدار یک مرقه های استوی خلق است و می رود بان را بشود لزوماً و قیاس متعلق  
 ششمان باید بود و باشد و لازم است که آب بجای بریان با و رسیده بخیر دیگر  
 این در وقتی است که در آن محدود نباشد شش روی زبان و مثال این و بعضی  
 از روی مردان و اگر از آن محو شود رسته باشد پس اگر آن پوست مستور است  
 بموجود در هر حالت لازم است در اینجا ششمان ظاهر و لازم نیست تخمید و رساند  
 آب بیکدیگر مستور است بجوی در نزد مطلقه محضه عدله و ششمان و اگر پوست  
 مستور نباشد بجوی و در هر حالت ظاهر باشد ششمان آن پوست و مویها و پنجه ها  
 لازم است خواهد رساند آب پوست متحی باشد به تخمید و حرکت دادن ششمان  
 در میان آن یا نباشد و لازم است در اینجا تمام که قدر از پوست مستور را در باب  
 المقدور نشود و اگر پوست مستور نباشد بجوی در بعضی از آن و بعضی دیگر از آن  
 و ظاهر باشد و قوی است که حکم این صورت حکم صورت سابق است در وجوب

در صورت  
 ششمان

ششمان پوست و موی و این تفصیل مخصوص نیست به شش بلکه در هر دو شش است  
 و بر آن نیز عارض است و ظاهر این است که اگر از آن صاحب شش باشد این تفصیل در مرقی  
 او ثابت است ۳ لازم است ششمان و از این جهت باقی منکر از تفصیل شش و کند  
 نسبت ششمان برود و ششمان در وقتیکه این امر متحقق نشد کافی است دیگر لازم است  
 که هر خبر از این ششمان از هر خبر است ششمان شود و آن است که پوست است ششمان  
 پوست و یک پس اگر در هر حال ششمان از این جهت است بر خود دیگر از این ششمان  
 ششمان شود و خبر از آن که بکلی این ششمان در وقت است بان رسد و  
 ششمان شود و یک بعد از این ششمان شود آن وضو صحت و در ششمان و دست  
 در اینجا محض است به غیر ۴ ششمان هر یک از پوست است باب بطریق  
 بریان در حالت اعتبار از مرقی تا آب ششمان و ششمان جمیع اجزا این محو و  
 لازم است ۵ اختلاف ششمان خط از اجزا آن است لظلال وضو میشود و نفس  
 مرفق نیز داخل است در اینجا محو و ششمان آن بالا و لازم است ششمان فوق آن  
 لازم نیست که آن مقدار یک که توصیف ششمان مرفق موقوف است ششمان آن که  
 ششمان آن عزم باب المقدور لازم است و مراد از مرفق جمیع مرفق استخوان  
 در راه و بازوست نه ششمان که میان این دو استخوان ۶ ششمان از مرفق که موی

ششمان



و اگر کسی کند وضو او جلوس نزد پیشوایان احوال و کمال از اجزاء  
 تجزیه که در وجه گذشت است متعلق نشستن باید چو است باز و موئی که از آن محو  
 میشود بشود و باید آنرا بخوبی مال بیاورد پس اگر در بعضی از اجزاء آن آب بجای  
 رسد بکشد آن وضو باطلست و اگر مو بند شود بخوبی معرفت از اجزاء باز و محو  
 نشود آن از اجزاء وضو نیست و اگر دست راست و چپ هر دو را در آن سر یکدیگر واجب است  
 در وضو و مسح آن بغير از سر است نه از آن و آن مقدم و پیش روی سر است نه موضع  
 دیگر از آن مثل پشت سر و خوان و ظاهر اینست که مراد از بعضی مقدم آن مقداریست  
 که میان قیاس و سر و دستگاه مو باشد و در میان سر و دستگاه باشد نه در او و طریقی است  
 که اعتبار کند آن مقدار را که در میان سر و دستگاه است و آن را ضمیمه نماید و مسح را  
 بر آن واقع سازد و بشود و نیست که مسح بغير از سر که مذکور شد واجب است و اجزای  
 و اجزاء وضو است و در آن چند چیز لازم است آن مسح کردن است بخوبی که اهل معرفت  
 بگویند پیش سر مسح نمودن پیش سر مسح کف است و بعد از آن بر آن در طول  
 و عرض نیست پس مسح کردن بخوبی که گذشت کف است و لازم نیست که بغير از یک  
 انگشت باشد ولیکن فقه و احوال اینست که مراعات سه انگشت مخصوصه را در طول  
 و عرض مرد و نمایه لازم است که این را سه انگشت باشد و اگر کسی که وضو او

بطلان

باطلست باید مسح بر پوست پیش سر واقع شود اگر چه مرده باشد  
 و اگر مرده در بایده مسح بر مو واقع شود که مخصوص است با آن مسح مراد از  
 آن موئی که از آن محل محو شده و بکشد از آن سر بیرون نرود پس  
 اگر موی آن مسح و مسح پوست پیش سر با موی آن جای باشد که مسح  
 بر آن واقع شود و مانع شود از وضو و مسح بر پوست یا موی آن وضو  
 باطلست باید مسح متواتر شود از تری که در دست است یا  
 منی که از طرف یکویند که این مختارند پس اگر طوبی بطلان باشد که  
 بحث تاثر آن محو و آن وضو باطلست باید مسح بر تری باشد که  
 در دست است و اگر در دست تری نیست بر تری که در سایر مواضع  
 وضو میکنند مثل ریش و ابروی و خوان مسح نماید پس اگر آب خارج  
 مسح کنان وضو باطلست و بجهت اینست اگر تری سایر مواضع مسح کند  
 و حال آنکه در دست تری وضو موجود باشد باید مسح بکف است باشد  
 پس اگر چه دیگر مسح کند آن وضو باطلست بلکه چون واجب است که مسح  
 پیش سر بر تری دست باشد پس اگر مسح تره باشد در طوبی آن از  
 یاد باشد بخوبی که معرفت بگویند که بر تری دست مسح شود آن وضو باطلست

به شربت در صحت کفایت می نماید و در صورتیکه بکافی باشد که آن  
 صدق کند عرفا که تری دست می کشند بکافی است و در دست نه نیست  
 که این صحت از جهت وضو و این است و مراد از این است که آن لازم است  
 در پائین یک بعضی از آن است و مراد از آن است که آن در آن  
 در طول از آن است که تا کفایت نفس کفایت است و در بعضی  
 است باین معنی که صدق کند که بعضی یک است که پس یک خط کفایت  
 میکند و دیگر احوط چهار یک است و احوط از این چهار هیچ یک نیست  
 و مراد از کفایت آن است که هرگاه دست بر دست پاوان رفته قدم گویند  
 در مسجدها لازم است که بر دست بخیزد و در مسجدها واقع شده و  
 صحت است بر هر چند فرست آن نفس صحت کردن این صحت و در بعضی صحت است  
 شد و عرفا واقع شده است بر دست دست پا و در آن تری  
 دست است باین صحت کردن بر دست و در آن و در آن تری  
 نیست و از جهت حاکم است بر دست پا باشد بخوبی صحت است این صحت و  
 بر صحت آن صدق کنند پس با شربت تری است که در صحت و کوفت باشد بخوبی  
 با وجود آن صدق کند که شربت آن صحت شود و در آن مواجعه می نماید

متناهی شدن حد است به تری دست و اگر این تا شربت شود آن صحت  
 با باین صحت به تری باشد که در دست است به تری که در دست است  
 این صحت کفایت است با آن و دیگر صحت کردن از شربت است بکافی  
 على الاحوط اول و دوم و غیره است و صحت تری صحت است که در صحت  
 ذکر شد و ترتیب میان اینها وضو است که مذکور شد پس واجب است که اول  
 روی را بشوید و بعد از آن بازی راست را بشوید و پس از آن بازی چپ  
 پس سر را مسح نماید پس بای راست پس بای چپ و هر دو بار با هم مسح کردن  
 جائز نیست على الاحوط بلکه ترتیبی که ذکر شد مراعات آن لازم است و اگر مخالفت  
 آن حد کند وضوی او باطل است این در وقت است که بگوید که شربت نماید اما اگر  
 اعاده کند بگوید که به ترتیب آن بعد میاید با حفظ مولا و عزاداری است و در وقت  
 در وضو مولات و مراد از آن تنایب عرف نیست تا لازم باشد بجا آوردن اینها وضو  
 از جهت حکمیه ادای است که در این دو روایت است و شربت از آن جهت وضوی است که  
 شود پس لازم نیست که همه اعضا را بشوید چنانچه بعضی گفته اند بلکه اگر در یک  
 عضوی تر باشد که دست خواهد وضو فرست باشد یا بعد از الاقرو صحت است که  
 متابعت عرف نیست بهر حال شربت که موجب کفایت شود و نه بهر حال

در مسجدها  
 وضو و آن  
 احوط است

این صحت



موضوع شود به اعتبار تناسل و در نفس خود و درین که لزوم داشته  
باشد و مراد از آن اینست که در وقت شریعت و اگر در وقت دولت را نیست مثلا  
از ترقی اجزای ای دست را از بهر جهت و فصل معتد به قرارند و بعد از انقراض  
شدن از شستن از بهر اعتدال بر شستن چیزی دیگر شود احوط اینست که این  
تناسل را در اجزای وضو نیز متناهی کنند چنانچه طایفه گفته اند و در صورت حاجت  
ای تناسل اگر چه اوصاف را بدین شک شود وضو صحیح است پس عدم جفاف  
همه اوصاف در این لازم نیست مگر آنکه جفاف همه اوصاف بقباحت اینست  
که بابت زرع و واقع شود و در این نیز عدم جفاف مذکور لازم است از  
اینکه گفته اند هر شود که جفاف همه اوصاف با عدم تناسل عرفی و موافق از تناسل  
عرفی مبطل است و ترک عدم آن لازم است و اگر است و بر مکلف است  
ایمان بان اگر چه جماعات تناسل عرفی باشد پس مولات خبر است مگر در  
حالت تناسل یا اندک جفاف در حالت تراخ و آنرا <sup>مطلوب</sup> چنانچه بر مناسبت  
پوشیده نیست پس مولات مذکور است ترک کردن مکلف است جفاف  
مخصوص را که مبطل است و اقوالی است که مولات مذکوره از اجزاء و مولات  
چنانچه گفته اند از شرط این پس اطمینان از لزوم قصد قربت و عدم غم

س بقه

ریا و نحو آن در آن جا است بلکه لازم است در وضو که این شخص خود مبطل افضل  
وضو شود و هیچ اجزای آن را خودی ای را در جابز نیست که کسی دیگر جز آنها را با جعفر  
را با جابز را در وضو و در وضو این مبطل است اشکال است و ملک طایفه این  
است که اگر قصد مطلق است آن نماید بهر جهت بجز جهت کاذب باشد لای ختم  
اما مقام سوم پس گوئیم که موانع وضو پنج خبر را که در وقت یکی از آنها جفت اطلاق  
وضو و شریعت ندارد از بر اینست و طایفه اهل طهارت میگوید و آنها را نواقض  
وضو و مکملات وضو مینامند چند خبر است آنچه در اول و مایط است از موضع مقدس  
یعنی موضع کساح و تناسل آن جا است که اینها را اینجا بدون آئین و شرط  
نیت در آن تقاض وضو یا اینها را بلکه مجرد حدث آنها وضو متفق میشود از  
بر این اختلاف و بهیچ است که در هدایت الانام ذکر کردیم بیرون آمدن  
با دست از موضع مقدس و شرط نیت در آن تقاض وضو بان که او از شش یا لب  
شش نشیند وضو مذکور و قیاس حکم بخرج آن اجزاء وضو او شکسته میشود خواه  
لبی یا آواز آن نشیند شش یا نه و اگر بقیاس بخارج ندارد وضو او صحیح است و نهاده  
بموردی که باعث نشوینش نفس میشود نباید که در این تقصیر در خروج لب و مایط  
نیز جاریست و اگر با در از قبل لب یا در کرد بیرون آید و هیچ صلواتی ندارد

وضو صحیح است  
در این مقام  
مطلوب  
چنانچه گفته اند  
از شرط اینست  
پس اطمینان  
از لزوم قصد  
قربت و عدم غم







درست است که قدری از نفقه بر آنست که با مقدمه در حق و آخر کند تا نقد حاصل شود  
 البته نفقه را بر آنست که مستحق است یعنی نفقه دیگری از باقی بدن که بر  
 جانب دست چپست باید شمرده شود و چون در راست گذشت و احوط اینست که  
 تمام حور و بی زوجه و غرض هر یک از دو جانب و اخذ کند و همراه آن بود که  
 میان این غلات باین نحو که اول سر را بنویسد و بعد از آن جانب راست را پس از آن  
 جانب چپ را و اگر مخالف کند و یا بچرخد که گفته اند تا پیش از آنست که چپ را بچرخد  
 کردی را پیش از آنکه سر را بنویسد و کردن را پیش از سر و بنویسد و چپ را پس از سر  
 موردی گفت ترتیب را بیک احوط و اول اینست که در سر و چپین ابتدا کند در آن  
 باطل و غرض از تمام اینست که بدن از حق تر ترتیب و مراد از آن اینست که  
 از سمت تمام بدن را بیکه فرو راند و در تمام سر و چپ را در حق چپ  
 معبر است ششم تمام غلات و بدن ملاقات مخصوصا باینکه بلاقی هر یک از آن  
 چه بر میان آن بر آن در اینجا مقوم است بیکه بود و در غرض باینکه در حق چپ  
 معبر است و در حق چپ معبر است باید باینکه شش چپ است بدن بر یک چپ  
 اگر چه از آن است بدن مانند و بیکه چپ است باینکه بآن نزد آن غرض باطل است و  
 شش معبر در آن با بعضی تحقق خواهد شد و بیکه چپ است و وحدت

و اینست که از آنست که  
 و در حق چپ چپ است  
 و در حق چپ چپ است

و اینست که از آنست که

درست است که چپ که در سمت راست بر آنست که در حق چپ است و در حق چپ  
 اید صرف بگویند که در زیر یک فرد است پس اگر در حق چپ است باید متعقد و بپندارند که  
 اینها که در حق چپ است باید متعقد و بپندارند که در حق چپ است و در حق چپ  
 صحیح است و چپ است اگر در حق چپ است باید متعقد و بپندارند که در حق چپ است  
 حرکت متعقد و بپندارند که در حق چپ است و آرام فرود و بپندارند که در حق چپ است  
 گویند که یک فرد و در حق چپ است بسیار از آنست که در حق چپ است و در حق چپ  
 چه این غرض باطل است و چون معبره غرض است نه دفعه حقیقت پس حرکت  
 دادن بود و اول و در هر یک است که در حق چپ است و در حق چپ است  
 غرض صاف نیست و حقیقت اول ملاقات هر فرد است باینکه چپ است  
 این غلات معبر است و حقیقت این غرض و دفعه آنها لازم است و در حق چپ است  
 معبر است و در میان ملاقات آنها نیز برای اجزا بدن واقع میشود میان  
 اول ملاقات خبر اول و اول ملاقات خبر آخر ملاقات اول خبر است  
 و آخر غرض نیست پس اگر این بقیه را در حق چپ است و در حق چپ است  
 این است که آن غرض باطل است و دفعه غلات و ترتیب در حق چپ است  
 و اقوال اینست که در حق چپ است تمام بدن از آنست که در حق چپ است و در حق چپ است



چنانکه بفرمان بدن خبر است در تحت این عمل کفایت میکند ولیکن احتیاط  
 خروج تمام بدن است از آب **اما** کفایت این عمل در شستن است که ترتیب است  
 و یک عمل است با چهار آب بر آنست بلکه بفرمودن آن صحت میشود  
 با این طریق که بعد از شستن سر را بقیه بدن و راب فرود ناسر و گرد  
 شسته شود بعد از آن جانب راست را شست و بعد از آن در آب فرو برد تا  
 عمل لازم بعد از آن پس از آن جانب چپ را فرو برد و بعد از آن آب این  
 بجهت آن ترتیب است و بعد از آن همان است که مذکور شد مگر آنکه بعد از اول  
 این عمل شستن تمام شست بفرود ناسر و راب چنانکه در آنجا مذکور  
 شد و بجهت آن آب بر آنجا چنانکه در ترتیبی است پس این عمل ترتیبی با هر یک  
**اما** مقام شستن کفایت که مراد از این عمل شستن است که حد است آن بعد از  
 عمل است میشود و گمان عمل تا شستن خود میباشد خواه بکثرت و خواه بکثرت  
 چنانکه مراد از این عمل شستن است بیکبار شستن بنا بر این حکم که شستن با این  
 مختلف میشود و بعضی معطر بر وقت شستن است که با وضو یا بدون وضو است  
 رافع حد است اگر وضو بدون دخول در شستن و طهارت میشود و شستن جنابت  
 و غسل جنابت و شستن آنها و قسم دیگر آن است که جنابت شستن بعد از غسل

شستن

اسلام و غسل شستن در رمضان و اشغال آنها جای غسل است و شستن و شستن  
 رافع حد است اگر یکبار وضو شستن است **اما** اول پس هر چه که غسل و وضو است  
 خواه موجب وضو باشد بول و غایط و رج و کحل و خواه موجب غسل باشد شستن  
 جنابت و غسل و کحل مانع غسل نخواهد بود چه بعد از حد و حد است آن مانع  
 مخفف آن بآن غسل و اخذ در شستن و طهارت است شستن از واجب و محبت  
 و کحل آن مثلاً که یکبار غسل جنابت است بعد از آن بر او وضو شدن و بجهت یکبار  
 شستن و طهارت است از حد است اگر وضو شستن از وضو و کحل و در وضو  
 بول کرد یا خوابید حد است بحدت وضو میشود و نمی تواند وضو را در غار و کحل آن  
 نبود و همچنین است اگر جنابت یا غایط شستن و یا شستن یا شستن  
 یکی از لواحق این غسل جنابت از آنست که اگر شستن و طهارت مطلق است  
 میافشد پس آن ناقص مانع خواهد بود ولیکن بفرمان آن غسل جنابت است  
 که مطلقا ناقص رافع نمیشود بلکه از تعارض مخصوص است بنا بر این مخصوص  
 شستن و دخول در وضو ماه رمضان چه در دخول در آن متعاضض نمیشود و کحل  
 بحدوث بول و غایط و کحل آن از حد است هر یک که متعاضض میشود بحدوث  
 جنابت و کحل آن از حد است اگر پس مانع غسل بر وقت است یک آن است

سه  
 سه

که این جهت از تقیض ثبات آن و آن حدت منتهی به فعل و خالی و خالی  
 دیگر آن است که مانع است از ثبات آن مطلقا و آن حدت اگر است و چنانچه است حال  
 سبب این است که بخلاف آن آنچه پس کوی که منتهی به فعل و خالی و خالی  
 حدت اگر منتهی به حدت و تقیض و تقیض مانع از ثبات آن و موجب زوال  
 آن شود بلکه مقهور آن گاه است منتهی که خداوند حدت نه بان عالم است و بخیر  
 حد و ران در این است که منتهی به حدت و زوال آن اثر و حدت و تقیض و تقیض  
 محدود و یکنواخت از شرح معلوم نیست بلکه هر جا که در باب این است که منتهی به حدت  
 شد عدم زوال آن اثر است سبب این است که این منتهی به حدت و تقیض و تقیض  
 مقدس است ثابت نیست متغیض و در آن نوعی حدت لازم است و منتهی به حدت و تقیض  
 مباشرت بخیر و در تقیض و تقیض آنچه از آن هر جا که در باب این است که منتهی به حدت  
 و موافق مقصود است در این است که منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 من و منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 بلکه این از منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 که رافع حدت باشد مطلقا و آن حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض

باید

باید

برابر

برابر و منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 مقهور و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 ماه رمضان و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 از منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 بر یک از این و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 از منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 بان رجوع شود و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 و موافق آن آنچه پس کوی که منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 این سخن قاصر باشد بر استمال اب شریک پس اگر قدرت شریک باشد بر آن تکلیف  
 او و منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 بر منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 بقدر کفایت بعد از طلب شریک لازم که منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض  
 مطلوب است پس در وقتیکه اب منتهی به حدت و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض و تقیض

باید



و ان مقدار را که کفایت او کند در آن طهارتیکه بر او لازم است از وضو یا غسل نماید بر او  
لازم است هیچ بدلی از آن طهارت نخواهد در سفر باشد و در حفر و خاک یا به هلاوی  
ایستاده آب بنیاید و دیگر بقدر کفاف باشد و اگر بر او وضو و غسل هر دو لازم باشد و آب  
که یافت نشد کفایت یکنواخت نماید و واجبست بر او که این طهارت را بجا آورد و بدل  
از دیگر هیچ بجای آورد اینست که آب موجود است و دیگر خونی اند که آن را استعمال  
نماید از جهت مرضی باین طریق که اگر استعمال آب کند مرضی پیدا نمیشود و اگر مرضی متعلق  
تجمل بدان باشد مثل تب یا اینکه مضمون میگوید که در چشم و مثل خوف حدوث  
مرضی است خوف زیاده آن باطل است و اگر در هر یک از این صورتها متعلق میشود به هیچ  
در صورتیکه جهت مشقت شدید باشد و چه عادت نباشد آن را با اختیار متحمل شود  
و اگر جهت چنین مشقت نمیشود پس اگر آن مرضی مرضی است که عادت نباشد آن است  
بجسارت و استعمال آب جهت حدوث یا زیاده یا طول آن خواهد شد ظاهر است  
که این مرضی نیز باعث انتقال به هیچ نمیشود و حاله مرضی شدیده باشد و اگر عادت نباشد  
آن مرضی در عادت نباشد و آن را از امری نشمرند چنانچه مرضی است که عادت نباشد  
عشقه و در اکثر موارد یا قروح جهت این شود که استعمال آب متفرق شود و لازم است  
در ربوبت انتقال به هیچ مگر آن صورتیکه باید طهارت یا بنه بجا آورد چنانچه در هدایا

در کتب

تسمیه  
در لایحه

در کتب جناب خود که در جمیع مشروطین در انتقال به هیچ عادت نباشد و مرضی در آن مطلقا با کاف  
است از هر که باشد اینست که آب موجود است و دیگر از جهت شدت سرما استعمال آب  
جهت مشقتی و در جمیع میشود که بتوان آن را متحمل شد یا خوف حدوث مرضی با طول یا زیاده  
آن در آن استعمال باشد در ربوبت انتقال به هیچ لازم است و جایز نیست وضو یا غسل  
بجسارت کردن و اگر حصول یکنواختی در امر از جهت زیاده کمری یا بدی است  
اینست که در اینجا نیز انتقال به هیچ لازم است اینست که استعمال کردن آن  
حدوث نمیشود و مراد از این در شستن است که در ربوبت پیدا شود و در جمیع  
بدی و قبحات خلقت میشود است که بعد میسر شود که در ربوبت متعلق میشود  
آن بدون میباید شدت که این امر را بطور عادت انتقال به هیچ میشود و در آن  
توجه است که در هدایت الانام بیان شده اینست که آب که استعمالی بجا نیاورد  
برای آب میدن و اگر آن را استعمال کند در طهارت یا بنه خوشای دارد که از شستن  
تلف شود یا مرضی حادث شود یا مرضی زیاد شود و علاج آن دشوار شود یا مرضی یا مشقتی  
حاصل شود که نتوان در عادت آن را متحمل شد و در جایز نفقات به هیچ لازم است  
از برای این سببکه آب متفرق شده و آئینه فرج بسیار است در هدایت الانام ذکر  
شد باین وجه شود که اینست که در استعمال آب از روی اجابت بر نفسی و آن

مترس و مراد اینست که این شخص است ندارد که وضو بخشد بعد از آنکه در یک است و در جای موجود  
است که اگر ایستاده و دو آب تحصیل کند از زوایا و بر منبر بنفس خود یا نفس مؤمن محترمی  
یا بر طرف از خود یا مؤمنی شریک و کوش و کوان یا بر طرف یا زوال عقل ترس لازم است  
بر او که نفسی خود به شیخ و اگر از نفس شدن مال ترسد و تلف آن بهشت که از امور و کلام  
شود از جهت اینکه آن مال صحیح است و اگر ترسد و فقدان بهشت تحلف از نفس منو  
و تحلف بهشت که از این امور خواهد شد و رای جائز انتقال به شیخ لازم است و همچنین است  
اگر نفس شدن مال بهشت که از این امور نشود و ولیک آن مال مایه مقدس که عقلا  
مقتضی آن است که می نمایند و در حفظ آن تمام میکنند چه در این جائز انتقال به شیخ  
جائز است و یک فرغ این مسئله را از مقامش طلب کنند که این است که آب موجود است  
و ولیک احتمال آن محلی است که بهشت انبیا است تحصیل آن بهشت آن مقدور نیست  
پس اگر آب در قعر جاه باشد و تحصیل آن محلی نیست که بآن مقدور نیست و این  
شخص در تحصیل آن حاضر است اگر چه خریدن یا عاریه گرفتن باشد و اینجا در محال  
انتقال به شیخ لازم است و همچنین است اگر آب موجود است و ولیک مال بی زینت و تحصیل  
آن محلی نشود بلکه به فتنی که تحصیل آن مقدور نیست اگر چه بفرض گرفتن باشد چه در  
اینجا نیز شیخ لازم است که این است که آب موجود است در محلی و مانعی از خارج

میان نباشد و ولیک سبب بی جاسازی یا فساد باشد غیر این شخص است از رسیدن آب و غیر  
از برای اینست که اگر بهرت مقدور باشد در اینجا نیز انتقال به شیخ لازم است و این است که  
این مؤلف نباشد و ولیک میان این شخص و آب سفتی است و وقت تنگ است بخاک  
اگر چه یک سکه باشد به نزد آب رود و وضو بر او و بر طرف آن بعد از وضو یک گشت را  
در وقت او را که کند ظهر و شهر این است که لازم است در اینجا شیخ تا زود در وقت او  
نشود و همچنین است اگر آب حاضر باشد و ولیک اگر وضو بر او و بر طرف آن یک گشت را در  
وقت بجای آورد از جهت تنگی وقت و اگر شیخ کند تا زود در وقت او میشود چه در اینجا  
نیز شیخ لازم است تا زود در وقت او نشود و این است که بعضی از مواضع وضو و بعضی  
کجاست پس شیخ که از آن میتوان کرد در اینجا طهارت مایه ممکن است از جهت اتقاء  
شرط آن پس لازم است بر او شیخ بدل از آن با این است که آب موجود است و مال  
بی زینت و تحصیل آن محلی نیست که بخریدن و غنیمت آن را دارد و ولیک اگر آب را بخرد  
اللازم منقرض میشود و بفری که منفعت درین وقت بر او لازم است متقیم دوم  
چنین است اگر ضرر بر خریدن در حال مترتب نشود و ولیک مقتضای این است که اگر یکایک  
مال تلف شود و در آینده ضرر که منفعت در شریعت با و برسد چه در زینت که انتقال  
به شیخ نیز در این جا لازم باشد و از برای این مسئله ضرورت تمام است که در کشف آثار

بسیار  
تلفی



بهر این که نام خود در قیام از شریک باشد یعنی آن که هر یک با آن شیخ واقع میشود از آنکه  
 یا توان و جلیست که معصوب نباشد بلکه نفوذ در آن ماذون غیر باشد شایبای  
 خود که خاک محکوک انیس پسند یا محکوک پسند و یک لفظ از او در نفوذ در آن  
 باشد یا هر صفت یا ثبوت مدعی یا نفی یا اینکه موجب یا اصل باشد که جایز است از برابر  
 همه مؤمنین نفوذ در آن یا آنچه بخواهند و ظاهر اینست در صورتیکه محکوک جلیست  
 علم برضای خود شریک است در دفع نفوذ بشرطیکه اذن او مطابق باشد با آنچه  
 بر او لازم است از ملاحظه حفظ و صلاح و عیال و آری است که باید آن خاک  
 یا توان پاک باشد پس شیخ کردن برخاک پس باطل است عا بافت مکان شیخ  
 است در حالت شیخ علی الاصول اگر چه اقوی عدم اشترک است بقیض که در مقام  
 مبین شدن نیست است به بقیض و اقرار که در وقت گذشت پس لازم است  
 بر او قصد فعلی از برابر خدا و نیز این باید اقرار آن را تمام بنماید و اقرار  
 از برابر خدا نیز و خدا را محکوم شود و از قصد فعلی از برابر خدا و نیز او باید که در وقت  
 اقرار و غیر آنها از برابر روی او و یا تعلیق هیچ باشد تا قطع حاصل کند یا اینکه حکم  
 خدا بر حق او اینست که که تصدیق کرد و تواند متعبد شود بجهت اقرار العباد او  
 و قصد و جوب یا اجتناب و استیجاب تا زود در حدیث بنا بر اینکه شیخ را شیخ

بنا

باشد در کمالی لزوم ندارد و چنانچه در وضو بان نشاء و در لزوم تنها قصد بدست  
 از وضو یعنی اشک است احوال اینست که قصد بدست یک ازین و طهارت نماید  
 مطهر اگر چه در حدیث منقول یک شیخ باشد یا شیخ بدل از وضو مقدم باشد بر شیخ بدل  
 از غسل اگر چه اقوی نفی است که در حدیث الا نام با فروع بسیار بیان شده است  
 طهارت محل ضرب علی الاقوی اگر چه است منقذ یا جایز باشد و علی الاصول اگر متعبد  
 و جایز باشد و طهارت محل جاز از نجاست مطهر و حال اعتبار اشترک است در حدیث  
 شیخ که متعلق ضرب معتبر در آن چیزی باشد که اسم ضرب ارض بر آن صدق کند باشد  
 خاک و سنگ و گل و غیره و شیخ پس شیخ کردن بر چیز که از ارض برود باشد و زمین  
 بر آن صدق کند شد درخت و علف و فرش و اشغال اینها صحیح است و احوال این  
 که با امکان خاک بر خاک شیخ کند و اگر خاک ممکن نیست بر سنگ گل و غیره یا شیخ  
 از عرض شیخ کند اگر چه احوال اینست که در حدیث و فروع نیست در جواز شیخ بر سنگ  
 و شیخ آن میان اینها ضابطه بر روی آن باشد یا نه و در جواز شیخ بر خاک بسیار  
 و نسخ و زرد و خواجه از رنگها پس جایز است شیخ بر کل ارضی که معروف است بلیک  
 حکم شیخ در حالت اعتبار و امکان پس اگر شیخ کردن بر ارض ممکن باشد جایز  
 است شیخ بر شیخ بلکه از ارض نیستند و ترویجی که با فروع بسیار در حدیث مذکور

شد

و تفصیل



بمان شد اما مقام دوم که بیان شد است و کیفیت آن است پس گوئیم که حقیقت  
 آن است که است بر چند جزا از آن و در است بر زمین نیست چنانچه بعضی گفته اند  
 صفو صاف بر زمین است و هر قدر است نه ظهور بیان چه نیست بنا بر این قول با  
 ضرب موج دست تا فرقی و تقدیم آن لازم نیست مگر ماباب المقدّمه در زمین چنانچه  
 چنانچه قلیان آن قائل شده و معتبر است در این جزا چند جزا از آن و دست بر زمین  
 و مراد از آن رساندن دست است بر زمین بقوت خود که در عرفان ضرب زدن  
 گویند پس رسیدن در ابتدا با بقوت باشد پس اگر دست را بر زمین بهواری  
 بگرد و بعد از آن قوت کند که نیست چنان وضع را ضرب بگویند باید  
 این زدن به دست باشد پس زدن یکبار است که نیست باید زدن و دست  
 در وقت زمین رسید پس اگر یکبار است بر زمین زدن پس از آن دست دیگر  
 مجری نخواهد بود و باید ضرب باطل و در کف باشد پس ضرب بدست و دست  
 که در کف مجری نخواهد بود لازم است که تمام باطل کف بر زمین پس اگر بعد از  
 دو کف بر زمین نرسد یعنی وی باطل است باید ضرب بر زمین واقع شود و مثل  
 خاک و سنگ و خواه پس ضرب بر زمین مجری نیست چنانچه بآن اشاره شد تا  
 باید بشود باطل کف بر زمین رسید پس اگر جای در دست باشد که مانع از رسیدن بشود

بر زمین  
 واحد و گویند  
 نه یکبار و دست  
 مجری بر زمین  
 که در کف  
 یکبار

بر زمین مجری نخواهد بود و معتبر در ضرب تمام باطل کف است پس و ظاهر نه تمام  
 حقیقی لازم است که دست را در وقت زدن بر زمین بپای کند و بر زمین زدن پس  
 اگر دست را بپای نکند و بر خاک نه ندانند که مجموع دو کف دست بر زمین پس مجری  
 نخواهد بود آنچه مذکور شد حکم حالت اختیار و ارتفاع مانع است اما اگر مانع وجود  
 باشد مثل اینکه یک دست را ندارد یا اینکه دارد و لیک بر ضواری که بآن زدن بر  
 زمین ممکن است یا اگر این اموال حکم ضرب است که حکم ضرب نیز مختلف خواهد بود  
 از مقامی بخوانند و در زمین است و در آن چند جزا معتبر است نه تمام  
 که تعداد آنها لازم است آنچه کردن است نه تمام و در آن مع از سنگها و موتا  
 طرف از زمین و طول و از یک از دو نهایت است نه تمام که منقض است به چنین تا  
 نهایت دیگر در عرض پس لازم است که برای محدوده واقع شود و زاید بر این لازم  
 نیست علی الاقوی که مقدار قلیان باشد که مع آن ماباب المقدّمه لازم  
 است و لیک احاطه این است در طرف جهت باد و ابر و نیز  
 خود سه باید مع از احاطه باشد که کشند یعنی وی باطل است  
 باید باشد تمام آن که محسوس است از این باشد چنانچه مانع از رسیدن شود  
 آن مع باطل است باید مع باشد و دست باشد پس مع کردن یکبار

در زمین



مجزز است اگر دست راست باشد باید مسج باطن دستها باشد پس مسج کردن به  
 پشت دستها مجز است و در برابر مسج باطن کف چندین صورت است و یکی آنکه  
 لازم است و مفقود در اینجا است که تمام پشت به پشت از کف و غیره از کف  
 دیگر مسج شود پس استیجاب با مس لازم است و کف با طوطی است که مسج به  
 بر چوب دو کف مسج نماید تا باید بشود باطن دو کف و پشت به پشت بر مسج اگر  
 بر باطن دستها بر روی پشت کف باشد کف نشود و اندر سیدان پشت و پیشانی  
 مسج باطن پس لازم است از آنجا که مسج کردن بعد از آن در حالت چهار  
 و مکان از آنرا ظاهر است که لازم است که مسج کردن باطن دو کف با هم باشد  
 پس اینجا پیش از دیگر مجز است بود مسج کردن پشت دست راست  
 است و مجز است در آن چند خبر لازم است مسج کردن بغیر از دست راست  
 بخوبی صدق کند عرفا که بر آن مسج نمودن باید ای مسج از زند باشد تا طرف  
 و مراد از زند آنکه فقر است که زراع و کف با هم وصل شود یعنی بند دستها پس لازم  
 است که مسج برین محدود واقع شود پس باید مسج از زند باشد نسبت سر انگشتان  
 پس اگر مسج کند و از سر انگشت مسج کند نسبت زند آن مسج باطن است باید  
 ای مسج به پشت دست باشد پس اگر شکیان را مسج نماید مجز است بود و استیجاب

که مسج پشت دست راست باطن کف دست چپ باشد پس اگر پشت دست  
 چپ مسج کند یعنی باطن است و باید تمام پشت دست مسج شود پس اگر از  
 مسج سر از پشت دست مسج نشود مجز است تا در مسج باطن دست چپ مسج  
 کاف باشد پس معین صدق کند عرفا که باطن دست چپ تمام پشت دست  
 راست مسج کند کاف است پس استیجاب با مس لازم نیست بلکه اگر بغیر از باطن کف  
 دست چپ تمام پشت دست مسج شود یعنی باطن کف است و این است که تمام  
 پشت را تمام کف مسج نماید و باید بشود باطن دست چپ به پشت پشت دست  
 راست بر مسج پس اگر در باطن اول باطن دست چپ باشد از سیدان  
 پشت بیرون آن مسج باطن خواهد بود چهارم مسج کردن پشت دست چپ  
 باطن دست راست و افراد این مسج همان مجز است که در مسج پشت دست  
 راست معجز است پس ترتیب میان افراد مذکور پس لازم است اول  
 فرد دست بر زمین باشد دوم مسج پشت به مسج پشت دست راست  
 مسج پشت دست چپ باید باین ترتیب یعنی زانها را در پس اگر کف دست چپ  
 وی باطن خواهد بود ششم مواظبت است و مراد از آن این است که افراد را از  
 پاها جدا کرد و خبر از بعد از خبر بقاصد معتد به اینها و پس متابع عرف در میان

فصل

افراد بیستم لازم است در از احوال او اجتناب است و واجب بعد از مرگ است  
 لازم است رعایت این موالدات در نفس هر یک از آن سه که لازم است در بیستم  
 باشد که لازم است در بیستم مباشرت با این منقلب به این شخص خود مباشرت می شود و  
 جایز نیست که بر او بیستم دهد و حالت اعتبار و اگر قادر نباشد به مباشرت و اگر آن  
 نقص است که در کتاب منقول بیان شده و در غایت این مباشرت امکان است و  
 آنچه در موضوع کفایت در اینجا جاریست بدانکه در عدد و درجات بیستم اختلاف و عظمت است  
 و آنچه بعد از تقیر می رسد این است که یک ضرب است در بیستم خواهد بدل از وضو باشد  
 یا بدل از غسل پس بعد از ضرب ابتدا هر سه مرتبه را بعد می آید و دیگر ضرب در کار  
 نیست ع الاقوی و در این جا احتیاط است که در هدایت الامام ذکر کردیم اگر چه گاهی  
 از آنها را بعد از آن خوب است انشاء الله اما مقام بیستم که بیان مواضع بیستم است پس  
 گوئیم آنچه باعث شکستن وضو یا غسل می شود از موجب است حدیث صحیح اگر چه بدلول و  
 غایب و روح و جنات و حیض و نفاس و نشال آنها باعث شکستن بیستم می شود  
 شبهه در بی قاعده کلمه بیستم پس در فتنه که این بیستم و اقصی حالت نشود بیستم  
 شکستن شکسته می شود و یک بعد از آن بیستم بیستم و بیستم واجب نبود و گاهی وضو  
 و گاهی غسل و گاهی مکافه به جهالت نمی آید بود و بعد از بیستم بیستم بیستم و از

مستقیم

بر این بیستم ناقص و یک مرتبه است که از برای وضو و غسل نیست و آن و حلال آب است  
 قدرت بر استعمال آن در طهارت مانده لازم در واقع پس در فتنه که این امر متحقق  
 نشود بیستم او شکسته می شود و خواه آن طهارت مانده را بعد از آن بیستم پس اگر بیستم بدل  
 از وضو است و قادر باشد بر غسل وضو بهتر و حلال آب و تمسک بر استعمال  
 آن نشود بیستم او شکسته می شود و اگر بیستم وی بدل از غسل جنابت باشد شکسته  
 می شود و چون آن آنگاه از غسل کند و قادر باشد بر استعمال آن در غسل در واقع  
 و در این صورت اگر قادر بر وضو نباشد و در غسل بکشد کراهت با وضو و یک مرتبه  
 وی شکسته می شود و از آنچه کفایت معلوم می شود حکم آن صورت شکسته بدل از وضو و غسل  
 هر دو بیستم کند شد و اگر بیستم بعد از آن نقطه حیض یا جنابت و بیستم کند و چون  
 ناقص و حلال آب است قدرت بر استعمال آب آن پس اگر آب پیدا نشود  
 و یک قادر نباشد بر استعمال آن بیستم وی شکسته می شود این است بحکم از احکام  
 وضو و غسل و بیستم و نشال آن است سبوی شرا علیه و اجزاء و مواضع آنها که از  
 جهت سهولت ضبط می شود و بر هر حکام و انواع این طهارت شکسته کجب  
 اسباب و غایات و برای آنها که در رعایت کثرت است با حکام آنها و رعایت  
 و طهارت و نظارت و در آنها و لوح سبیل الحال خلاف مقصود این است

کفایت





با بیعت بخیه متخیه اندک آن بجای آن که بریده اند متخیه است شکر که در خاک  
 و کافور و لیک آن کجی نه بهید بدن این شخصی تربیت و در حالت رطوبت بدن کجی  
 ملاقات شد جائز نیست که در حالت اختیار با علم بجایست و اخذ در نیاز  
 شود و اگر با این حال نماز کند نمازش فاسد است پس باید آن بجایست  
 بمطهر شود و هر چه بکند در شریفیت مقرر است زاید کند تا بدنش پاک شود و اخذ  
 در نماز شود پس شرط است در وقت نماز پاک بودن بدن از جمیع نجاست  
 این در وقتی است که عالم باشد با نیکه بدنش نجاست و حکم است او را زلاله  
 آن و از روی حمد نماز را در پس اگر جا هر یک و نداند که بدنش نجاست  
 و بدان نماز کند و یا میداند که نجاست و دیگر در وقت نماز فراموشی کند  
 و با نجاست نماز کند و یا با نیکه عالم و متذکر است و دیگر مقدم و ریش بدن زلاله  
 آن با از نجاست نیکه است چه نماز شود یا نیکه ریش است و استیلاب با و فر  
 میرسد نیکه و وقت شکر است اگر از آن نجاست از بدن شود و وقت  
 بیرون میرود و نمازش فوت میشود و در اول و ثانیات نماز نجاست نجاست  
 خود را غلام است اعاده نماز بعد از تذکر تفصیل آنها عظام آنها راجع شود  
 آنچه گفتیم از شرط طهارت طهارت بدن از نجاست ثابت است مطلقا مگر آنچه

که عفو آن در زمان ثابت شد شد و آن زنها و دهنها برای خون معفو است  
 و اینکه بهمودی حاصل شد و در مواضع بدن حکم بجایست بدن جاد  
 میرسد موجود باشد و شد و شد و شد که در ریح و کجا از دهن و نیت که خون  
 صغیر و فاس و استحقاق نباشد برای خون غیر معفو است در نماز تفصیل احکام  
 این دو مستثنی بر وجه شود بهایت الانام - ادای نماز می فرقی است در او  
 فاسد معفو که شایع از برای آنها قرار داد با معرفت با نجاست اگر کسی نماز  
 را در خارج وقت او کند نمازش فاسد است و با تمام آن در خارج او کند  
 یا بعضی از آن و فرقی نیست درین حکم میان آنکه عارف با وقت باشد یا نه و هم  
 چنین است اگر نماز را در وقت او کند و نداند که وقت نماز است یا از جهت  
 اینکه وقت نماز را عارف نیست و فرار شری را نمیداند یا اینکه نمیداند وقت را  
 و دیگر از راه نفح و تفرقه ملا حظ وقت کند تا عالم بان شود و به حال دخول  
 وقت نماز کرد و باید بعد از معرفت قرار شایع در اوقات عالم باشد یا نیکه  
 وقت نماز شد و از روی علم نماز را در وقت نماز پس اگر کسی عارف باشد  
 و بجهت نماز را در وقت بجای آن نمازش فاسد است و بر او اعاده لازم است  
 علی الاقوی ای در وقتی است که ممکن باشد برابر او بجهت علم که نماز فاسد

علا احوط

صلوة  
مقدسه

و اگر کسی در آن وقت نماز  
 را در آن وقت نماز کند  
 و اگر کسی در آن وقت نماز  
 را در آن وقت نماز کند



در وقت جانیت که خطه کند و نماز اول که اگر چه باطل است باطل است  
 به خلوت و در وقتیکه بطل معتبر کرد اگر تمام نمازش در وقت او باشد نماز  
 شش صحت و اگر تمام آن در خارج او باشد نمازش باطل است و اگر بعضی از نماز  
 در وقت و بعضی دیگر در خارج او باشد اقوی صحت آن نماز است و احوط این است  
 که اعادۀ نماز را بر آن حکام که مذکور شد فرمایند و بسیاری است جمیع آنها که  
 در کتاب مذکور شد باشد اول وقت ظهر و اول وقت عصر و بعد از آن است  
 از دایره نصف النهار است مغرب و بعد از او دایره نصف النهار و دایره الیه  
 و بعد از آن دایره نصف النهار است و وقت قدیم است و در وقت عالم هر روز  
 و باین دایره نصف النهار و قوس آنها که مدت مکتب آفتاب است فوق  
 الافق بحکمت سرچشمه برین مراد از نماز این زمان است که اول آن طلوع  
 آفتاب است از افق شرق و آخر آن غروب آن است از افق غرب و زمانه  
 که ابتداء آن طلوع صبح صادق باشد هر روز باین معنی باین دایره نصف النهار  
 نمیشود و قطعا بلکه در بعضی اول آن نصف میشود و در وقتیکه نصف آن روز  
 گذشت و آفتاب بانه دایره نصف النهار رسید که اول وقت نماز ظهر است  
 در شرق و قطعا و شناخته میشود حد و انتهای وقت باینکه اگر کسی متفرق

بر سطح زمین که در بلند و در پست نباشد و بعد از آن که بگوید و باشد آن در اول  
 طلوع آفتاب باشد و در آخر وقت میشود و مغرب و بحکمت آفتاب بتدریج حرکت  
 میکند نسبت شرق و غرب میشود تا بمقامی رسد که یکجا مستقیم میشود باینکه از این  
 ارباب آن گفته اند و بعضی از اینها را سید صاحبان گفته اند باینکه از این  
 را مکتب اهل این وقت اول وقت ظهر است پس ششم گفته اند زوال بعد از  
 انقضاء و باینکه بعد از نصف النهار و اول وقت عصر و در هر یک مقدار وقت بجهت شرق و غرب  
 مختلفه و از ظهر از اول زوال بحسب مکلف یکدیگر بگذرد و بعد از گذشتن این مقدار وقت  
 عصر حاضر میشود و چون مقدار ادای ظهر تمام میشود بحکمت و قدر و ظاهر بدون معطل  
 در اول زوال و محدث بودن آن در آن و باینکه از اینها صاحبان و اصناف پس اول وقت عصر  
 مختلف میشود و باینکه اختلاف احوال مکلفین و آخر وقت ظهر و غروب که تا غروب آفتاب مقدار  
 ادای عصر اول بحسب مکلف باشد و آخر وقت و آخر وقت عصر غروب آفتاب است و بقیه آن  
 علی الاظهر لا شهر این گفته که هر که در شرق بعد از استسقاء وقت آفتاب پیدا میشود  
 از بلای سر بگذرد و بجهت زوال این حرکت اول وقت مغرب و آخر میشود و اول  
 وقت عصر علی الاظهر لا شهر فراغ از نماز مغرب است بحسب مکلف پس باینکه  
 از اول غروب این مقدار گذشت اول وقت عصر و آخر میشود و اول وقت

در وقتیکه بطل معتبر کرد اگر تمام نمازش در وقت او باشد نماز شش صحت و اگر تمام آن در خارج او باشد نمازش باطل است و اگر بعضی از نماز در وقت و بعضی دیگر در خارج او باشد اقوی صحت آن نماز است و احوط این است که اعادۀ نماز را بر آن حکام که مذکور شد فرمایند و بسیاری است جمیع آنها که در کتاب مذکور شد باشد

صلوة

شایسته و مختلف میشود و بچندین احوال مختلف و معروف مغرب آن است  
 که تا نصف شب مقدار او اینست که در بعضی اوقات تمام و بجا این باشد و آخر وقت  
 من نصف شب است و مراد از نصف شب نصف این غروب آفتاب است تا طلوع  
 آفتاب طلوع صبح پس آنوقت مقابله و ال خواهد بود و اول وقت تا صبح  
 طلوع فجر و نیم است که آن را صبح صادق گویند و داخل راقی میشود و آن را روشن  
 میکنند در طول عرض و این در وقتی است که طرف قاعده ظل مغرب ارض که حقیقت  
 شب است از افق شرق حرکت کند و نور محیط آن طرف دیده شود و روشن شد  
 باریکی که فوق الافق باشد پیش از این وقت دیده میشود آن صبح کاو است  
 و اعتباری باین نیست و ادای نماز صبح در آن مجزی نیست و آخر وقت آن طلوع  
 آفتاب است و ظاهر این است که در طلوع شمس رجب بعد از غام میشود و ظاهر این است  
 که صدق عرفه در وقتی است که قرص آفتاب با انقضا و حایل در افق شرق در نزد  
 اعیان نور از ظاهر شود پس تا ظهر نماز صبح از این وقت عمل جائز نیست و موجب  
 کند و عظیم خواهد بود و مقدار مختلفه بحر فتنه اوقات بسیار است آنها را با  
 اوقات نوافل و وقت نماز و سایر احکام مختلفه با اوقات در هدایت  
 الانام ذکر کردیم البته باین رجب شود و در وقت حاجت خدا را شریک نماز

استقبال قبله است در نماز یعنی جهت در صحت نماز که در بعضی احوال اختیار و امکان  
 نماز در هر طرفی بود و راجع است به جهت که در اسلام مقررات او اینهاست پس اگر بخواهم جهت نماز  
 که از نماز است نماز است و راجع است به جهت که در اسلام مقررات او اینهاست پس اگر بخواهم جهت نماز  
 بسوی آن در نماز لازم است تا بر تحقیق و مختار گشتن از تحقیق آن جهت است زیرا که  
 از جهت آنست که یک یک از یکدیگر میگویند مثل این که اگر جهت حضور و غیبت میتوانست عالم  
 شوند و بعد از این که جهت خانه گویند است از برای کسی که در راه و در اطراف عالم نماز  
 این جهت قبله است از برای هر خلاف جهت که جهت است آن جهت آنست فلان جهت  
 هر خلق باید و بسوی خانه که در این عالم باطن و قول دیگر در مسکن است که بعضی  
 باین قائلند آن قائلند که در خلاف تحقیق است مراد از خانه نفس نیست  
 بلکه مراد از آن قضا است که خانه در آن است و میندیشد در صورتی که امکان  
 و در نزول تا به تمام ارض و این تقاضای همه است که در نماز است اهل هر بقعه  
 از بقعه ارض بنا بر کرمیت آن جمیع ارض از آن منوجه میشوند و توجه همه بسوی  
 خانه است فلان و در جهت اختلاف عظیم و تفاوت است و لیکن آنچه نظر برسد  
 این است که جهت آن کس است که از امارات مقلد بهم میرسد که آن جهت  
 که جهت و توجه باین جهت است و در احدی از این جهت است و احدی



مجلس

در تحقیق مضاف اینست چه لازم میباشد که در مقامی که در آن باشد مثلا و این مسجد  
است عسقلان و لیک چون خدا است قبل بر حسن و ظاهر است این نیز در تحقیق  
منبت چه دوری خانه که بسیار است می شود و منبت بر این مکتوب که در مصحفی که  
فرسخ است مثلا هر یک مکتوبه داشته باشند بعد از آن ولایت که است خانه  
خاز می کنند و چنانچه بر دانا پوشیده منبت پس این شکل امر غایت و صحت است  
که از این مکتوبه که در خط است قیام طریقه است و نه خاز که از آن و هر یک از او  
فقیه بر این خط مکتوب داشته باشند و چه بخانه که بر یک مکتوب فقهی آن پس  
همه از این مکتوبه است از خانه به چندین مرتبه و با این حال توبه بوی خانه معجز است  
و جهت معجز آنست که طایفه حسن به تحقیق در این مکتوبه که در جهت است  
است هیچ از این مکتوبه است که یک مکتوبه است بر وجه می کنند و درجات  
اخراف این یک است منبت به هر یک از او فقیه بر این خط مکتوب است  
نقد و چه امر است با این و است ندارد و چنانچه بر مکتوبه پوشیده منبت  
العلم دارد و است قبله علم آن لازم است و اگر علم ندارد و لیک تحصیل آن  
مملکت باید آن را تحصیل نماید و بعد از آن خاندان بر این تحصیل علم هر چه باشد  
راه معنی از برای آن در شرح منبت و اگر تحصیل علم او را مقدور نیست

بر اولانست که چنانکه در هیچ بازاری باقوله میات یا مکانی تحصیل قوی  
کنند بان هر چه بدو باطنی از تحصیل قوی نظیر اضعاف و جمع غرض آنست که در او را بکنند  
تا زشتی را است چنانچه مختار از نظر آن تحقیق است و اگر تحصیل قوی ممکن  
نباشد لازم است بر او که هر گاه بان غلبه مقدار است و در وقت غایب  
چون منفی باشد در هیچ وجه پذیرای است چنانچه در قول بکنند غیر عادل و بخوان  
سین اگر کسی فرماید و وارد بدست و در وقت شک باشد بخوبی ممکن باشد  
او را طرح کردن بکنند یا در نظر محمول الی ال در امر قبیه بر اولانست  
چنانچه ممکن است چنانچه قوی در حق وی جهل است و اگر ممکن است او را تحصیل  
قوی از این طریق ممکن است تحصیل یا نه نیست و بر اولانست تحصیل آن قوی  
که مقدار است و قبیه بعد با عدم مختلف و عدم امکان تحصیل قوی  
از آن محل اعتقاد خواهد بود و اما با اشکال مختلف با امکان تحصیل قوی  
محمول یا غیر قوی اند و اگر منظور از قوی که مکلف است مرد و باشد  
میان درجه چهارم و درجه پنجم است هر نقطه از این قوس اگر خارج از  
صورت و جهت در توجه به تفاوت مفروضه در آن این است می تواند حکام  
قبیه که مناسب است و جهت و تحقیقات متعلق به قبل و احکام آن در

در باب کثرت است در هدایت الامام ذکر شد البته در وقت حاجت باین ریح  
نموده است عورت است معرازان ایست که واجبست بر مرد وزن کفورت  
خود در وقت نماز به پوشانند خواه ظاهر و سبک باشد یا نه پس در شب در خانه  
نارنگی یا دست عورت شود و در حالت امکان و احتیاج نماز او باطلست و مراد  
از عورت مرد که سرش در نماز لازمست و اگر است با پیشانی و نفس در بعضی  
حقه آن و سایر اعضا حتی عانة و البیاض الاقوی و اخلاص عورت نیستند و ستر  
انها و نماز لازمست مگر استعدا که ستر واجبست بر عورت بر ستر آن که ستر آن  
جز بایب المقدومه لازمست و مراد از عورت زن باین شهر و اقوی تمام بدن او  
مگر رو و دو کف و دو قدم و ظاهر ایست که فرغ نیست و دو کف میان ظاهر  
و باطن و حدان زنند است که مفصل کف و ذراع است پس ستر ای عضو لازمست  
الکره احوط و پوشیدن فوق زن لازمست بلکه قدری از بعد زنند نیز لازم  
ست که مزبانی بلفظ ستر نماید و ظاهر ایست که در دو قدم فرق میان ظاهر  
و باطن زنیت و جایز است از برانسان که مرد و در کثرت زن و کثرت احوط  
ایست که باطنی را در جمیع حالات نماز مستور سازند و حد دو قدم مفصل ساق  
و قدم است و در اینجا نیز لازمست که قدر از قدم بایب مقدومه شود و ظاهر ایست

که در وجه کشف آن جایز است آن مقدار است از روی که بعد از ستر ستر بقصد  
بطریق متعارف و شکست میماند و ظاهر ایست که باینقد ریشتر است از آن مقدار یک  
شستن آن در وضو لازمست و اگر قدری کمین کم از ریشتر کشف آن جایز است و قدری  
از وجه نیز لازمست که مستور شود بایب المقدومه و واجبست که ستر عورت  
سبی نباشد و در حالت احتیاج رو به هر که و خاشاک و نخوان جایز نیست ستر آن  
و اگر جامه یافت نشود در آن تقصیر است که در مقامش با حکام کیسه بر تن است  
و هیچ وجه ستر نبی به مذکور است و واجبست در ستر عورت که رنگ را پوشانند  
بهریکه هیچ وجه دیده نشود و ظاهر ایست که ستر عورت لازم نیست و لیک  
احوط ستر آن است از نظر احوط و طهارت لباس صحیح است پس نه لازمست و  
سخت نماز که لباسی که از ستر است بپوشد از هر سنی سات از قبول  
و منی و خون و خالید و شراب و کحل آن پس اگر باینست نماز گذارد و با مکان  
ازالت آن از روی عدا و باطلست و اگر جامه باشد نجاست لباس و در آن  
نماز گذارد و بعد از فراغ معلوم شود نجاست نمازش صحیحست و همچنین است هرگاه آنرا  
نجاست مکی نباشد و لیک ضرر و خوف نشیدن آن لباس نجس یا چار بنده چارین نماز  
نیز صحیحست و اگر از آن نجاست مکی نباشد و لیک ضرر و خوف نشیدن آن لباس



نباشد و امر و برین دو میان کار کرد و ای لباسی که میان هر دو کار کرد  
 ظاهر و آشکار است که لازم است که آن جامه را دور بیندازد و برهنه کار کرد و اگر  
 عالم نجاست باشد و ملکه فراموش کند و با لباسی که کار کرد اوقوی ایست که کار  
 را احاده میکند خواه که در وقت باشد یا خارج وقت و از این شرط است که  
 خون جروح و قروح و خونیکه است از در هم بپاشد و در مله است بدن که زشت بود  
 عفو از این دو خون در غرض نیست میان بدن و لباس او و از جهت نجاست  
 نجاست لباسی است که غرض به تنه در آن تمام میشود و باقی که است حورت و جب  
 در غرض با لباس به تنه حاصل نمیشود مثل بنده بر جامه و عرقچین و جراب و استمال  
 اینها پس هرگاه که از اینها بپوشد و باقی باشد غرضش نجاست است خواه در محض  
 باشد مثل اینکه عرقچین بر سر باشد و جراب در پا و کلاه یا بنده مثل اینکه جراب  
 در جیب باشد و عرقچین در عفو از این نجاست میان آنکه آن نجاست خلیفه باشد  
 که عفو از قبیل آن نشود باشد مثل عرقچین یا بنده شل و عاف و از تمام نشدن  
 غرض با بنده تمام است نه غرض و است غرض از بنده پس چنانکه غرض در آن  
 به تنه تمام نمیشود نجاست آن است بران هم معفو است و از جهت نجاست  
 محمول است که لباس به تنه کار و در شیشه و ظرف و کلاه پس هرگاه

نیمه

شیشه بر از بول یا شرب جامه باشد غرضش نجاست است و اگر محمول از جنس لباس  
 باشد پس اگر غرض در آن به تنه تمام نمیشود نجاست آن معفو است و اگر تمام میشود  
 غرض در آن به تنه تمام نمیشود بلکه بر جامه یا بنده است که باقی را همراه داشته باشد  
 در عفو نجاست آن اشکالات است ولیکن عدم عفو از جهت دو عفو است و از جهت نجاست  
 جامه زشت است که ملکه که بپوشد زشت میکند و جامه شش معفو بود در یک و ممکن نباشد  
 او را همراه کردن از جهت هر جامه زشت از برای بدن که با این جامه بپوشد غرض کار  
 و نجاست آن معفو است در وقتیکه در یک جامه از برای آن را بنده و به تفصیل و قیودی  
 که در هدایت الا نام ذکر کردیم است شرط است در وقت غرض که لباس معفو باشد  
 با این محکمه آن بنده قیود در آن را نخواستند از برای آن مالک معنی باشد یا نه  
 و خواه مالک آن به هدیه یا پس در وقتیکه آن غرض معفو شد غرضش نجاست  
 شد بلکه ملکه ملوک این شخص است و تصرف در این لباس صحیح باشد نه مثل اینکه  
 رشید باشد یا سفید باشد ولیکن تصرف در او باذن و نه باشد با ملکه که نجاست  
 ولیکن آن دهد معفو را در پوشیدن آن و از نشستن معتبر باشد شرب جامه را ملکه  
 رشید باشد و به هدیه یا بپوشد یا او را باذن سازد در تصرف ملکه که شخص  
 معین نیست بلکه آن شخص در تصرف آن باشد مثل اینکه محمول مالک است و آن

صلوات  
نعمت الهی

منه تفرید و حاکم از باب است تصدیق با و به جهت آنکه این سخن معجزه را به دلیلش اذن  
شهر است و اگر اذن شهر منتفی باشد آن لباس معصومیت است شرعاً و حاکم ملک  
این شخصی باشد یا نه و خود ملک نیز باشد و آن شخصی اذن به هدیه یا به مهر و انقضای  
تصرف در آن است یعنی شهر منصوص کردن آن شخصی معین بر اذن به مهر و ود و آن  
جای امتناع و عادت مناسب است بنا بر این اگر لباس ملک این شخصی باشد و لیکن باشد  
شهر من باشد و اذن و با آن لباس را به خود غارتش فاسد است و همچنین  
است اگر این لباس ملک این شخصی باشد و لیکن محض باشد و این سخن شخصی محض این  
را نه به هدیه یا نه به قیمه چه تصرف این شخصی در این لباس عصبیت است نه بنا بر اینکه  
محض متعلق است بعین مال نه بنده بنابر آنچه حق و مختار است پس غارت او در این  
لباس فاسد است و اگر لباس ملک غیر باشد و آن غیر اذن به هدیه و لیکن باشد  
معجز نباشد شرعاً مثل اینکه ملک غیر شهر نباشد یا به مع فاسد یا بخواب این شخصی  
منتقل سازد و جای اذن معتبر نیست پس تصرف در آن عصبیت خود او و شرعاً  
پس معجزه و تحت غارت اذن شهر است و در طلب آن عصبیت شهر و لیکن معرفت  
طلاق اذن و عدم اذن بسیار است و وظیفه آنست که عارف و فاضل و مجتهد همه  
الربان نقد و معارضه قدس قریب باشد و غالب اصحاب از آنها کلاماً یا عرفاناً فائز تا

بجایگاه ناسخ چه رسد از این جهت ایستادگی نمی‌شود و مستند بدانکه اگر خواهی  
و شرط نیست در اطلاق بدو استثنای معصوم و رعایت آن معصوم بایستد  
و استثنای معصوم باشد و استثنای بانی شود بلکه اطلاق ثابت است  
خواه آن معصوم بایستد استثنای باشد و استثنای بانی بایستد شود و ایستادگی  
بایستد استثنای باشد و ایستادگی استثنای بانی بایستد شود و ایستادگی  
پوشیده باشد بانی بایستد استثنای بانی بایستد شود و ایستادگی  
در محلی باشد بانی بایستد استثنای بانی بایستد شود و ایستادگی  
حیطه معصوم که جامع بدان دو حد باشد بایستد و هر یک بایستد و ایستادگی  
باشد که همراه محلی باشد استثنای معصوم و ایستادگی استثنای بانی بایستد  
ایستادگی صورتی بایستد استثنای بانی بایستد استثنای بانی بایستد  
حرام این مورد و وقتی است که عالم باشد بایستد و ایستادگی  
و ایستادگی معصوم پس اگر عالم باشد بایستد استثنای بانی بایستد  
معصوم باشد و در بایستد معصوم و در بایستد بایستد استثنای بانی بایستد  
تأخر در آن علم رضای مالک باذن مرجع یا نحو آن و علم رضای او کافی نیست و از  
برای این شرط فراموش است که در مقامی صورتی بانی مراجع باشد استثنای



هر از نه اطلاق است که لباس حیوان حرام گوشت باشد پس اگر در پوست  
حیوان حرام گوشت نازک از غار نشی باشد است حیوان آن لباس را بپوشد بانه  
در او سالم باشد بیکبار بود حیوان حرام گوشت است با جهل بپوشد بان و بشر  
بود است بشیم و اگر گوشت و مو و آن پس اگر از شیم ماکول اللحم مثلا جبهه بپوشد  
نار در آن فارست خواه ستر باشد بانه بلکه همراه داشتن جبهه از آن حیوان  
در نماز موجب اطلاق نماز نشود پس اگر یکسوی از خرس مثلا بپوشد بانه  
او فارست و فرق نیست در حیوان حرام گوشت میان آنکه با صدف چینی باشد  
شتر خرس و بیکسوی و نه و به و لکس و باز و امثال آنها یا بپوشد حرام  
گوشت شود و مشکا و یکبار آن را و طر که در بپوشد با نجاست آن را بخورد و  
بان برورش باید و خوان پس نازک کردن در افراده و گوشت سفید و خوان  
معدا نه و حی حرام گوشت فاسد خواهد بود و اگر شک کند در لباس بپوشد که  
از افراده حیوان ماکول اللحم یا غیره ماکول اللحم است غرض از وجوب طهارت است که نازا  
فاسد است و طهارت است که اگر مظنه داشته باشد که از ماکول اللحم است نازا وجوب  
است خواه مظنه از قول حدیث حاصل شود یا از اخبار یا باینکه از قول اهل جبهه بپوشد  
پس مطلق قول مذکور است در حجت نازا و اگر این مطلق است نازا نشی فاسد است خواه  
شک داشت یا مظنه داشته باشد که از ماکول اللحم است و مراد از غیر ماکول اللحم

حیوان است که از برای او پوشیده شود که اگر گوشت و ارد و لکس خوردن  
آن حرام باشد نه پس مشکا و بپوشد و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا  
جبهه و استصحاب جبهه از آنها در نماز است باطلان آنرا اندر بپوشد است از اطلاق  
نازیه است و استثنای غیر ماکول اللحم در نماز بپوشد با استصحاب آن چه استصحاب فضله  
ظاهر او مشروط و مرق و ماضی و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا  
جایز است و موجب اطلاق نماز نشود خواه این فضله است از آن انسان باشد که طهارت  
پوشد و یکبار بپوشد که استصحاب فضله است بپوشد و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا  
نوازش جبهه و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا  
پس حکم آن تفصیلات است که گذشت از عقود و عدم عقود بانه و هم چنین است  
غرض استصحاب که نازک کردن در پوست و مو و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا  
انها مثل استخوان و گوشت و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا  
مظنه از پوست مردار باشد خواه مرد ماکول اللحم یا غیره ماکول اللحم پس تا حیوان  
ماکول اللحم مذکور نشود نازک کردن در پوست آن جایز است و بپوشد اطلاق ناز  
می شود و خواه و غیره بپوشد بانه و فرق نیست در حکم میان آنکه لباس ستر  
حورت باشد یا غیر ستر مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا و مشکا  
از مرد در حال نماز است باطلان آن میشود و اگر چه لباس باشد پس نازک کردن  
بپوشد از مرد در هر صورت باطلان میشود و اگر این فقیر از مرد و عده ای دیگر در بپوشد





نیز بطلان آن خلیفه مستند نباشد بخواید و میگوید که آن هر صحنی و این صحنی است و  
و اگر آن لباس هر یک توجیه نباشد و نتوان عورت را بآن مسووم داشت  
کلاه و بند نیز بر سر هر فردی و توان در صورت غارت آن اشکال است اصولاً اقوی  
ف و غارت در آن و اگر به و بر سر هر فردی در آن اشکال است و این برین  
و نتوان که مرد و در جابت و نه و این است که غارت آن صحنی است بشیر یکدیگر  
آن مرد به قدر چهار انگشت مطلقاً نمیباشد و از این زیادتر نباشد و از برای این  
مستوفی نیست که در آن صحنی است که در آن صحنی است که در آن صحنی است  
آن صحنی است از برای صحنی است که در آن صحنی است که در آن صحنی است  
کلاه و بند نیز بر سر هر فردی و توان در صورت غارت آن اشکال است  
و اگر به و بر سر هر فردی در آن اشکال است و این برین  
و نتوان که مرد و در جابت و نه و این است که غارت آن صحنی است بشیر یکدیگر  
آن مرد به قدر چهار انگشت مطلقاً نمیباشد و از این زیادتر نباشد و از برای این  
مستوفی نیست که در آن صحنی است که در آن صحنی است که در آن صحنی است  
آن صحنی است از برای صحنی است که در آن صحنی است که در آن صحنی است

و نیز

نیز بطلان آن خلیفه مستند نباشد بخواید و میگوید که آن هر صحنی و این صحنی است و  
و اگر آن لباس هر یک توجیه نباشد و نتوان عورت را بآن مسووم داشت  
کلاه و بند نیز بر سر هر فردی و توان در صورت غارت آن اشکال است اصولاً اقوی  
ف و غارت در آن و اگر به و بر سر هر فردی در آن اشکال است و این برین  
و نتوان که مرد و در جابت و نه و این است که غارت آن صحنی است بشیر یکدیگر  
آن مرد به قدر چهار انگشت مطلقاً نمیباشد و از این زیادتر نباشد و از برای این  
مستوفی نیست که در آن صحنی است که در آن صحنی است که در آن صحنی است  
آن صحنی است از برای صحنی است که در آن صحنی است که در آن صحنی است  
کلاه و بند نیز بر سر هر فردی و توان در صورت غارت آن اشکال است  
و اگر به و بر سر هر فردی در آن اشکال است و این برین  
و نتوان که مرد و در جابت و نه و این است که غارت آن صحنی است بشیر یکدیگر  
آن مرد به قدر چهار انگشت مطلقاً نمیباشد و از این زیادتر نباشد و از برای این  
مستوفی نیست که در آن صحنی است که در آن صحنی است که در آن صحنی است  
آن صحنی است از برای صحنی است که در آن صحنی است که در آن صحنی است

محبت به نیکان به آنکه جمعی گفته اند که اگر از آن در جبریک نیست قدم برایش نه  
 در جبرای آن ساق نه نشسته اند و گویا نشسته اند و جراب ساق دارد  
 جابزیت و جیش لطلان الی بنودای قول احوط است و لیکه اقوی جواز نماز گزار  
 در آن است چنانکه مختار جمعی است پس ترکیبی از آنرا اید تا رست علی الاطلاق  
 نماز روی منوی و غیر اید و غیر این که در باب لباس است که در جرات الله  
 نام طوط است و چون بای غیر جواز ترک نماز و عدم انتظام است حریم الفقهی متوجه  
 آنها درین وجهه شد که کراطلی و کراطلی است رجوع بآن که گفته اند از آنرا اید  
 نماز است مکان مصحح است یعنی به مکانیکه مختار در آن نماز میگرد و نفوذ میکند  
 در آن با کوان معلوم بنا بر تقیم و کوی و کوی آنها از جانب شارع اذن باشد در  
 تصرف کردن در آن باین تصرفات باین کوی که ای مکان معلوم است شخصی باشد عینا  
 و منفقه یا منفقه به تمام و همچو نباشد از تصرف در آن شرعاً یا کوی انبیا و اذن است  
 از قبیل آنکه در آن عموم با خصوص نیز یک بیت بدعای یا مخفی یا از قبیل آنست که  
 مالک مشر و کدی و د و غیر و چون کوی یا کوی یا دوزان است از جانب شارع مشر  
 تصرفات بحدی که در آن فرساده و افعال پس در وقت که یک از این اذن متوجه شود  
 نماز در آن مکان صحیح است و اگر این اذن با کوی متفرق شود تصرف در آن مکان  
 عصب و غیر حق خواهد بود و شاهد و اگر این تصرف در حالت اختیار و علم باشد به نیکان

و موجب

و موجب است خدا و اطفال نماز گزارند و چنانکه معروف است در میان علمای مشهور است  
 و چون قول قضای و اطفال بجهت این قدر و صحت این نماز مصحح است و اگر چه  
 باشد بجهت مکان و با عتقاد است و در آن مکان نماز گزار در نماز صحیح است  
 و طفل و اگر عالم باشد بجهت مکان و لیکه جابزیت یکیم هر دو اند که نماز در مکان  
 مخصوص است یا نه که هر است و لیکه نماز که نماز است و در آن مکان نماز  
 گزار نماز در هر دو صورت باطل است و اگر عالم باشد بجهت مکان و لیکه در  
 وقت نماز نشسته کند و با عتقاد است در آن نماز گزار در نماز صحیح است بر او  
 اساده لازم نیست در وقت نماز در خارج آن و لیکه حوط اساده است معلوم و احوط  
 این است که نماز حکم نمی شود باین که پس لازم است بر او اساده و عطف و حق آن  
 که نماز گزار در آن مالک در زمین مخصوص صحیح است و چنانچه نماز یک مالک خود  
 او را اذن دهد و نماز در آن خواه آن نماز و آن خاص باشد یا عام و مملو از مکان  
 مخصوص بیک نماز در آن مالک است و اذن است که بر میکند از آن مکان یا جابز  
 او را بطلان از افعال نماز چنان نماز مالک است به نظر و هم چنان است آن موضعیکه  
 مختص بر آن قرار میگیرد و عرفاً آن مکان میگویند چه اگر آن مختص از مخصوص باشد  
 نماز در آن مالک است اگر چه قرار او بر آن پوسیده باشد پس اگر زمین مخصوص باشد





آن موضع شتر بنده و معلوم نباشد که بابت جابرینت سجده کردن بر چه موضعی  
از مواضع آن مکان و اگر ایستاده در مکان نیز محصور نشود مثل حجرای و نسبی  
جابرینت سجده کردن بر هیچ مواضع آن مکان ۳۳ است و در وقت نماز که  
آن چهار کعبه بر آن سجده واقع می شود از جنس نعلین و نباتات آن بکشد پس جابرینت  
سجده کردن بر پوست و شمع و مود و کمره و نخود و سوم و در پوست و کج و در بر  
و کوبانها از اجزای حیوان و فطرات و هم چنین جابرینت سجده کردن بر قیق  
و یا قوت و لاس و زرد و طلا و نقره و مس و آهن و کوبانها از معادن چه  
اینها پس استثناء از انقلاب سجده می شود مخصوص از جنس ارضی بدون فطرت و  
اینها از زمین و خاک که بعد از کعبه اصل اینها از زمین است و مثل نباتات بر فطرت و  
نملک و اشغال اینها که از ارض و نباتات آن نشسته پس مخصوص است چنانکه سجده در  
واقع آن بر زمین و نباتات آن و دیگر شطحات در سجده بر نباتات که آن نباتات  
ماکول و ملبوس نباشند پس سجده کردن بر لباسیکه از زمین یا کتان یا کتان است یا  
یزمینت و هم چنین است سجده کردن بر کندم و جو و برنج و عدس و زرد و کسختنج  
و اشغال اینها و بر چرخه یا دیگر اینها حاصل شده و در کتب و احکام و کتب اینها از  
ماکولات عادی به حسابند و مثل نباتات و در جواز سجده بر زمین که آن سجده معتبر است

سید محمد

بزین یکسجده بر خیزد و ازین جایز است خواه منفصل باشد یا متصل پس جایز است سجده  
 کردن بر مهر در گستره از غایت سید اشهد الله لا اله الا الله و التماس زنده  
 اظهار و التماس سجده کند بر هر یک از ارضی و نبات آن است از روی علم و  
 عدم غار و غایت و اگر جاهد گشت شریعت حاکم عالم است و غازی  
 نیست در اگر در موضوع اشتباه کند و بر یک سجده بر آن بویخت بقصد  
 اینکه از ارض یا نبات آن سجده کند جدا گرفته اند که نماز در صحیح است اول  
 و احوط احوط است در وقت و خارج آن و هم چنین است هرگاه از روی اشتباه  
 حکم شرعی یا موضوعی بر آن سجده و یا سجده بنا بر چه جهتا درین صورت  
 نیز اسباب است در وقت و خارج آن و مردار را نکول و لباس که سجده بر آن جایز است  
 ضرورت که عادت مردم جاری شده باشد بخورد و پوشیدن در صفت و طهارت  
 عالم مشدند نام و جو و ریخ و کوان پس بر یک عادت جاری نشد بخورد  
 و پوشیدن آن و لیکن سبب ضرورت یا نه باب الاتفاق تا نکول یا ملبوس  
 نشود بجهت بر آن جایز است پس جایز است سجده کردن بر دوائی که عادت  
 نشد بخورد آن و لیکن از غایت ضرورت اگر اسحورند پس چه بحد  
 و خطر و بنفشه و گل سرخ و اشغال اینها از ادویه که نکول عادت نشد



سجده کردن جایز است و ظاهر اینست که سجده کردن برادر یعنی در نظر آن  
و زنجیر و زنجار جایز نیست چه اینها ماکول عادی میشوند و آنکه آن اثر نبات  
چیز نیست که در هر عالم ماکول یا مبسوس بشود بلکه سجده بر آن جایز نیست  
و اگر در بعضی از ماکول یا مبسوس بشود و در بلاد دیگر نباشد در ملک آن  
اشکال است و لیکن حق اینست که اهل بلاد هندی در جایز نیست سجده بر آن ماکول  
اهل بلادی که عباد اهل و سبب نیستان نیست پس در زمین اقصی نیست  
باین زمین پس در زمین که اقصی نیست باین زمین نیز عدم جواز سجده  
باشد پس عباد و غیره از برادرین سجده هر خلق ماکول است فرض هر اید این  
سجده بسیار است در هدایت الانام مسطور است بآن مراحله شود بدانکه در نظر  
است و در حقیقت ماکول بهر عباد سجده معصوب نباشد چنانچه در مملکت  
گرفت بلکه طاهر است که ای حکم و اخذ در آن حکم است چنانچه می شنیدند  
اما از نظر اید ماکول است که هیچ ابراء و شرایع و منافیات ماکول را بطلان شرع  
انسانی با تعلیق می بچد بداند بخوبی که جازم باشد که این ماکول معصوم در حق او  
صیحه شریعت است و موجب برائت و نه و اشکال امر است پس اگر این معصوم  
متعلق است ماکول یا بدعا ماکول و اوسط الحقیقی صحیح نیست و ظاهر اینست که ای حکم

در نظر و ظاهر معصومانی مشرب و غیر مشرب است و اینها ماکول در عباد ماکول است  
جایز است چنانچه در ماکول آن اثر نبات است که چیزی از اهرای لازم ماکول  
را که ماکول دیگری که خارج از آنها ماکول است و اهل آن ماکول بلکه همان معیت ماکول  
بدون تفکیک و زیادت یا کمبود و اعتبار این شرع از اقصی نیست و این شرع ماکول  
سابق از مقامات غیر لازم است که در مکتب عبادات معصوم است چه غیر بدون  
اعتباری و او امر ماکول است از این جهت در ماکول و در بیان مکتب است که باین ماکول  
شد اما از نظر اید ماکول است که از ماکول شرایع است و روح ماکول است  
با اعتبار و احوال آن که قصد تقرب الی الله و اخلاص است و تحمید ماکول ماکول آن ماکول  
قوت است بجهادات و تحمل مشاق و به فقدان ماکول بهر ماکول که اصلاح  
برای آن اثری نیست و حقیقت این مکتب معصوم قصد ماکول است از جهت  
تقرب بجهاد غیر او مراد از اعتبار این قصد مخصوص اینست که در او و بر یکی  
آورده ماکول از غیر اقل آن تا غیر آخر آن این قصد معصوم باشد خواه در هر حال  
ماز معصوم باشد باین قصد باند و حاضر کردن ماکول با هیچ شخص است و اخلاص  
در استداد ماکول چنانچه حاضر کردن ماکول نیست لازم نیست پس ماکول با وجود این  
قصد بجهاد کفای ماکول است و با وجود آن و فقدان این صحیح است پس اعتبار آن لازم

و چنانچه این عمل لازم است و لیکن حوصلت اکثر مجربین بر کس می شود و تفصیل آنها را  
باسا بر طرف از انفاش بخوانند و معاصم و دریم که بیان آنرا خوانند و کیفیت  
آن است پس کوچه که مراد از آن از مجموع افعال است متفکر در آنها اول کار  
سبب از آن واجب و مستحب اعتبار شد شرعاً و معتبر است درین مهلت و احدهم گفته که  
ان برای التماس به بطریق اقبال موجود شود حیث اقبال از اجتهاد وجود آن  
آهائی از خود و این حیث اقبال غیر موعود می ماند است که در هر افعال و او  
اول کار و مقدمات و احوال موجود است و همانها را با متفکر شد خواه آن افعال و اول کار  
واجب باشند یا مستحب و این حیث اقبال غیر عزت نیست که سبب است در  
همه افعال و از واجب و مستحب و فرقی نیست در میان این دو و اگر اینک نیست شرعاً است  
و این حیث اقبال غیر عزت است که اول وجود آن یا قیام یا کفایت الاحرام است و آخر آن  
یا جلوس یا سلاست و مراد از این حیث اقبال است که اگر او معجزه نکرده که  
چون سبب و متابع یکبار را نکرده بای خود در میان ادای نماز غیر  
یکبار نکرده که با وجود انصاف گفته که چه حرف شرع که حرف سبب است که  
این شخص از نماز بیرون رفت و دست از آن برداشت خواه صورت نماز  
باین صریح شود یا اینکه باطن باشد و آن دو قسماً را با هم نکرده پس اکثر مجربین

فصل یکم از آنکه موضوع بودن رفتن از نماز نشود آن عبارت از آنست که خبر نماز است  
صالح میشود و بلفظ آن نماز نمیشود از آنکه کفایت ظاهر میشود که نماز در نوع از  
نماز است که یک خبر است که از ابتدا تا انتهایش موجود است آن خبر صریح است  
و یک شخصی است که با آن خبر دهند و قبح خبر است که صحت آن خبر را مایه  
و معتد است بعد از آنکه افعال و فعل و دیگر افعال را که در میان نوع نماز  
است پس گوئیم که افعال نماز از ابتدا تا انتهای آن تبدیل میشود  
میشوند و در آنکه افعال نماز را واجب و مستحب که اخبار نماز موجود میشوند و این  
افعال که اخبار اند و تبدیل میشود و افعال آن در وقتیکه مشتمل  
فعل و دیگر آن با فاعل باید ایجاب شود و راجح در میان این دو فعل مقدمه  
در کار است شد انتقال از فعل کسب مرفوع را پس از آنکه نماز منقطع باشد  
انقضاء هر مقدمه و راجح میشود و اگر بعد از آنهای فعل اول فعل ثانیه  
فعلی بخیر شود و یک حرکت و انتقال از نماز است نماز ایجاب شود و در راجح  
این دو مقدمه موجود است که آن حرکت باشد چه تا آن حرکت واقع نشود  
فعل ثانیه از آنکه ایجاب در آن حرکت مقدمه عقیده عرف است که مطلوب نیست  
در نماز اصل و از جهت ایجاب نماز باید متحقق شود شد انتقال از قیام رکوع و از



قیام بعد از رکوع سجود و از سجده ثانی بکوشش شد و از سجده است سجده  
 ثانی بقیام رکعت دیگر پس هموار برای رکوع یک سجده و در رفع رکن از سجده  
 ثانی و برخواستن از برای قیام از برای نماز نیستند بلکه مقدمات صرفه عقیده اند  
 که از جهت ایجا و غیر متعارف باید موجود شود این قاعده است شریف که بان تمیز  
 میشود مقدمات صرفه و اعتدال از برای نماز باید دانست که فعل از افعال که مطلوب  
 مطلوب است در نماز مشرق قیام و رکوع و سجود و جلوس آن قدر مطلوب و بهتر  
 نماز است مطلقا خواه در حالت ایجا و ذکر واجب باشد یا ذکر مستحب یا دعای  
 سکوت یا نحو این پس وقتیکه محله ایجا و قیام کرد در حالت تکبیر الاصرام تا منتقل  
 بر رکوع باشد این قیام مطلوب است خواه در آن ایجا و ذکر واجب شود و مشغول  
 تکبیر الاصرام و حمد و ثنای یا ذکر مستحب شود و مستحاضه و دعای توبه  
 و ثنای یا دعای خوانده شود یا سکوت نشود از جهت غرض یا نحو این در جمیع این  
 احوال قیام مطلوب است از باب تشریف اگر چه در بعضی احوال منصف  
 نشود و وجوب و در بعضی دیگر مستحب و آنچه این است حدیث بر افعال مکرر  
 القاء فکون رکوع یا سجود در یک سجده در حالت ذکر مستحب یا سکوت بهتر  
 کردن یا دعا است که دارد از جهت اینکه حکم با سجده است سجود بر تضرع و رکوع

و سجود میشود و چنانچه بر نماز پیش از نماز و تکبیر چون سجود و قعود و غیره نیستند  
 محبت نماز پس قعود مطلوب است و غیرت در این کون کافیه است چه سجده و در مطلوب است  
 آن در نماز نیست این است فاسده شریف و یک در معرفت از برای نماز بلکه اول نماز تکبیر  
 الاصرام است با قیام و در دو واجب و ضرر نماز و یک نماز باید ایجا و شود و یک ذکر  
 است و دیگر قعود و آخر آن سلام است یا جلوس بر سر و مطلوب است که باید  
 یکدفعه ایجا و شود و یک چون قیام مذکور مطلوب است از جهت تکبیر الاصرام و جلوس  
 مطلوب است از جهت ایجا و سلام از این جهت شایع مقدس اول نماز تکبیر الاصرام  
 قرار داد و آخر از اسلام چنانچه در ظاهر اخبار و کلمات چهار مذکور است بعد از نماز  
 بای قعود گویند که اگر ما و غیره نماز امور چندین که ذکر میشود اول تکبیر الاصرام  
 است که بعضی آن مرام میشود بر محله چنانکه صراح بود از برای او پیش از نماز  
 مشغول شدن و آتش سیدن و سخن گفتن در راه رفتن و امثال اینها از این جهت است  
 تکبیر الاصرام مانند مغفرت در آن چند نماز است و ای مقصود چندین  
 است یا این است که زبان عربی بگوید نه زبان فارسی یا زبان دیگر پس اگر  
 بگوید خداوند که کمتر است در حالت اختیار نماز او بطل است و در جمیع این است که  
 اهراب و تشدید و نحو این اهرام است کند چه اگر محقق کند و بگوید الله اکبر







نازش میست و ناسی میست و مراد از اینست که بخوبی بخواند که نشود  
 تحقیقا یا نقد یا استمال بر جوهر او و ظاهر آن بر هر طریقی موقوف نرسد و هر  
 مرتبه موقوف موقوف است و مراد از تحقیقات اینست که این مرتبه بخوبی قرائت  
 کند که خود نشود تحقیقا یا نقد یا استمال بر جوهر او و ظاهر آن بر هر طریقی موقوف نرسد و هر  
 نشود یا نه تحقیقی موقوف که هر یک از اینها هر دو تحقیقات لازم در حقیقت دو مرتبه  
 یک خواندن مطلق که استماع آواز در آن معتبر است و رعایت آن در جمیع احوال  
 کار واجب غافل از اینست و دیگری خصوصیت هر دو تحقیقات و اینکه ظاهر  
 اینست که نقد غیر نیست خصوصیت هر دو تحقیقات در صورت غافلانه باشد اینست  
 حکم مردان و آما زن اینست که هر ایهی است که میخواند میان هر دو تحقیقات در  
 جمیع رکعات خواه آواز ایشان را نرسد و این نشود یا نه پس ضرر لازم در حق  
 ایشان اینست که بخوبی بخواند که خود نشود یا نه نقد و رعایت را بر هر مرتبه  
 ندارد و از اینها لازم موقوف است و مطلق آن موقوف است و نقد است و با  
 کفایت این قرائت نازش نرسد و ظاهر او را که عاود می کند با رعایت مولات  
 در صورت این نماز اشکال است احوط اتمام و عاود این نماز است و مراد از مولات  
 تنایع هر ایهی است و میگوید در میان قرائت حدیث است که نشود یا نه نشود که از آن

نیز حدیث بخوبی موقوف است که این تحقیق قاری حدیث است و حدیثی خواند قرائت او نرسد و ظاهر  
 بود پس لازم است رعایت تنایع بخوبی را و صدق که قاری حدیث پس اگر در میان  
 قرائت حدیث کند یا قرائت از غیر آن بهر جهت بخواند پس ظاهر اینست که مطلق مولات  
 واجب نیست نشود و چنانچه موقوف است و موقوف است در مطلق قرائت با مطلق مولات  
 با تبارک و تعالی موقوف است و مراد از اینست که هر یک از اینها هر دو تحقیقات لازم در حقیقت دو مرتبه  
 شود و این تحقیق نیز موقوف است به اینست که هر یک از اینها هر دو تحقیقات لازم در حقیقت دو مرتبه  
 و اینکه قاری موقوف است در این مقام صور بسیار است که در هدایت الانام ذکر شد و اینکه  
 در سوره حمد در نماز چهار نوع از تنایع مولات است که لازم است که تنایع در جمیع  
 عرف هر یک از آن چهار تنایع رعایت نشود و عرف موقوف موقوف موقوف موقوف  
 و آن لفظ عربی و هر دو حدیث در آنست و در جمیع تنایع میان کلمات آن چهار تنایع رعایت  
 نشود و الفاظ موقوف موقوف موقوف خواهد شد و کلام منقطع قرائت موقوف خواهد بود و در جمیع  
 تنایع در میان آیات و کلمات بخوبی موقوف کند که قاری حدیث چهار تنایع رعایت کند  
 مولات و اینها موقوف موقوف چهارم تنایع در میان قرائت حدیث بخوبی از موقوف بود  
 بدون نرسد و چهار تنایع رعایت نشود و این تحقیق از نماز بدون رود و در عرف  
 منتهی او را نماز که از این موقوف موقوف موقوف موقوف خواهد بود و در جمیع رعایت این چهار

تنایع  
 در جمیع  
 رعایت این  
 چهار





است با موالات و تمام آن غنا با صوره و فرقه نیست در وجوب موالات در این  
 میان کلامها نیکو در هر واحد این است و میان یک این نیست و دیگری بداند  
 چهار تن دیگر رعایت آنها در قرآنست لازم است در این نیز واجب است رعایت  
 آنها چنانچه بر مناسبت پوشیده نیست و جان نسیم از افراد قیام است و شبیه  
 نیست در اینکه مطلوب است و غیره نماز است از اول یکی دیگر و الا صرام تا وقت  
 رفتن بر کعبه و همچنین در مواضع دیگر که پس از این بان اشاره خواهد شد از آنجا  
 چنانچه این قیام نیز نماز و مطلوب است در آن هر چند شریعت است از برای رعایت کعبه  
 در این حالت واقع میشود از اقوال و احوال و مسجده مشرکة الا صرام و استعاذه  
 و دعای توبه و قرائت حمد و سوره و تکبیر و کعبه پس اگر کسی از آنها را بقیه رعایت  
 با قیام بعد نماز و دیگر بحالت دیگر بعد از حمد و سوره و تکبیر و نماز خواهد  
 بود و بقضای یک در مقامش مقررات و دیگر در حالت تکبیر الا صرام واجب است و  
 رکوع و در حالت استعاذه و دعای توبه مستحب است و در حالت قرائت حمد و سوره  
 واجب است و نیز رکوع و در حالت تکبیر رکوع مستحب است و در حالت انتقال از آن  
 بر کعبه واجب است و رکوع قیام متصل بر کعبه رکوع است و در حالت سکوت و غیر  
 کردن و نفس دعا خواندن و اشغال آنها مستحب است چون انتقال از قیام بر کعبه

انتقال از قیام سوره است بر کعبه و کاهای انتقال از قیام تکبیر است بر کعبه کاهای انتقال  
 از قیام دیگر است پس قیام متصل بر کعبه کاهای واجب است از جهت است و او  
 جب بر رکوع است از جهت دیگر و کاهای واجب است از جهت است  
 از جهت دیگر پس بگوئیم که این قیام میگردانند از جهت است و بگوئیم با وضو  
 است از برای صحت افعال معتزله و غالب معتزله در آن چند خبر است  
 و هر دو از آن است استیفاء است که فقر در این است منسوب به و است  
 به جهت از غفلت و عدم و به این و باین میگویند است فقر است و هر دو از  
 آن آرام گرفتن است باین کوه که بعضی او طریقت و جنبش است و به این  
 اگر نماز کند ارد و در آنجا خوان نماز نشن فاست است استقلال است باین کوه  
 خود مستقل باشد در این دن و نیکو کند بر هر یک اگر آن را دارند بقیه خود  
 انتقال است بخیر فرستاده است و هر دو در است باین معنی که نقل بدن  
 بر هر دو با واقع شود و بخیر که موضوع یک یا غایب شود و بقیه پس اگر آنها کنند  
 بر یک یا نماز نشن باطل است و واجب است که دوری میان دو یا زیاده باشد  
 بعد یک یا سبب آن از حد قیام برود و او را اینها و نگویند یا است و بگوئیم  
 و نیکو قیام متعارف نباشد و این افراد در رکوع و در وجوب است

استقلال



تابع اصلاح میباشند آنچه که در حکم حال اختیار و امکان است تا اگر کسی از اینها  
بیشتر ممکن نباشد یا چه چگونگی آنها ممکن نباشد پس در آن تحقیقات که در مقامش  
و در گذر چهارم از چهار نماز رکوع است و شصت و هفت از برای نماز  
مبیت و در هر رکوع رکعتی که در نماز است که در نماز آیات که در هر رکعتی  
از آن پنج رکوع لازم است و چون حقیقت رکوع کون مخصوص است که بیان  
میشود این کون انصاف ندارد و بقیام پس انتقال از قیام بر رکوع معلوم است  
در نماز و ضربت ندارد بلکه ایجاد آن از برای این است که رکوع بعد از این  
هوای از برای رکوع مقدّم عقیده محض خواهد بود و چنانچه در فاعله متقدمه بیان  
است و شد و یکبار بعد از رکوع بعد از این است که در این خبر نماز که بعد از این  
مقدّم عقیده در متعلق میشود و خبر ضربت است اتم شدن بخیر یکبار انگشتان از  
مستوی الخلقه تا طرفه برسد یعنی این که محض و یکبار از قیام حاصل میشود  
خبر است که بعد از این در این کون باید این کون با استمرار و آرامی حاصل  
شود و حقیقت رکوع بعد از این در این آرامی میگذشت ۳ و ۴ و ۵  
استقلال و اتحاد بر دو با عدم زیاده و در میان دو بابت بخیر یکبار  
قیام گذشت و واجب است بعد از تحقیق حقیقت رکوع بخیر یکبار باشد که

[illegible]

برام گرفتند و این قیام بخیر بود که آرام گرفت و در این قیام مجرب است  
در قیام در حالت بیکفایت و هم قیامت از آنجا که فرستاد و از این معلوم میشود که در  
اینجا و آرامی لازم است که استمرار یکدیگر قیام و در آخر حقیقت آن است در قیام این است  
که پس از آنکه هر قیام واجب شد و بعد از آنکه اینها در حالت آرامی بود  
بانه بنشیند و بگوید که آرام گرفت و جایز نیست که آرامی در آنجا بماند و بخیر  
از مصلحت بودن بدون رسد و اگر چنین کند غرضش نامستوفی بود و به احتمال پس  
اقل این وظیفه مسترس است و اگر نشاید است که بای هر رسد به آنجا این جزو چون  
مصلحت است بر کمال آنرا که از این است پس مقدمه عقیده در میان این دو نیز نیست  
چنانچه در مقدمه عقیده بای باشد و شد ششم از آنجا که از سجده است و چون سجده  
التماس ندارد قیام مذکور که از آنجا است پس هوی این قیام از برای سجده از  
مقدمات عقیده فرموده و چنانچه مقتضای فاعله مقدمه است و بلکه چنانچه  
که این مورد عقیده بود و بعد از دو در این عبارت فاعله از مجرب است چنانچه اگر گذشت  
پیش از این است چنانچه بگوید بر آن صحیح است چنانچه گذشت و ظاهر این است که عینکه وضع  
پیش از نهادن آن بر آن حدق کند واجب بحر می آید و عینکه می از برای او نیست  
چنانچه عینکه می از برای نقد پیش نه که باید نهاد و شود نیست بلکه در هر دو کاغذ

نمونه

است و ظاهر این است که در حقیقت این وضع آرامی فی الجمله مستحب است چنانچه بر دانا پوشیده نیست  
و گذشتن شش موضع دیگر است بر زمین و مراوازه آنها و کف و دست و دوزانو و قیامت  
اینها هم واجب است و اعتبار باقیه بسجده مدبر این اعضا نیست بلکه بر روی هر چه یک گذشتند  
مجزر است و ظاهر این است که در گذشتن این اعضا نیست مستحب است پس اینها صدق  
کنند عرفا که کف بر زمین نهادن واجب است و لازم نیست که تمام کف بر زمین رسد و هم  
چنانچه حکم دوزانو و همانست تمام و بلکه از او واجب است که تمام آنرا بر زمین  
بر زمین رسد بلکه لازم نیست که وضع اعضا بسجده وضع ایشان مقرران نشده بلکه  
این بر جا و حرکات و هم چنین لازم نیست که این شش عضو با هم بر زمین رسد بلکه این شش  
مستحب است پس تقدیم و تاخیر در موضع اعضای بسجده عبارت نیست بلکه تراخی فاعله  
ناخست نشود و هر چه بر زمین گذشت در اول وضع مقدمه نیست بسجده و گذشت فاعله  
هفت عضو که واجب است بعد از آنکه در زمین که کیفیت دیگر نیز چنانچه مستحب است و کف  
را پیش از وضع پیش نه بر زمین گذارد و مقدمه چنانچه گذشت بعد از وضع پیش نه انگار  
در زمین بر دارد و مقدمه چنانچه بجا ذات هر دو بگذارد با حرکت دهد و بجا ذات  
بر سر نه و پس از آن مقدمه چنانچه گذارد بر اعضا بخیر که کف تمام کند و صورتی که  
هم است که در زمین که تا نیز باشد و بلکه این تقدیم گفته اند هم لازم است که اعضا بر زمین



درست جای دهد و حکم حق و بران معنا نباید که گفته نقل خود را بتواند این معنا بر او  
انها پیدا کند که اگر آن موضوع بر طرف شود آن عضو مینماید که لازم است که معنی یا اجابت  
معروفه متعارف شود پس دراز شود و بر دو رفته که یاد و درست و روی  
و بر هر معنی پس کسی که این معنی مجزای نیست اگر چه معنی پس برین واقع شود و اگر  
شکم خود را بر این معنی بپایند و با این حال که معنی است با فوس جدید کیفیت  
واجبه واقع شود و در این معنی نباشد و واقع نشود بهشت است که ممکن است  
بنده نباشد از معنی پس این معنی هر چه را نکند معنی و ظاهر این است که آن معنی  
منشأ از معنی پس بر این است که موضوع پس معنی پس این معنی را نکند معنی پس  
نمیباشد از موقوفه و بلکه اول و اول الحاق است و واجب است بعد از تحقق خود در  
در آن و در آن از آن که هر معنی است که معنی باشد با این که میگوید بر این معنی را به الا  
و بحدی باشد بر این معنی پس واجب است در این معنی پس در این معنی پس  
تجربه لازم است در این معنی پس و موالات و خزان از امور که لازم است  
و تبارش در این معنی پس و در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
بعد از تحقق تحقیق که بر این معنی پس و در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
واجب است و این معنی پس و در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس

را که

را که گفتیم از این که با و کردن است بطریق است و در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
انها پیدا کند اول که در آن از آن بر دو رفته است معنی پس از آنکه است  
لازم است که در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
شعاع است معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
یک سر بر دو رفته است و در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
صدق که در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
استقرار که در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
عرفان پس لازم است در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
کنند با این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
اگر در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
استقرار که در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
خبرش باشد پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
این است که پس از آنکه معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
بگوید خود که در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس  
از معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس در این معنی پس

علم

اینرا که از برای جلد پس اینجا ذکر شد معجزت در جلد پس تا زمانه مندر جلد پس نشد  
 و جلد پس در حالت قرأت از جهت مرضی و خواندن آن بناگاه ای خبر که رفع راس در سجده  
 اول است متصل است به سجده پس در میان این و خبر تا زمانه مندر جلد پس نشد  
 بناگاه لازم است بعد از این جلد پس و اگر کم سجده و یکری ای آورد چه در هر یک  
 گفت دو سجده واجب است به فرورت از دین و برای ای سجده همان برای سجده  
 اول است قطعا و چون ای سجده نماید که در هر ای غایت متصل است به سجده منقسم  
 که جلد پس میان دو سجده است پس اتصال از ای جلد پس و هوای از آن به سجده  
 نماید از مقدّمات صرف عقیده است که چاره از ای دان نیست از جهت ای خبر و منفر  
 و منفر از فقر حق حکم سجده تا زمانه غایت ای مطلب بود و الا سختی بود به غایت  
 هشتم از افراد واجب تا زمانه نشد بناگاه بعد از اتمام سجده تا زمانه لازم است که  
 بر فرد و باید در رکعت بعد از آنرا ای آرد و باید بنشیند و نشد بیا آرد با سلام  
 به سلام پس خبر واجب بعد از سجده و سجده یک رکعت دیگر است یا جلد پس نشد  
 اگر آن خبر واجب نیست و نشد نیست که قیام اتصال تا زمانه سجده تا بین این  
 در میان ای خبر واقع میشود و مقدّم عقیده صرف است پس سر برداشتن از سجده قیام  
 و برخواستن از برای قیام مقدّم صرف عقیده خواهد بود و کم مطلوب است در غایت دارد

اصلا

اصلا و اگر آن خبر واجب جلد پس نشد است و ای جلد پس اتصال تا زمانه سجده تا بین این  
 رفع راس از سجده تا زمانه رسیدن بکجه جلد پس از مقدّمات فقط خواهد بود و یک  
 مقدّمات قاعده منقسم است پس مقدّمات منقسم در اقل و خبر است و در غایت یک  
 و خبر در اقل تا زمانه اتصال تا زمانه نشد بنشیند بعد استراحت چه جلد استراحت  
 در وقت سجده است و در ای رفع راس مقدّمات برای خبر است که جلد استراحت  
 است و برخواستن مقدّمات از برای ای و قیام واجب بعد از سجده استراحت پس  
 از معرفت این مقدّمات گویند که واجب است و در نشد به خبر آ و واجب است جلد پس  
 و نشد در نشد و معجزت در جلد پس آرام گرفتن در استقرار و بر خبر اینکه  
 در جلد پس میان دو سجده که نشد تا زمانه لازم است که ای جلد پس نشد بر غایت  
 افراد بقدر ذکر واجب بنشیند و اگر از نشد استراحت در حالت  
 جلد پس باشد و یک جلد پس در ای وقت سجده است به خبر آنکه اگر در میان نشد  
 سکوت کند یا دعا کند یا غیره یا مولات لازم باشد ای جلد پس نیز مستحب است  
 پس جلد پس مطلوب و فرست از او نشد تا آخر آن و شرط است از برای آنچه  
 در ای حالت واقع میشود از آغاز واجب نشد و سجده آن پس اگر یکی از اینها را در غیر  
 حالت جلد پس ای آرد بعد از نشد تا زمانه باطل خواهد بود و واجب است

السلام





1335  
1336  
1337  
1338  
1339

نشستن که شستن بر اثر اجتناب که احتیاج و طایفه و نحو آن که پیش از این مذکور  
شد باید این نشستن متعین بر اثر اقتدار و لزوم واجب باشد و واجب است در  
سلام که بگوید بعد از حمد و الله الصلوة علیک یا رسول الله و بعد از این  
و بر کانه و هر یک از این دو سلام واجب محقق و صحیح از نماز می باشد و واجب این دو  
سلام و وجوب نیز بر هر یک از این دو صلوة ای که صیغه لکن اختیار کرد از نماز بر  
بی رود و بر این بر او صلوات می شود و اگر بر او سلام شد بلیغی از احترام و بان متعال  
او را واجب می شود و اگر جمع کند میان هر دو یک مقدم داشتن محقق و واجب است  
و بر او لازم است که بای صیغه قد متعال او را واجب نماید و ظاهر این است که واجب است  
در سلام واجب آنکه در تشهد ذکر شده از اعتبار وجوب ذکر و موالات و مرتبت  
و حفظ خواندن و نحو آن و اگر جمع کند میان این دو سلام و دیگر سجد سلام  
علیک ایها النبی و در نماز و بر کانه می باشد و مقدم است بر سلام مخرج ظاهر است  
که حکم این مجموع مثل حکم تشهد است در و فیکلی جمع کند میان او را و اگر تشهد  
و اذکار سجدت آن که در اول و وسط و آخر آن وارد شد پس مراعات موالات  
و مرتبت صحیح است بان مجموع می شود بدانکه اگر اقتدار کند در سلام واجب سلام  
صلوات ظاهر آنکه آسان باشد در این که اگر در تشهد ذکر شده از آنرا در این سلام

خواهد بود

جمع است

4444

معتبر است و اگر اقتدار کند بر سلام علیکم پس گویم که بنا بر تحقیق و در نماز و بر کانه  
و اصل این سلام واجب است بلکه سجدت پس سلام واجب فقط سلام علیکم فقط  
خواهد بود و چون این کلام در لفظ است پس هتد رسالات در آن منع است از اعتبار  
نظم چنانچه در تفسیر او امر گفته شد پس سلام واجب برای وقت مثل کثرت الاحرام خواهد  
بود نه مثل تشهد یا در وقت است که در وقت الله و بر کانه را بگوید و اگر بگوید پس چون  
این باقی جز سجدت سلام واجب است و سلام اگر گفته می شود مجزوم واجب سجدت  
پس و در وقت که نغم هم معتبر باشد پس در وقت این سلام واجب نیز مثل تشهد خواهد  
بود و چنانچه بر بنا بر ظاهر همان نیز می باشد و آنست که مذکور شد از حکم میان سلام و  
سجدت سجدت واجب را بر اثر آنکه در آن مرتبت ذکر یک چیز و آن این  
است که حاصل این حکم مقتضای کلمات سابقه این است که چهار تنه بعد از رکعت  
کفایت در این مقام است چنانچه بگوید یا رسول الله و از سجده و چهار تنه سجدت که باقی است  
آن این شخصی از نماز بودن بدون نمی رود و اگر ای در میان سلام واجب سجدت  
و سلام دیگر که بعد از آن گفته می شود و سجدت صحیح است چه گفتن آن سلام در سجده  
از نماز بردن میرود پس از آن مقصد نیست پس رعایت آن تنای پس از آن  
غرض آن که در پس بان حکم را تحقیق می بینیم یعنی این هتد رسالات از آنرا می نمایم















خواهد شد و بر پیشینه از قاشق بکشند و برکتی از قند است و مراد از  
 این است که اگر تمام بدن از قند پر گردد و بخوبی صدف کشد و تا که تمام بدن رو گردد  
 بقند و بازشن فاسد است و از تنویه نقطه مقابل نقطه قبل باشد یا نقطه ای  
 و بقیه باقی از این و نقطه و نقطه قبلی پس همیشه تمام بدن رو گردد بقند  
 و از تنویه ظاهر خواهد شد و اگر بدن متوجه قند باشد و در بر شانه از قند پر گردد  
 و پس اگر در غایب است و بخوبی صدف کشد و بقند قند شود و از تنویه  
 است و اگر در سبب نقطه ای و باریق است و آن باشد و از تنویه و از آن است  
 با کرات و اگر در سبب این نقطه قند و نقطه ای و باریق است و از تنویه و از آن است  
 و از این شخص صحیح است و مراد از آن خند است که آواز داشته  
 باشد و این خنده باعث بطلان غار میشود و اگر از روی عمد باشد و اگر از روی  
 نسیان باشد و فراموشی کند که در غار است از این خنده خنده کند و از تنویه صحیح است  
 و ناسی حکم شرع باشد و در بطلان غار بقند قند است و از تنویه صحیح است  
 مسترک است و اگر قند به اختیار صادر شود و با شرف و غار میشود  
 قند کثرت است و شهادت در این قند کثرتی که از آنرا و اجبه و مستحق غار باشد  
 باعث فساد غار میشود و بلکه اشکار در این است که مراد از قند کثرت است که

بغل

بغل فقر می رسد و از تنویه صدف کشد که مراد از قند کثرت است و از تنویه صحیح است  
 از غار است و از آن نقطه است که در وقتیکه صدف کشد و از تنویه صحیح است  
 مدینه که مراد صدف کشد که مراد است که در وقتیکه صدف کشد و از تنویه صحیح است  
 خواه محصور غار کند یا با غار صدف کشد که مراد است که در وقتیکه صدف کشد و از تنویه صحیح است  
 از قند و از آن خواه آن قند بسیار باشد یا نه پس خوردن یک قند غار و  
 جستن غار است از مکانی که غار کثرت است و از قند کثرت است و از تنویه صحیح است  
 قند کثرت است چه اول باعث ضرر و مبتدیان و اگر در حقیقت قند کثرت است  
 کند پس اگر کثرت صدف کشد و از تنویه صدف کشد که مراد است که در وقتیکه صدف کشد و از تنویه صحیح است  
 شک کند و در غیبت امری که صادر شد که با قند کثرت است یا نه در حکم آن  
 غار کثرت است احوط انهم و اعادة است آنچه مذکور شد از غار و غار  
 بقند کثرت در وقت است که از روی عمد باشد و اگر از روی سهوا باشد پس  
 اگر آن قند محصور غار کند غار کثرت فاسد خواهد بود و اگر غار صدف کشد  
 بر آن قند قند کثرت است از قند و بعد از آن باریق و در وقتیکه غار  
 صحیح باشد و اگر صدف و قند کثرت از روی اضطرار باشد و در صورت اول غار  
 شش فاسد است و در صورت ثانی احوط انهم و اعادة است و از برای

بغل











هر رکنی فرمود پس باین ترتیب مکلف را که در وقت قریه در آن غایب باشد خبری بر آن  
 بنفراید یا خبری از آن کم غایب بکند و لازم است که حد خدا را رعایت کند غایب دوم  
 جدا از شریعت رسیده آنرا بعد از دو جعفران برادر خدا و پسران امر او بدون این غرض  
 از خیریت است فقها را رضوان الله علیهم فرموده که در جهاد است ناقص قدر معین  
 و ملاحظه کنید و تعیین آن جهاد است نه در پستان بختی ایما یا نهی منکر که هرگاه کسی  
 بنده خود خبری که متعلق بر اخراج محصور است بطلبد و این بنده قریه در آن غایب  
 باشد خبر بر آن بنفراید یا خبر از آن کم غایب و بعد از آن آنرا بعد از دو جعفران  
 که این شخصی آنرا مواله او خواند آنرا بعد از دو جعفری گویند که او در عهد مکلف  
 مواله خود باقیست پس لازم است مکلف را که در جمیع جهادات آنچنان که مقتضای  
 فرمود متعین و ملاحظه است غایب و چون اخبار از امور وجودیه میباشند که ثابت  
 مکلف آنرا بعد از دو جعفر هرگاه کسی غایب کند دیگر کلیت شده آن مکلفه مطلع بر  
 اول و آخر و اجزاء آن غایب شود و بعد از آن که چه قدر از امور در میان غایب  
 آورد و چه را که میفروزد و غرض است که امر تعلیم است بجهاد و علم الغیوب که بر  
 آنکه نیست مگر در پاره از اوقات بعد از حد بفرمان آنرا مستثنی بر آن نیز نگاه  
 شد چون از اول اسلام تا در جمیع مسکنان در محاربه و محاربه غایب می آورد

22

و در اوقات مقرره یک یا فردی تکبیر می‌کنند و در هر شبانه روزی چند بار در هر ملک  
 صادر میشود و این جهت آنکه در نماز بعد از اوردن هر شصت و دو رکعت در هر یک که در هر اسلام اند  
 شصت و دو رکعت و این جهت آنکه در نماز بعد از اوردن هر شصت و دو رکعت در هر یک که در هر اسلام اند  
 را نیز باید از غیبت است که صورت نماز در هر ملک میباشد اگر چه تعداد احکام آنرا غیبت  
 و انداختن روز و پس چون حقیقت آن هر یک است از ترک و مفسد و شبانه است  
 که هر فاعل مختار در هر آنکه ترک یا ادا کند در جمیع حدود و زمین و موقوفات  
 پس هرگاه کسی در یکدیگر اظهار کند که نماز روز و دارم و دیگر بر اظهار ترک و  
 که این ملک آنرا روز و مبداء و قصد آنرا از برای خدا که نیست چه این شخصی لازم  
 نیست که البته خاطرش متعلق ترک و صوم ظهور کند و عفت شود که این صوم  
 نادر آنکه است و از این متعلق شود که روز و عبادت از این ترک مضموم است  
 بلکه هر کسی در هر وقت متعلق ترک و چندین شرط است که باره از آنجا خبر روز  
 میباشد و باره از آنجا نیستند بلکه آنکه نیستند بیشتر از آنکه که هستند بمهرتاب  
 شتی از این جهت هیچکس در هیچ وقت که از ملاحظه حد صالح قدرت نیست بلکه  
 باید که این را شخص ترک چه قدر از امور را روز و مردان و از آنجا که قصد  
 بعد آورده این نیست بلکه با وجود اینکه ملک آنرا از اول اسلام اعلان هر یک

[illegible]

سید بن ابی طالب علیه السلام





دید که در وقت سحر این امور اگر درست راسخ او شود آن را بجا نیاورد و نه فایده ای  
 محض کردن اتفاق بدون قصد کافیه نیست و خفته در این حکم میان همه ترک و بجز این  
 اینها نیست پس هرگاه هرگاه را بقصد بعد از ترک کرد که قصد آن نماند اما بعلایق  
 اتفاق بعد از روز این شخص صحیح نیست باید دانست که این قصد که ضرورت حقیقت  
 و قصد نیست باینکه اصل را در وقت باقی بماند و در وقت بعد از اتفاق  
 باقی بماند پس لزومی ندارد و بعد از آنکه قصد اصلی کافیه است باینکه هر چه  
 آن امور را که اسباب آنها لازم است باینکه باینکه بماند و اراده او این است که  
 این امور معذور که در خزانة نفس بماند و ترک آنرا در روز نماید دیگر اتفاقات  
 بخواهیم یا نه بماند و بیکان بیکان را باینکه بماند کفایت میکند دیگر ملاحظه  
 آنها و اتفاقات بخواهیم یا نه هر یک پس لزومی ندارد که این است که باید در وقت  
 او بر این است که محض قصد قربت باشد و همین قصد اولی که باعث شده باشد  
 که این ترک محض را باینکه در این هرگاه باعث اصلاحی بقرب باشد و شریای و می  
 وقت نفس از ناخواسته و بخواهیم پس روزی که باینکه بماند صحیح نیست و بجا نیست  
 هرگاه باینکه بماند باینکه بماند که آن نبود این روز به بماند و باید که  
 این باینکه بماند باینکه بماند که در این روز این بماند که بماند و روز

باقی

و این فایده بود از مشق این که لغت شود پس هرگاه در این برای روز یا غیر آن  
 باینکه بماند باینکه بماند اصل این باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 که در این باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 از این باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 باید دانست که این قصد در وقت که مذکور شد باینکه بماند باینکه بماند  
 مذکور شد و این باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 او طاعت باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 از برای خدا باینکه بماند و اصل در این باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 که باید این ترک باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 هرگاه ترک کرد دیگر باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 را ترک نماید و اصل در این باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 بر این باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 روز قرار دهند باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 در این میان این دو مقام در میان این باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند  
 پس هر کس که باینکه بماند باینکه بماند باینکه بماند و این باینکه بماند

بلکه بهشت ریح که در وقت نماز باید این مقام بسیار است و سنت است که در روز  
 بسیار از مردمان شود و غالباً در وقت نماز این مقام باشد پس هر کس که در این مقام  
 است که این فرق را بشناسد و در روز بقیه که در باب فطانت پیدا میاید بقیه  
 و بجز زیاده و نقصان در روز نکند و برتر و کمال چیز شریفه و از آن چیز که نکند  
 بلکه باید همان تر و کینه شریفه و اجده مستحبه چون زیاده و تقیه فقه که از برای  
 خدا در روز پیش صبح باشد تجیم نیست که باید این امور مذکوره از قصد فطانت  
 که عبادت از ترک مخصوص و دود است از برای خدا مستحب است از اول طلوع  
 صبح تا زمان غروب شریفه پس اگر در هر روز از این مقام مخصوص نباشد  
 باین گونه قصد بآمرت بقیه باشد یا مخلص رقی شود یا بخیر در خلاص نباشد یا برتر و ک  
 چیزی غیر از این از آنجا که غایب روز او باطل است و این مراد از استقامت است که  
 در جمیع عبادات معزله است و عزت باشد و مراد از عبادت بدخبر و آن عبادت  
 همان قصد فطانت است که از برای خدا این استقامت لازم است و اخلال بآن پس  
 به اشکال باطل روز است به در باره از روز نماز مستحبه خداوند مهربان تقاطع  
 قبول روز فرموده با عدم تحقق شرائط آن از قصد و غیر آن و آن روز به دلیل  
 مستثنی است از بقاعده کلیه شریفه در چشم اعتبار وقت مخصوص است باین

میکند باید هر کس در آن وقت را از برای خدا روزه بدارد و بآن قصد ششانی نماید پس  
 هرگاه قصد بر اقل یا آخر وقت بفرماید و قصد هر کس در آن را نیز در آخر روز نماید  
 و در وقت که روز پیش نماز باشد و در باره از مقامات که بحث این شود که  
 آنچه بجا آورده باشد هر کس از روز شریفه و این امر باید باشد و چون علم بقتل وقت  
 حاصل نشود و هر کس بعد از دخول و علم بآن حاصل نشود و هر کس بعد از غروب پس  
 لازم است که هر کس با بقصد قدس از وقت پیش از اول و بعد از غروب که  
 نماید بخیر معهودنا نقی حاصل شود که اگر کسی بعد از غروب است در نظر این کس  
 این باشد که اول روز آن است که اول غروب طلوع صبح صادق نیست و آن  
 آخر زوال هر وقت که در آن زوال بعد از آنکه اگر چه بخاند که تحقق پیدا میافتد  
 اقل این وقت طلوع صبح صادق است و مراد از صبح صادق آن روشن است که  
 در کمره آسمان در محل طلوع آفتاب پیدا میشود و به هیچ پستی و آفاق  
 راف و میکرد و هر جا روشن میکند و آن سفید بکمالی آن اول پیدا میشود و در آن  
 حد افق تاریک است اعتبار بآن نیست آن وقت داخل نیست که مظهر متوان  
 بعد آورده بلکه روز اولش همان روشن است که در افق پیدا میشود و آخر وقت  
 غروب است و افق نیست که این غروب که آخر روز است اول غروب است است









باست لطلون روزه میشود و قعد هم که از آن لازم است جمیع کردن است و مقعد  
از آن نیست که ذکر کرد و قبل از آنکه در وقت روزه در لطلون روزه می باشد که از آن  
منزه باشد بلکه آن داخل شدن ذکر گفتن میکند در لطلون و فرقه منزه در  
و بر میان مرد و زن و در هر دو ظاهر است که در طایع جبران مانع شود و طایع ادکمی است  
در ف و در روز و چنانچه جمیع بهشت و صوم حاصل میشود و بجهت بهشت و  
صوم مفقود میشود پس بر هر مکلفی لازم است که قعد کند هم که از جمیع که بهشت  
و لطلون روزه میشود خواه ممکن باشد و در حق کسی با فعل یا نه و در روزه که در  
حق کسی غایب شدن خفه و در قبل از در مجز باشد اما احتیاط را همه ملکی ترک  
نمایند بسم باغ مانده بر جنابت است و در شب از در طایع شدن صوم  
و شنبه منزه است ای تقا بر جنابت مفید روزه رمضان است و قعد هم که از آن لازم  
است و ظاهر منزه که قعدا روزه رمضان مثل روزه رمضان است و ظاهر و شنبه منزه است  
که سایر روزهای واجب بشمار روزه در روز کفار و نیز هیچ حکم را دارد بلکه حق اینست  
که روزه مستحب نیز هیچ حکم را دارد پس تقا بر جنابت مفید روزه است مطلقا  
خواه واجب باشد و خواه مستحب و قعد هم که از آن خبر روزه است نباید دانست  
که در قعدا رمضان اگر شب منزه بود آن آگاه نشود تا صبح طایع کرد و در روز اگر روز

ناله

ناله است و ظاهر منزه که هر روز که در وقت منزه منزه شد مطلق در روزه  
کفار شنبه قعدا در مطلق است و ظاهر منزه که جمیع و تقا مثل جنابت است پس  
هرگاه حال طایع یا نف خونی در شب رمضان قطع شود و بعد از آن حدیث باقی بماند  
تا طلوع صبح روزه اش فاسد میشود و قعد هم که از آن لازم است پس قعد هم که  
از تقا و بر یک از احداث منزه بعد تا طلوع صبح بر هر مکلفی لازم است و شنبه منزه است  
در وجوب این قعد تحقق ای حدیث با فعل یا امکان تحقق آن در وقت از اوقات یک  
واجب این قعد مطلق و شنبه منزه در اندک آن بلکه شنبه منزه است  
شنبه منزه روزه او هم است و منی دیگر از بر اینست منزه روزه در کار منزه است  
در بودن احداث مستحب که منی از بر آن لازم است از امور که قعد هم که از آن  
از آن لازم است استحکام در روزه منزه که قعد هم که از آن لازم است از امور که قعد هم که از آن  
بعد در وجوب منزه منزه است و احوط اینست که هم که از تقا تقا بر هر کسی که قبل از طلوع  
صبح واقع میشود و موجب منی از بر آن لازم است نیز باید پس منی دیگری قبل از  
صبح از بر آن روزه بجا می آید و قعد هم که از احداث روزه است و در جمیع آنچه  
اینست که صبح را یک در باید و احوط طایع که اولا صوم است محدث باقی حدیث نباشد  
چهارم خوابیدن بر جنابت است بدون قعد منی پس اگر بخوابد بعد از جنابت در خواب







و بان کویکند پس منبر باید روزه او صحیح نیست و قصد مسکرتی لازمست و اگر عذر  
 بکند و منبر باید روزه اش محترم دارد و در محرم است استسنا اشکالی است احوط ترک  
 است و ظاهر اینست که از قیام طلب است عادت داشتن به نزل منبر پس اگر عذر باشد  
 این چند که چنانکه زن محبت دارد و منبر از نزل منبرش و یا اینکه اگر خواهد محترم شود یا  
 مثل نماز و اگر ای اراد و منبر باید روزه اش فاسد است اگر چه قصد نزل نکرده و قصد  
 مسکرتی است و این استسنا نیز لازمست بدانکه اگر باز غفله نماید و عادتش نزل  
 منبر باشد و قصد نزل منبر باشد و منبر باید روزه اش فاسدست خواه آن زن  
 محال باشد یا حرام و مثل اینست ملاعبه و بازی کردن و در بزم ای مس و ملاعبه  
 یا بباله مسکرتی است و در اینست که مسکرتی لازم باشد بلکه میتوان عذر  
 کلی ظهورش کرد چنانچه بر هر ماکن بدیشید غیبت مفتوح از امور دیگر مسکرتی در  
 رمضان لازمست بقدر کردن از روزه و احتیاط است پس اگر کسی اختیار خود بگذارد  
 یا بکند و دیگر کند روزه فاسدست اگر با اختیار بگذارد یا بکند و بگذارد  
 او فاسدست هشتم حقه کردن است اگر آن حقه بگذرد و آن است مثل شرب و خواب  
 در بطلان روزه بان میان عدا مختلف است اقرب در نزد حقیقت است که حقه بگذرد  
 حرام و باعث بطلان روزه است و مسکرتی آن کلاً جزو روزه است اما حقه کردن

بجای

بجای حقه کردن مسکرتی اقرب در نزد حقیقت است که جائز است و باعث ف در روزه میشود و بلکه  
 مکروه است و ترک آن بهتر است اهم دروغ گفتن بر خدا و غیرت و شکاک در حرام بود  
 آن در رمضان بلکه در هر وقت نیست بلکه هر روز در هر وقت حرام است باطل شدن  
 روزه با بی دروغ پس در آن خلاف است شهر و ظاهر اینست که باعث بطلان میشود و  
 قصد مسکرتی لازمست و اقوی اینست که دروغ گفتن بر یک از اشیاء نیز همین  
 حکم دارد و اما دروغ بر بی غیران و اوصیای ایشان و جناب فاطمه و غیره شک  
 و صحت جن و انس و غیر ایشان پس باعث ف در روزه نمیشود و اگر چه حرامست مطلقه  
 خصوص در ماه رمضان و سایر کلمات خواه ضعیف و خواه اکبره مثل غیبت و تهلیل و ثنا  
 و دشنام و زدی و مثل اینها باعث ف در روزه نمیشود اگر چه حرامند و حرمت  
 اینها در ماه رمضان شدت دارد باینکه دانست که کذب بر خدا و پیغمبر و امامان  
 مخصوص نیست باینکه منقلب حکام شرع باشد بلکه دروغ گفتن بر ایشان در غیر اینها  
 امور منقلب با عقادات و اضمحلال کلمات و جنابها و خلقت فرشتگان و قطع سخن  
 و امور دنیوی از خوردن و آشامیدن و کلمات اینها نیز حرام و باعث ف در روزه میشود  
 پس هر چه که صدق کند بر او دروغ گفتن بر خدا یا پیغمبر یا یکی از امامان باعث ف در  
 روزه میشود خواه متعلق بر بی شهادت یا بدینا و خواه متعلق باصول دین باشد یا فروع دین



و شبه نیست در اینکه این دو معنی متفق می شود باید که بدین معنی متعلق باشد گفت و متفاد  
 شش این نیست و در واقع هم جناب پیغمبر این را تلفظ می کند و اگر در واقع گفته باشد  
 ظاهر اینست که این شخص با صفت خود دروغ گفت و باید روزی خود را فاسد بداند  
 اگر چه کلامش در پیش بر صواب است و در صدق خبر مطلقه واقع معجز است و اگر  
 چنین کلام میگوید و متفادی او هم بنده پس ظاهر نیست که روزه اش فاسد است  
 اگر چه در متن واقع پیغمبر صلی الله علیه و آله این را تلفظ می کند و کلام این شخص در نزد  
 خبر دروغ باشد و باید که اینست قول باینکه دادن اگر با صفت صدق است غیر ندارد  
 و اگر چه در متن واقع نباشد اگر با صفت و گفته شده دارد اگر چه در متن واقع نباشد  
 اما اگر شک دارد و با خیال نیست میسر پس در روز و صحتش نیت اشکال  
 است خواه مطابق واقع باشد یا نه اگر چه شبه نیست که این شخص دروغی گفته است  
 چه بران علم بعد و در این قول از پیغمبر داده است و علم بان ندارد و احوط عاقله  
 الا حیاط جناب باین نیست است اگر چه چنین سخن گفته روزه آن روز را نگذارد  
 رد و نقض آنرا بجا دارد و شش شک است علی بن ابی طالب معنی این شخص مطلقه دارد که  
 این از قول پیغمبر نیست و با خیال نیست بان جناب پیغمبر میسر بلکه اشکال دارد  
 اینجا پیغمبر است و اگر مطلقه دارد که از آن جناب است و با خیال نیست علم میسر

در روز و روزه باین خبر اشکال است احوط جناب این نیست و شش شک است  
 است فتاوی و خبر دادن از حکام شهید در تفصیل مقدم و اگر نیست فطری پیغمبر  
 یا یکی از امامان ۴ بعد و صورت عدم وقوع و علم بان صدق کرد پس اگر بزرگ  
 اشکال است و از برای حق در آن تا نیست احوط نیست که اگر علم بعد در آن  
 فطر دارد بطریق علم نیست به چه این ضرر نیست و روزه ندارد اگر چه در واقع نباشد  
 و در این صورت نیست علم میسر و جناب از آن غایب خواهد بود و علم بان صدق و  
 دانسته باشد یا شک است علی بن ابی طالب و دانسته باشد و خواه مطابق واقع  
 باشد یا نه آنچه مذکور شد از حیاط خلاف آنرا نیز میسر نیست و اگر شک در رعایت  
 اتمام و تقارن نماید اینست حکم این صورت از جهت مبطل بودن روزه اما حکم دخول  
 اس که بهمار در روز بین جناب در آن در غایت اشکال است آنچه نظر  
 فخر حقیر میسر است که چون نقد اس که از خبر میسر است هر عنوان بطریق  
 تفهیم لازم نیست و معرفت اوراق خبر نیات معلوم در آن عنوان از جهت  
 تحقق حقیقت صوم لازم نیست پس صائم قهقند کند که دروغ بر خدا و رسول ۴  
 و الله اعلم و اس که از خبر نیات آن را بطریق هر چه عنوان بگذرد  
 مذکور که محمل اشکال است هر چه نیست المفطرات از آنها جناب باین و بر تقدیر

از کتاب روزه را تمام کند و دوباره قضا را از آنجا که در یک قسم است مخصوصیت  
 به طریق تفصیل فرود نیست اما چنانکه نسبت به حقیقت روزه منقطع است و در  
 برادر تفکر کن تا در کسب مطلب کنی و بخواهی بفهمی که غیور در آن است و هم  
 از تاسع است اقرار در تری حقیقت است که حرام و مقدس است و تقدیم کرد  
 آن لازم و قول بگویم چنانچه مذکور است و حقیقت است مثل قول بگویم  
 و صحت روزه و شبهه است که این از تاسع محرم مقدس حاصل میشود با یکدیگر  
 یکدیگر غیره تمام حرام باب فرود و بگویم هیچ چیز را از او خارج نماند و ظاهر است  
 که این از تاسع غیر و رفتن تمام سه تها در آن نیست و متحقق میشود و ظاهر است که  
 کردن در اینجا و اخراج نیست پس اگر کردن بدون باشد و باغ در زیر باشد  
 روزه اش فاسد است و ظاهر است که بعضی فرود رفتن منقذ است و در زیر  
 آب شستن و دماغ و گوش و خوال و در تاسع مقدس بعد از آنکه در نگاه  
 لغیر از سر را بر آب برود و بعد از آن که را برود اگر پس بعضی دیگر  
 را با آب فرود آورد و از آب و اینها تا اینکه تمام سر با آب فرود و در تاسع  
 مقدس آن بعد از آنکه و اگر سر را بر آب با آب فرود تا اینکه سر را بر آب و در  
 ظاهر نیست که از تاسع مقدس بعد از آنکه و ظاهر نیست که در حکام مذکور فرغ

میان نافه و فرقی نیست و آنچه مذکور شد حکم است پس اگر سر را در مایعات دیگر  
 غیر از آب مثل گلاب و عرق و روغن و کحل اینها فرود آورد و در تاسع مقدس و در  
 آب فرغ میان جاری در آن و قبیل و کثیر نیست و جائز است که در رمضان و غیر آن  
 از جهت خشک شدن و خوال آب را بر سر بریزد و جائز است مردان را داخل شدن  
 در آب و استادن و نشستن در آن خواه آب تا بکشد و در این برسد یا نه بپرسد که  
 باشد و ظاهر نیست که اگر است در آن نیست و در نشستن زمان در آب خلوف است بپرسد  
 از امور جفت دانسته اند و جائز موجب گفتار هم دانسته اند و ظاهر است که جائز است  
 با کراهت آن احوط است آن دو قول است فصل سیم در بیان وجوب قضا و کفاره  
 یا قضا از تهاست در رمضان و در تغیل و تفصیل آن است که خوردن و آشامیدن  
 در وقت قضا باشد یا نه است در اینجا بحث قضا و کفاره هر دو میشود و اگر  
 غیر مقاد باشد و ظاهر است که آن نیز موجب قضا و کفاره میشود و ظاهر است که  
 جمیع هم حکم را دارد و خواه آنرا از سر آن شود یا نه و خواه در قبل واقع شود یا در  
 در هر مقام و خواه مسوط و اگر باشد یا نه و قول بگویم در باره از مقامات صغیف است  
 و نقد بقا بر جنبه است قضا و کفاره هر دو میشود و خواه بپرسد بر جنبه است اگر  
 با هم سن کردن باشد باعث قضا و کفاره هر دو شود و نکال و اگر خواهد بپرسد بپشت



و معلوم شد از غسل کردن و در پیشانی ظاهر است که قضا بر آن مرتبت میشود و در جواب  
کفاره اشکال است و قول بعدیم و جواب دور نیست آنکه احوط دادن کفاره است و ظاهر است  
که خواهم موافق کفاره میشود مطلقا چه غسل کردن داشته باشد یا نه و اقوال  
اینکه رس شدن حد واجب است بابت قضا و کفاره هر دو میشود و قول ابو جوب  
قضا تنها جایز نمی آید از این جهت که ضعیف است و منافی است با قضا  
بش هر دو میشود و ظاهر است که غسل کردن زن و نازل شدن منبر بعد از قضا  
موجب هر دو میشود و دیگر قول ادین باب ضعیف است و اشکال است در این که  
عدالت قضا سیکرد و در اینجا کفاره خلافت است از این جهت که واجب است آن  
احوط دادن است این در مرتبت که خبر از قضا و کفاره کفایت از روی اختیار  
نکرد آنکه اگر خبر از آن کفایت فرورد با امکان ضعیف است پس به اشکال کفاره نیز لازم  
میشود و در حقیقت باید ظاهر است که قضا واجب است و کفاره لازم ندارد و جواب دوم  
اگر از منس کردن باشد اشکال در اینجا کفاره نیست و کفاره نیست و اگر بدون این باشد  
باعت قضا است و کفاره چه با حد غسل کردن باشد یا کفاره در اینجا قضا و کفاره  
نیت و اگر بدون این باشد بابت قضا است و جواب کفاره چه با حد غسل کردن باشد  
یا نه اما در حق گفتی هر چند اصل او یک از آن ماست بابت قضا و کفاره هر دو میشود

و ظاهر است

و ظاهر است که اگر تاسی نخواست هر دو میشود و اما اگر کسی در رمضان مغفل باشد  
آرد و تحقیق در امر صیغه کند با قدرت بر آن صیغه طالع باشد و اجبت قضا و کفاره  
خواه مطلقا داشته باشد که نیت نیت باشد و اگر در وقت بودن نیت باشد  
و نیت باشد که نیت نیت و اگر در صورت مرعات صیغه نموده باشد و تحقیق  
در آن کرده باشد اشکال نیست و بجا قضا و کفاره هیچ یک لازم نیست و اگر کسی با اختیار  
استیجاب قضا باشد مغفل بعد از آرد و ای فعل در صیغه واقع شود و بجا قضا و تحقیق  
در صیغه مکرر باشد مثل کفر و صیغه کس پس ظاهر است که در صورت نیت قضا  
لازم است و کفاره و اگر در رمضان مغفل بعد از آن بجهت اعتقاد برض دادن هر که  
صیغه طالع نشود یا اینکه قادر در تحقیق بود تحقیق در صیغه مکرر مغفل در روز بعد از آن  
لازم است بر او قضا آن روز و کفاره پس ظاهر است که لازم است و متعارف  
اطلاقات عبارات صلاحت که غرض نیت در حکم مذکور میان اینک این شخصی  
دهنده یک نفر باشد بیشتر میان اینک عادل باشد یا فاسق و متحقق نماند و شهید نماند و  
بیز این فرموده اند که اگر بدهنده و دو نفر عادل باشند قضا قطعت و این قول  
در نزد فقهاء از ضعف نیست پس در صورت نیت در حکم مذکور قضا میشود و اگر از نیت  
بجز تحقیق در امر صیغه ننمود و مغفل در روز بعد از آن از جهت اعتقاد کردن بقبول نیت

که شب بقیه کفاره به شکل است و اما قضا پس ظاهر لازم است و اگر قضا  
بقول بعد از تحقق باشد ظهر است که قضا و کفاره هیچیک لازم نباشد و اگر کسی نهد  
که صبح طلوع شود و در وقت صبح باشد و این شخصی بکسینه کفاره دارد اگر کسی خود در وقت  
کفاره است مقرر بعد از آن که با آنکه قدرت بر تحقق داشته باشد و قضا لازم است و در  
کفاره خواه بعد از آن باشد یا قضا یا بکفاره باشد یا بکفاره و احوط است که در صورتیکه  
مخیر و در بعد از آن باشد کفاره بدهد و اگر بعد از تحقق مقرر بعد از آن باشد بکفاره  
تحقیق در آن کند قضا و کفاره هیچیک لازم نیست و اگر کسی نهد که روز بانه  
و این روز در بقول او قضا کند و افطار نماید بعد از آن متکلف شود و افطار  
در روز واقع شد پس اگر قادر بر تحقق بود و یا بخیر تر که خود بقول او قضا کرد  
در افطار و این جزو ساد است و نباشد اشکال نیست در اینکه قضا برای کس لازم است خواه  
ای مجری که نهد یا بیشتر خواه از هر دو مطلقا حاصل شود یا بعد از آن شبانه و اگر  
خیر دهنده ساد است باشد در صورتی که ظاهر است که اینجا قضا لازم است به غیر و همه  
باشد یا اکثر و چه سخی و صورت مفاد شود یا نه پس با قدرت بر هر حالت و تر آن  
و احتیاط بر سخی قضا لازم است مطلقا و اگر قادر بر هر حالت نیست بکس که بر سخی  
یا بخوان و احتیاط بر سخی نیز نماید و افطار کند در وجوب قضا و رعایت اشکال است

یا

احوط بلکه ظهر لازم است و اما بعد از آن باشد یا قضا یا بکفاره باشد یا بیشتر از سخی و افطار  
بهر ساد است و اگر قادر بر هر حالت بود و تحقق کرد و قضا نمود و بعد از آن متکلف شد  
که روز بانه است پس اگر از تحقق بقیه ظهر ساد است که شب است و افطار نمود به شکل  
قضا بر او لازم نیست و اگر از تحقق کفاره ظهر ساد است که شب بانه است و این افطار  
ناید بانه است که قضا بر او لازم باشد نیست حکم قضا و اما کفاره پس اگر چه متکلف  
فاسد عدم وجوب است در جمیع صور یکی بعد از آنکه پاره از او در آن اشکال است  
اما اول و احوط دادن کفاره است مگر در صورتیکه اذن شرع در افطار باشد که صورت  
حصول عدم بوجوب شب است به این اشکال عدم وجوب کفاره نیست و اگر کسی  
افطار کند در روز بانه آنکه تاریکی پیدا شد که موعود خوان شد که دین خواه از آن  
حالی حاصل شود یا شکلی و هم خواه آن تاریکی از او بپایند یا از او در آن تاریکی آن  
بعد از آن که هر شود که افطار در روز بانه به شکل در همه این صور قضا لازم است و در  
وجوب کفاره در صورت اشکال و خلاف است اما در صورتی که واجب باشد و اگر  
این کس بکمال شب افطار کند و بعد از آن طاهر شود که شبانه و افطار نمود به  
اشکال قضا لازم است و کفاره و اگر شبانه باشد و بعد معلوم نشود که  
افطار در روز بود یا در شب ظهر است که قضا بر او لازم است و در وجوب کفاره



اشکال است احوال نیست که به بند خواهد ماند که در شش جایز نیست اظهار کردن در بعضی  
 حالت باشد که اگر کسی را حکمی باشد که تحصیل کند بلفظ از روز و در میان شب  
 با آنجا که تمام و بیکان نگیرد و اظهار کند و بعد از آن فسخ شود ظاهر نیست که  
 اظهار بر او لازم است و در لزوم کفاره غایت اشکال است اما بعد از آنکه صاحب اشکال  
 لزوم کفاره در غایت قوت است با اینکه چنانچه نیز در غایت این در وقت که بماند  
 که این اظهار حرام است و اگر نماند هر دو واجب کفاره در این اشکال تر است و یکی و دو  
 شش احوال است و اگر در صورت مفروضه فسخ ظاهر نشود و در شب بماند باقی بماند  
 و در غایت که قضا و کفاره هر دو لازم باشد غایت یکی که بماند که این اظهار حرام است  
 و اگر نماند چنانچه در هر دو است اگر چه لزوم اشکال دارد و اگر ممکن نیست و اگر که  
 تحصیل عدم بر قول شب کند بجهت ابر یا خوان و احتیاط بطلان کند و اظهار بماند احوال  
 بلکه اظهار لزوم فسخ است خواه مطلقه اقرار باشد یا ضعیفه و لزوم کفاره محلی اشکال است  
 و یکی چنانچه را البته ترک نماید و اما اگر بر یا شوال از موانع نباشد و در روز فسخ  
 شب اجتناب نماید و عدم حاصل نشود بلکه مطلقه تخمیر نماید و اظهار کند ظاهر نیست که اظهار  
 جایز نباشد و قضا و کفاره هر دو لازم باشد خواه مطلقه مطلقه باشد یا استمرار شب  
 باشد بماند و از آن که ما و امیکه مختلفه را هم به قول شب بهم نرسد و بماند با تمام رساند

و فسخ کند فسخ حرام کرده است غایت این مطلقه هر چه باشد خواه فسخ در بعضی حرام  
 نباشد یا نه بلکه لازم است که اینقدر صبر کند تا بقی حاصل کند که شب و خفته است  
 قصد چهارم در بیان مکروهات روز است بعد از آنکه مکروه است از برادر روز و دار  
 که زمان را بگذرد و بدو سه و چهار باشد که در بعضی کلمات است و در بعضی  
 اطلاق نموده اند و در بعضی از این خصوص است و استثناء بصورتیکه از این عمل است و بکرات  
 آید و الله که این سخن را بگوید این قول و در از صواب نیست اما احوال تر که این است  
 مطلقه از جمله مکروهات بنا بر شهرت و سر هر چه که کشید یک چیز است که در آن صبر باشد  
 و بپاره گفته اند سر هر کشید یک چیز است که کشید یک صلیح آن کلمات برسد باشد مکروه است  
 و بعضی گفته اند سر هر کشید یک چیز است که کشید یک صلیح آن کلمات برسد باشد مکروه است  
 ندارد و بعضی گفته اند سر هر کشید یک صلیح آن کلمات برسد باشد مکروه است و شدت دارد و در وقتیکه  
 در آن صلیح باشد که بقی برسد و بعد بقول اول یا آخر خوب است بهر تقدیر اشکال است  
 در جواز سر هر کشید یک صلیح آن کلمات برسد باشد و خواه طاعت کلمات بقی برسد  
 یا نه غایت از جمله مکروهات این است که مقصد با هیچ است یا خوان خوف بیرون آمدن  
 باعث ضعف شود و شدت از این است حتم رفتن که باعث سستی و ضعف روز  
 دارند و بلکه ظاهر نیست که هر چه بر کرد در روز فسخ آن باعث ضعف و سستی روز دارند

و اگر است دارد و از جهت آنست که خبر بد یا بخیر که از جهت آن مطلق  
 نموده اند و فقیر گفته اند که دست مطلق که در خبر از آن کجانی رود که در بیعت  
 قضا لازم است و از جهت نقل شده که قضا مطلق باعت قضا و کفاره نشود و اقوال  
 دیگر نیز نقل شده که خبر فقیر نیست اینست که قضا مطلق جائز نیست که اگر استوار  
 دیگر قضا با کفاره بر فردان از افراد آن مترتب نشود و امر حتمی ظاهر است از  
 جهت آنکه کفارت بپوشیدن ریاحین است خصوص ریاحین در بعضی از اخبار معتدل  
 شده منبع بپوشیدن ترکس با نیک ریاحین جو سبک است که نیک ریاحین طافه فتر که  
 روزه می گیرند از امر بپوشیدن بکمال آنکه استوحی میکنند و مراد از ریاحین که است  
 خوشبو از ریاحین مرید بود خوشبو که گناه نباشد و اخذ رای عنوان نیست  
 مثل کلاب و عطریات و نحو اینها بلکه استعمال آنها در روزه مستحب دارد  
 و از جهت اخبار استعماده میشود که بپوشیدن خوشبو کفاره روزه دار است و بعضی از  
 بپوشیدن مشک بر بدن کردند و از آن خلق بریاحین نمودند و عذر این در روزه  
 از جهت آنکه کفارت کشتن زنا است در میان آب چنانچه بان اشاره شد از  
 جهت آنکه نیست که جامه را تر نماید و بپوشد بکفاره یا نیک است از این جهت که پوشیده است  
 ترسان و فعلی پنج در میان باره از حکام متعلق به محبت متقدمه و غیر آنها و

استقامت

استقامت آن بیان چند امر میشود اول بدانکه اگر کسی در روز بخوابد و محتلم شود روزه  
 او فاسد نمیشود و کفاره بر او نیست و منی ازین جنابت شرط روزه نیست و واجب نیست  
 که از جهت روزه منی ازین جهت نماید فوراً در روز مطلق بلکه ماه رمضان درین باب  
 مستحب است که منی را در وقت میان اینان صلاست و درین حکام فرقه میان مرد و زن  
 و خنثی نیست و میان اینک پیش از احتلام ملاحظه واقع شود یا نه هم نیست و بعد از احتلام  
 جائز نیست که استبراء اول و استبراء نماید و روزه اش با آن فاسد نمیشود و باید دانست  
 که فاسد شدن روزه با احتلام در وقت است که عادت او جاری نشده باشد بمحتمل شدن  
 در روزه آنکه اگر عادت او چنین جاری شده باشد و از حدی غیر چنین دانند که اگر  
 بخوابد بمحتمل میشود ظاهر اینست که اگر خواب جامه باشد و اگر احتلام آورد و در خواب  
 کفاره و قضا هر دو شود چه در ظاهر این است از آنکه از فرد استنابت و اگر کسی غفلت کند  
 بپوشیدن یا زدن خواهد حکم آنکه با حرام پس انزال شود روزه او فاسد نمیشود و اگر کسی  
 استمناء شود و مشک را نگیرد و مقصودش از آن منزه شدن باشد و منی بیرون نرود  
 عادتش برین جاری باشد یا نه مشک را نگیرد نظرش از روزه فاسد است و عادت او جاری  
 شده باشد بر اینکه بعد از چنین نظر از انزال شود و نحو این پس در صورت قضا و کفاره  
 هر دو لازم نمیشود و ظاهر اینست که کوشش حکام پیغمبری یا زهدیه پس من از او برون



آید خواه آن ششیدن معلوم باشد در جمیع اگر مضغه غایب و معد آب را بخلق فرود  
 به اشکال اتفاقا و کفاره هر دو لازم میشود خواه مضغه از جهت غایب باشد یا بجهت تری یا نه  
 دیگر و اگر مضغه کند از جهت شش شدن و آب به اعتبار بخلق فرود به اشکال  
 قضا هر دو لازم میشود و کفاره در این نیست و کفاره پس تا در کار نیست و اگر  
 بجهت غایب مضغه غایب و آب بخلق فرود به اعتبار به اشکال اتفاقا و کفاره بر او  
 لازم نیست خواه غایب باشد یا بجهت تری یا نه و اگر این وضو را بر غایب باشد بکار  
 برابر بقا بر طهارت یا بخوان باشد ظاهر نیست که در اینجا نیز نه قضا لازم است نه  
 کفاره و اگر مضغه از ریه است و آب به اعتبار بخلق فرود و در ظاهر و شهر  
 در جو قضا نیست و اگر بجهت دو کردن یا زایل نمودن نجاست مضغه غایب و آب  
 بخلق فرود به اعتبار فرود و احوط عدم لزوم قضا است و ظاهر وجوب قضا نیست  
 و این وجوب است و اگر مضغه کند بجهت غرضها را بکار بکار بکار بکار دیگر  
 در وجوب قضا اشکال است و احوط بلکه ظاهر وجوب قضا است و در هیچ یک از این  
 صورتها که گفته کفاره در کار نیست به اشکال و پاره از وجوب استثنای از مطلق  
 مضغه نموده در وجوب قضا و این احوط بلکه قوی است پس استثنای شد  
 مضغه است در قضا صیقل مذکور این در وقت است که استثنای آب داخل است

کردار

کرد و در اینجا بخلق فرود و اما اگر از همان راه منبر بخلق فرود و در وقت قضا لازم  
 باشد و کفاره و روزه صلا فاسد نشود اگر داخل باشد یا بعد باشد یا بجهت تری یا نه  
 مدارک و معاصی است این قائلند که لیکن از این راه و تعلق شد و در اینجا  
 استثنای مضغه از ریه است و اگر این احوط است که استثنای آب داخل است  
 حلق شود و بجهت قضا است که در این نیست و اگر او داخل شد از راه دهان است  
 مطلق پس باید استثنای مطلق مطلق مضغه شود و اگر چنانچه در اثر تری غایب  
 دانست که مضغه و استثنای در روزه جایز نیست مطلقا چنانچه محاسب باید  
 قائل شد به سیم اگر بقیه غذا که در ریه ماند و غذا بقا ماند از او در حد بخلق فرود  
 رود به اشکال روزه فاسد شد قضا و کفاره هر دو لازم میشود و وقتی نیست در این  
 حکم میان آنکه آن را از دهان بیرون آورد و باز فرود برد یا بیکبار از دهان آن را بیرون غایب  
 و هر چند فرقی نیست میان این دو باقی ماند و قبیل پس باید و با احوط در روزه  
 روزه باطل است بجهت صدق عرفی میشود و چنانچه در نماز بجهت احتیاط میشود بلکه هر چه بیک  
 جهت بر فیه داشته باشد بهر نحو بخلق فرود و در وقت قضا است که استثنای روزه  
 میشود و چنانچه است شرب و اگر کسی شرب کند که آب دهان از شستنی است باقی  
 ماند غذا یا خون یا سحر آن از جهت بیکار داخل آن حد است و در روزه میشود یا نه

جان برست اورا که ای تب دهن را فرو برد و بر سر روزه او اندازد و انداختن آن لازم است  
 و قطع کردن در آن تا اینکه منتهی شود که خبر در آن است باید لازم نیست چهارم  
 طایفه در کتاب مبسوط قاضی است باید که اگر کسی در آن در حدیثش بریند و از آن  
 را و دافعه اند رود نشود قضا بر او لازم است و اگر نه علقه قاضی و جوب قضا نشود  
 این اقوال است اما قول شیخ احوط است باید دانست که صاحب ماحول فرموده اند  
 که باید که بکشد و دوا در کوشش باشد قضا شود باینکه هر دو شهر عدم و جوب قضا است  
 و از این اصلاح نقل شده که این در مخطرات روزه است و این قول ضعیف است  
 اما رعایت آن احوط است و شد و اگر چنانچه در کوشش است و دوا در کوشش در شیخ  
 و کوشش آن کلام اینک از غیر راه دهن هرگاه چیزی باشد رود او مرد و مطلق  
 روزه نیست اگر چه از روزه بگذرد خواه از راه کوشش باشد یا دوا یا شیخ یا قضا  
 در بکوشش که اگر چه استنشاده از امور متعده مشر حقه بایع و کوشش آن که رعایت  
 احوط است و باید که ترک نماید بچند باید دانست که جائز است روزه  
 در آن که بکشد بیشتر و هر کوشش آن را روزه است پس باید آن فاسد نمیکند در دم  
 چنین است چنانکه هر صیغه و صیغه کوشش و چنانکه طعام از بار کوشش  
 در روزه کردن آن از بار روزه است و چنانکه کوشش آن از غیر باید که بکشد

خورد و از بعضی خود در بعضی از بعضی نقل شده و آن در غایت ضعیف است  
 و قاضی علقه در مقام اینست که هر چه که بکشد و غیر روزه است و روزه نمیشود و هر  
 باشد و فرقه در میان حالت صفا و روحی اعتبار میان مرد زن و غیر است  
 و اگر هر چه در میان امور نیست که چنانکه طعام بدون حقیقت و فرقه که این مکروه است  
 و اگر کسی از امور مذکوره را بجا آورد و چنانچه علقه بکشد و فرقه در او افتد  
 که قضا و کفار هیچ یک لازم نیست اما علقه قضا کردن است اگر کسی از امور مذکوره روشت  
 بجا آورد و ششم اگر آب دهی از آن جدا نشود و فرقه در آن جائز است و باعث  
 فساد روزه و وجوب قضا یا چیز دیگر نمیشود و فرقه در این حکم نیست میان اینک آب دهی  
 بسیار باشد یا کم و میان اینک بسیار است دهی از جهت اقل از آن باشد یا از جهت  
 جمع کردن و ضبط نمودن باشد و میان اینک نه یا رنگ آن بکشد و ضبط نمیشود  
 شده باشد یا نه و باید دانست که دهی مدام که از آن جدا نشود و هر چه باشد و هر دهی  
 آن جفت و دو قطعه در روزه نمیشود و هیچ چیز باینکه لازم نمیکند و اگر  
 زبانش از بیرون آید و بر در آن آب دهی باشد و بعد از آن زبان را بیرون  
 برد آن آب دهی را بیع نماید روزه اش فاسد نمیشود و اگر آب دهی از آن  
 جدا کرد و بعد از جدا شدن آن بیع نماید روزه اش فاسد نمیکند و از مقدس اردبیلی





نقل شد که درین عطلان تاکنون خود و سایر لغت که در بنظر فقیران قولی ضعیف است بنا بر  
 محتمل هرگاه یکی یا بیشتر از اینها را واحد و این سندی از اینها بر آن آورده و برادر  
 آن است که غیر از این سندی دوباره آنرا واحد و این سندی و آن آب و این را که ذکر  
 است فرموده و روزه اش باطل میگردد و اگر آب و غیر که در روز است بآب  
 و غیر که در روز است متصل باشد از یکدیگر نیز چنین بطنیم است اما در این سندی  
 از آن لازم نیست که آن مقدار که در سندی از یکدیگر موقوف باشد بر چنین  
 از آن که چنین باشد لازم است که بآب مقدار و اگر کسی در این سندی غایب  
 اشکال روزه او فاسد نشود و فرقی در حکم میان آن و مردی است و اما شخصی  
 میکند زبان بگوید که آب من بر آن نباشد باعث ف و روزه نمیکرد و با کمال  
 اگر آب و این که آنرا فرموده و از این جدا باشد بطنیم نمودن آن بر سبب عدل  
 روزه است خواه از یکدیگر باشد یا از یکدیگر جدا باشد و کفار هر دو مرتکب فتنه  
 در بیان بطنیم سینه و این است بدانکه بطنیم سینه و اگر کفار و این نرسد  
 بطنیم آن به اشکال جهش و روزه و موجب قضا و کفار غیر که دو اگر از آن  
 بیرون آید و بعد از آن از این غایب باعث ف و روزه و قضا و کفار میشود  
 و اگر کفار و این سبب بطنیم شود و روزه بآن خلاف است جهش نشود

بعد از

بعد از آنکه سندی نقل شد که این سندی ف و روزه و قضا و کفار و روزه و جهش  
 از آن است اما احوط جهش و روزه و قضا و کفار است و اگر بطنیم سبب بطنیم غایب  
 به اشکال روزه اشکال است و بر او قضا و کفار لازم میشود و اما بطنیم و این  
 گویند که آنرا هم لازم فرموده و این که بعد از کشیدن آن از سبب رسیدن به مقصود  
 بر آن احتیاج و بعد از آن آنرا فرموده و بر این اگر از این فتنه و این شود و در عطلان  
 روزه بآن خلاف است جهش و قضا و کفار شده اند ظاهر آنکه جهش است و این است  
 معتقد در روزه فقیران قول است و اگر کفار و این برسد و روزه بآن نیز  
 خلاف است احوط جهش و احوط جهش و روزه و قضا و کفار است و اگر کفار  
 و ما به کفار و این نرسد و قدرت بر بیرون انداختن آن نباشد و اشکال  
 آن بقصد و اختیار باشد به اشکال روزه او صحیح است و برادر جهش لازم نمیشود  
 و اگر کفار و ما به جهش از خارج و این در عطلان شود بطنیم آن به اشکال جهش و  
 روزه و قضا و کفار میشود و از بعضی نقل شد که اگر کفار از خارج و این بطنیم  
 غایب فتنه بطنیم شود و جهش و جهش است بطنیم در این قول غایب از  
 ضعف نیست بلکه ظاهر است که حکم آن شد حکم احوط است و بطنیم اشکال است  
 در این که اگر از مغلطات را بطریق جدیدی اگر باین معنی که بطنیم روزه و اشکال

در جهش

وای غیبت و روزی میگرد و روزی او فاسد و حکام متقامه در آن جاریست  
 و اگر روزی فراموشی کرد باین معنی که غایب باشد در روزی است و بیکان فیکه  
 روزی ندارد آن مظهر بعد از آنکه روزی است و بر وجهی که روزی غایب  
 روزی هر چه باشد و روزی در هر چه باشد و مظهر هر چه باشد و در این باب بسیار  
 است در آنکه مذکور است که این روزی که جنبه با رفق و بر روزی دارد که است  
 نموده و ظاهر اینست که اگر چه تقدیر شود بر وجهی که فاسد و در هر چه حکم دارد  
 خواهد بود و در حق بقدر او باشد و اینست که اگر چه فاسد و در هر چه حکم دارد  
 مظهر بعد از آنکه سیدانه که روزی دارد است اما غیبت آنکه این مظهر روزی است  
 و حکم شرعی را آنکه اینست و در روزی او خلاف است مشهور میان علمای  
 اینست که فاسد است این ادیس قائل بر حق است قائلین بفسد و غیر فساد  
 نموده اند و در لزوم کفاره او در نزد فقیر نیست که روزی او فاسد است اما  
 کفاره لازم نیست اگر چه کفاره لازم است بجهت تقصیر که در سبب احکام شرعی نموده  
 و مکلف به خود را ضایع است اما احوط دادن کفاره است چنانچه مختار از  
 احباب بآن نیستند و اگر فعلی او در مظهر باری می باشد پس اگر آن چه  
 باین صورت است که مظهر باری در حق روزی دارد و در روزی او بیکان

و خلاف صورت دارد و اگر باین صورت که مظهر روزی در روزی او فاسد است  
 غیر باین طریق که فاسد است و در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است  
 قادر بر آنکه فاسد است و از فرائض معلوم شود که اگر چه فاسد است و مظهر بعد از  
 بنابر آن ادبیت بعد از آنکه مشهور میان احباب اینست که اینست و تمام  
 اینست مثل صورت اول است و در این باب نیز لازم میگرد و در هیچ اولی که فاسد است  
 مقدار در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است  
 قدر مشهور در هر چه فاسد است اما اگر چه فاسد است و در هر چه فاسد است  
 و ظاهر امر است که در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است  
 که ضرورت بآن دفع می شود و بعد از آنکه در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است  
 اینکال کفاره کار است و در روزی او باطل و فساد کفاره لازم است بیاید است که  
 جائز است اظهار روزی از هر چه فاسد است و اینکال و خلاف و مظهر فساد در اینجا در  
 غایت اینکال است و چنانچه در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است  
 ضروریست روزی که مکلفین را از معرفت آن جاریست و بیکس مظهر روزی چون  
 چندان ضرورتی است در این سلسله چیزه ابراد آن نمود و در هر چه فاسد است  
 و در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است و در هر چه فاسد است



بدانکه خلافت میان علما که اگر فراموش کند فعل جنایت را بگوید  
از صفات با تمام مرتضای و ارباب است اعاده نماز بعد از نماز آوردن و غیر  
کردن و اقامه در نماز روزه خلافت مشهور و خوب قضاوت و بغیر  
از علما و شهابی ادریس قاضی بعد م و خوب شده اند لکن ظاهر ثبوت قضا  
ست چنانچه حدیث صحیح دلالت دارد و عمل مشهور بر این است فضل ششم  
در بقیه امور و روزه است و در آن چند باب است باب اول در بیان  
کفارت است و در آن چند مطلب است مطلب اول بدانکه و احسن است

گفته دون اکثر مراد رمضان مغفرتی آورد و این تقدیم است و آن از جهت  
افضل رقعه شهر رمضان الزامی قطار بعد از زوال باشد قول شهر است و حق نیز همین  
قول است و قول بعد از وجوب گفته ضعف است و هم چنین واجب است گفته از برای  
ند زحمتی و شکر آن و در روز عتقه واجب شد و آن در غیر این چهار موضع چه  
واجب شد و چه سبب معوض میان احباب عدم وجوب گفته است و ظاهر در نزد  
فقیه نیز همین است پس در نزد متعلق و صوم گفته است و سیر و روز واجب است سنجیم  
اینکه گفته است و ظاهر آنست که در فقه اعتبار تمام نباشد فروع اقل است که در  
قطار رمضان بعد از زوال قطار صرام است و وقیم است که در رقعه شهر رمضان  
قبول از زوال قطار جایز است پس است که معنی نگوید قطعه شهر رمضان سیر و است  
موسسه بنیاد ظاهر شهر است و معتقد عدم جواز قطار است پس قول بجز از خانه  
از قوه نیست چهارم است که حکم بجز از قطار در رقعه رمضان قبول از زوال در سینه  
وقت است و آن در وقت جایز نیست قطار زیرا که واجب معین می شود و هم چنین است  
حد در سیر و اجابت موسسه و در نزد بعضی و کحو آن زیرا که جایز نیست قطار و اعتداد  
و در جهت طاعت مطلب دوم در تعیین گفته است شیخ در سبوط گفته است  
که گفته شهر رمضان بجز از میان عشق بقدر و عیام شهری و اهل عام شفت مسکن

خواه اظهار کرامت کند یا بکمال و این احوال قائل تر باشد و صحت که لازم حق اقل است  
 اگر ممکن باشد صیام شهرین و اگر آن ممکن نباشد طعام مسکین و صدق و بعد احتیاج کرده  
 اند و عارضان اظهار بکمال را کرده اند و اظهار کرامت را که هر سه باشد یا یکی  
 تا عارضان بر بار حق معلوم شد بطلان قول این احوال و شیخ در مساجد است بلکه  
 حق تقصیر است میان مملکت که تخریب باشد و میان محرم که چه میان هر سه باشد چنانچه گفته  
 اخبار برای است و لکن احوط در صورت تخریب است که این احوال بطلان خبر کرده است  
 بهر که فرض نیست در محرم میان محرم است و خوردن مالی غیره و آن او را میسر  
 شد و علی کردن در زمان حیض و سحریها و حق اینست که آنچه لازم است در طعام از برای  
 هر یک یک یک است و هر یک را در وقت دادن احوط است چنانچه شیخ قائل است و ظاهر  
 ازینست که اگر از هر دو لازم است یا یکدیگر لازم میسند یا یکی را بر سر میسند و بنا بر این که بگوید  
 که ذات چنانچه چنانچه قائل شده اند و لکن احوط مراعات قول مفید است که میگوید بر سر کنند  
 یا مراعات قول این چند که صحیح و شام هر دو وقت مسکین را بر سر کنند و فرق نیست در میان  
 کنند و جویم و بویخ و قریه و غیر آنها که از زمره طعام صدق کنند و ظاهر است که وقتیکه  
 عاجز شود از کفاره نمائند غیر است میان آنچه روز و روز و میان هر قدر نقد که احتیاج است  
 دارد از هر کدام باشد احتیاط حاضر نیست و بنا بر این هرگاه عاجز شود از آنچه روز و روز

نقدی کند

صدق کند بیک یک یک است زیرا که این حکام هیچ روز نقد و آنچه بگوید بخیر او  
 با عدم حکم مفید میشود نقد مفروض پس احوط نقد کردن بقدر امکان است  
 بعد از آن چه روز و روز و پس اگر عاجز از نقد نیز شود کمتر از آنچه روز و روز  
 هر قدر ممکن است روز بگوید و اگر از این مرد و امر نیز عاجز شود واجب است که او که  
 استغفار کند و شکلا در نزد مستغفار درین مسکام است و احتیاط نیز در  
 اینست و ظاهر اینست که غیر است و دو چیز یک او را طعام صدق نمیکند و در  
 وقت تسبیح خواه با نقد یا کول باشد مشروط و موزونان یا نباشد شد کنند  
 و جو و آرد و در هر یک دادن مؤنه آرد و آن و آنرا از جمله چیز یک آنرا  
 ماکول با نقد کند و اندک احوط دادن مؤنه است از هر خلاف این چند  
 بعضی گفته اند که ضم ادا بعدی طعام لازم است و حق عدم لزوم است لکن ادلی  
 و احوط است چنانچه مخفی رطافه از حیث است پس ادا مستحب است اصلاح  
 اینست که گوشت باشد و اوسط او سرکه است و ادایش سنگ است و استحباب  
 ادا ماکولی ندارد و در صورت اراده اشباع و اما وقتیکه اراده دارد  
 تسبیح کردن در اطعام کلمات حیات استحباب ضم درین هنگام نیز هست و در نزد  
 حضرت فخر معلوم استحباب تصدیت بدو است که غیر یک منطقتی انتقال از طعام بسوی ادنی



میباشد از بر او در نفس وقت و در حدیث است بیکدیگر و بعد از آن یکدیگر  
 بر او گفته زلفان و غیر آن باشد و حاضر باشد از یکجا آوردن در حین اراده  
 بعد از مرغ جائز است که متفق بر آن کند هر چند که احدی از آن عدو قصد  
 باشد بعد از این زمان وظایف است که اگر از آن عدو بخواهد داشته باشد بجز صدق  
 میکند و اما اگر میسر از آن باشد هر است که بخواهد صدق کند و یکی از احوط  
 است که با امید زوال صورتی از آن زد و اگر مرتبه زوال نباشد چنانچه در  
 میان است پس چنانچه علم و طبع بخشد و در بعضی متروکین مقام بسبب استغفار  
 بجز هر یک صدق مرغ در او گذاشت هر چند که علم یا طبع داشته باشد که رفع  
 میشود و عدد در وقت از اوقات عمر اگر امر احتیاط واضح است به آنکه اگر قادر  
 شود بکفاره بعد از آنکه استغفار را بعد از او دایا و بر است کفاره یا نه ظاهر  
 کلمات اکثر خبر است و ششده در دو رس است که گفته است ظاهراً است که بر او  
 جز نیست بعد از استغفار هر چند احوط است که احتیاط دادن کفاره است بعد از  
 استغفار اگر قادر شود ای حکم استغفار بود اما بعد از روزی که نقد بقدر مقدار  
 و کفاره آنکه غایت است که بر او جز لازم نیست اگر بعد از آنجا حاضر شود قدره کفاره  
 احتیاطی از آنکه نیست در بدست ای امور و بدون آنکه کفاره شرعی از نه چنان است

که ششده در اینجا حاضر شود چنانچه در اول کرده است و حتی آنکه در وجه مجلس  
 و روز و بد شتر است پس جائز است طعام دادن عدو یا نقد و مجلس یا آن  
 باشد و جائز نیست عطا قیمت بیکدیگر از دست عطا نفس طعام و در سکین یا نقد است  
 نیست هر چند احوط است بر شش است و ظاهراً نیست که در استغفار بیکدیگر کفاره است  
 لکن واجب است که نقد کفاره داشته باشد زیرا که این استغفار بر آن از غیر است که از  
 او حاضر شد و احوط است که نقد باشد و داشته باشد بر یک آورده خواهد و عمر هم  
 عطا کند اگر کفاره از آنکه باشد که معلوم و اگر از آنکه نباشد نقد باشد از آنکه که  
 و حرام است کفاره نذر کند بر نقد بر سبب کفاره و اگر علم و اگر سکین  
 مقرر بعد از رد و کفاره کند که این مقدار روز است پس عطا نقد کند هر است  
 که واجب است قضا و چون کفاره هر چند احتیاط دادن کفاره است اگر بعد از طلع  
 فجر نیت کند در دهنش بعد از بیع نماید و سید الله اند که فجر طاعت است بر او قضا  
 و کفاره است بدون آنکه اگر مشغول باشد بجز در ممال شهر رمضان واجب است بر او  
 روزی خواهد مقرر شده باشد یا نه خواهد شد و حق دهد خود یا بپس اگر فطر  
 کند واجب است بر او قضا و کفاره اگر مقدار جمیع و حسن از شش باشد جائز است  
 جمیع و بر او جز نیست اگر بقیه داشته باشد شش وقت از جمیع و حسن از جمیع کند

واجب بر او قضا و کفاره زیرا که بقا بر جنابت بعد از طهارت و زهبت و ملکی  
 اگر نفس داشته باشد بدست وقت جماع و متنج را و وسعت علی نباشد مستحکم  
 اشکال است احوط نهایی تا لا یتجدد و وجوب قضا و کفاره است و این در وقت  
 که خاطر داشته باشد روز دارد و اگر نه بر او چیز نیست زیرا که مفسر نیافرند  
 چنانچه گفته و فرقه میان مفسر و مفسر نیست اگر کان داشته باشد وسعت وقت  
 جماع و علی را و مطلقه ظاهر شود اشکالی در صحت صوم نیست و اگر طهر شود خطا  
 و عدم وسعت پس اگر با جنم و در امر وقت بود بر او چیز نیست و روزی است  
 صحیح است و اگر بدون مراعات فجر بود بر او است قضا و کفاره و لکن در هر دو  
 صورت بعد از ظهور فجر واجب است که نیت تخلص نماید که ترک مفسر اروز  
 در حد و اعتبار واجب نباشد برای اگر ستم است و ختم باشد حرکت کند بکلیت  
 جماع واجب قضا و کفاره و حاجت گفته اند که اگر نیت کند به نیت جماع نیت تخلص  
 بر او است قضا و کفاره و این خلاف ازو نیست و اگر موجب کفاره زکرات بعد از آن  
 و هر یک روز در باشد خواه در روز اتفاق افتد یا بیشتر اشکال و خلاف نیست  
 که کفاره نیز مکرر می شود و ایام و اوقات مکرر موجب یک روز باشد خلافت و در  
 مسئله چند قول است لکن اقوال عدم مکرر کفاره است بجز مفسر در یک روز خواه قضا

جنس

جنس نباشد و خواه آنکه بخیر شود یا خواه آنکه مفسر و مکرر فی جنس و طهر باشد یا نه  
 قول دیگر اینست بر چند احوط قدر مکانی حاجت آنست مطلب جماع اگر کسر روز  
 بکسر در ماه رمضان جزیت و جری حد خطا کند و بعد اتفاق افتد که صریح از او است  
 شود و بعد از آن بر شش سفر با خطا از شش صلی می شود و اگر بعد از جماع کفاره  
 و بعد از آن که کفاره است قطعات افروز قول مشهور است که اگر روز بکسر به نیت شمر  
 در رمضان و بعد از آنکه کفاره و بعد از آنکه شمر در رمضان نبود بکسر آن بود و شمر نوال و  
 چیست به او کفاره و اگر کفاره شمر در رمضان حالت عدا و معتقد باشد کفاره  
 کار است بجز مکرر و می شود بقدر یک حکم صلح دانه و اگر دو بار می کند یا زنجیر میکنند  
 و اگر دو کفاره تا قضا میکنند و بعضی گفته اند که قدر در مرتبه چهارم است و افروز نیست  
 که در مرتبه بیست و چهارم مشهور است و قدر در مرتبه بیست و چهارم است که در تفسیر تفسیر  
 از آن بعد از بیست و چهارم تفسیر می شود در چند مکرر یا یک کفاره از او صادر شود و جایز  
 نیست قدر یک روز در این هنگام بجز تفسیر قطعات بیست و چهارم است که حلال ندانند  
 و ظاهر کرد روز و اگر مستحب باشد در نیت اگر عدا و بقول اسلام باشد و خطا کنند  
 بجز یک مرتبه است و در اسلام ضرر در نیت است مثل اگر در شرب متعاقب و جماع در قدر  
 پس مرتبه است و واجب قدر و اگر مرتبه نظر باشد و جماع نیست بعد از صورت جماع





که متعلق به روز و شب باشد و اگر روز و شب را جدا کند بر هیچ افعالی نیست که از آن متعلق  
 مرد بخشد و در آن نفس مخصوص بوده و چون حکم و احوال است که متعلق شود بنا بر این قاعده که  
 هر دو را بر این که اگر کسی را اگر کند یا بخواند یا از صورتی که از بعضی خارج باشد  
 بخورد و کما نیست و اینجا ظاهر است بلکه آنکه این است که کفاره دادن غرض از  
 میت میست و میت بر آنکه میخورد و چنانچه هر میست که میت در هیچ غرات  
 میتوان از برای میت بجا آورد و اشکال در این است که ترجیح از برای میت بجا  
 است یا نه و اگر افعالی است که ترجیح بکفاره از برای میت نکند خواه روز باشد  
 یا غیره و اما متعلق کفاره دادن از برای اوست و اما اگر چیز او را مالک است  
 که خود نموده و کفاره نفس خود نکند که در جواب او نیست باب دوم در قسم  
 روزه است و آن چهار است که واجب است و حرام و مکروه باشد و روزه بجا  
 موجود نیست و بیان این قسم و حکام مخصوصه او در ضمن چند مطلب میشود  
 مطلب اول روزه واجب در شهر رمضان است در روزه کفاره است و روزه  
 بدل هدی در حج و روزه که واجب است و نذر و شبه آن و شکاف واجب و قضا  
 واجب و احکام هر یک در موضع اشخاص مذکور میشود و مطلب دوم در روزه مسجود  
 است مسجود است روزه در جمیع ایام هر که آنقدر که منتهی شده است و اگر

میکند

برین نظر کرده اند و چون خلاف صحت نیست که چهار جایز است در روز روزه است مطلقا  
 هر چند بعد از زوال باشد و واجب میشود و شروع کردن در او و لیکن بعد از زوال  
 انتظار مکروه است و اشتنا است و است این که اگر در روز که کسی طعام بخورد  
 زیرا که چهار مکروه نیست بلکه مکروه بقا و روزه است بدانکه در روز مسجود در قسم است  
 یکم مخصوص بوقت مسجود است و آن است که ذکر کند یکم بوقت مسجود و تقیید دارد  
 و آن بسیار است و آنچه ناکیده دارد است که روز از هر ماه پنجشنبه اول و پنجشنبه  
 آخر و اول چهارشنبه از هر ماه و ای قضا مسجود و مسجود است هر چند که روز را  
 بطریق دیگر نیز گفته اند و چهار است و اگر کسی از این اندازد که روز را بداند  
 اشکال قضا مسجود است و فرغ نیست در او بلکه مسجود از هر چند بود یا نه و همچنین  
 جایز است مسجود از هر چند از نیتان بر مسجود و اگر کسی از این مسجود است که  
 نقدی کند از برای هر روز یکم طعام یا یکم رم و لیکن انتقال بقا و بعد از چهار  
 قضا است و از جمله روزه یوم حذیر و مولود و صوم که یوم مسجود و وجوب آن  
 است که چهارم ذریعه و نهم هم ریح اول و است و ششم ریح است و نهم  
 ذریعه باشد از جمله روزه مسجود روزه روز مسجود است که است چهارم  
 ذریعه باشد و مسجود است روزه یوم حذیر و مولود یکی اینکه منعیف نکند



روز او از دعا خواندن دویم آنکه اول ماه شریف باشد پس اگر یکی از این شرط  
 مستوفی باشد استجاب در وقت نماز از نفوس است که دعا خواندن فضا در روز  
 است بدانکه در روز عاشورا اولی تر که در وقت هر چند که بقصد دعوت  
 باشد اگر تکوین که اول است مگر اینکه مستحب است پس اگر کسی در وقت روز نماز  
 شد بزوجه عز و محبت و فضا بعد از نماز بعد از یک است نیز است این عمل  
 است که گفته شود با تمام روز و در وقت روز و بلکه بقصد عز و آن رسول  
 الله صلی الله علیه و آله هر چند نماز یا دعا یا از هر چه باشد از جمله روز مستحب روز  
 هر چند و محبت و از جمله روز مستحب روز و از آن در این است این  
 روز است که اگر با جمیع خیر متولد شود بلکه در آن همه روز استجاب دارد  
 در روز که قتی در روز و از جمله روز مستحب و روز رحمت تمام در  
 روز شنبه با تمام است و هر قدر که میسر شود از این راه مستحب است <sup>مستحب</sup>  
 در میان روز و کرده است از جمله است که روز و تعلق در سفر کرده است  
 مگر که روز از برای حاجت در نزد قبر صاحب علیه و آله صلوات الله علیه استخوان کرده اند  
 و این نیکو است پس استجاب دارد این همه روز از برای حاجت در نزد  
 قبر صاحب و آله و ائمه و کیفیت که هر چه معونه دارد و از جمله است که اول

تکلیف

تکلیف طعام خوردن کنند و درین وقت فضا و فضا روز و در وقت و فضا است  
 که در آن روز باشد یا وسطا یا آخر و همچنین طعام از برای او می باشد یا جز او  
 و در این که کسی که می گفت شاق باشد یا نه شرط است که آن در وقت است  
 و فضا هر چند که استجاب دارد و فضا هر چند که اعلام کند و از برای روز و لیکن  
 نزد اعلام فضا است بجهت اینکه روز یک از برای او نوشته میشود و اگر  
 اعلام کند با موجب است که ده روز نوشته شود یا فضا در روز نماز مختلف  
 اخبار بدانکه فضا است که شخصی فضا شده است و بسوی طعام با دفع کرده شود  
 بسوی او و همچنین فضا است که قید باشد با کثیر پس فضا در وقت بعد از نماز  
 برادر مستحب از جمله روز و کرده روز و در وقت از برای کسی که ضعیف میشود  
 از برای دعا و اینکه در حال دارد چنانچه می فرماید که کرده اند مطلب تمام  
 در میان روز و هم است و زعیف فضا در زعیف محبت مطلق در این تعلق  
 از برای کسی که در نماز باشد خواهی شکست و چه نوشته باشد یا نه و مراد بایم  
 شرفی است روز و فضا که بعد از عید محبت است از جمله روز و هر روز  
 آخر شعبان است که منگو باشد و فضا در میان یک روز و از جمله است که نذر  
 کنند که اگر فلان معصیت را می کنند روز یکم و دیگر روز و هر چه است خواه

آن محبت فعد حرام باشد باز که واجب از جمله حرام صوم هست و آن اینست  
که نشد کند صوم سکوت را اما اگر در روز یکروز در حالت سکوت بدون اینست  
ظاهر اینست که اشکال در صحت او نیست و این صوم صحت چنانکه حرام است  
حکم است از جمله روزه حرام روزه و صحت و آن اینست که روزه یکروز و روز  
و شب یکروز باشد و روز است فطر را کند و بعضی از علما گفته اند که اینست که بخواند  
شب را بعد از غروب و اواخر روزه و آن غلط است اشکال اینست که روزه و صلا بعد  
و منع حرام است علیکم که شب را ضم کرد و باس که روز حرام است خواه صبح  
شب باشد یا بعضی بعضی خواه چیز باشد که علما تفسیر کرده اند یا این روز و شب  
حرام است فاسد نیز است بدانکه حرمت این روز و قنوت که نیست و وصل  
کنند بفرقی که منسوب است که مخصوص باشد که در معنی او باشد و اگر نه باس اشکال  
افکار را نکند روزه او صحیح است و حرام نیست از جمله روزه حرام روزه و اینست  
در سفر و غیره که اشتباه شده است و تفصیل آن اینست که روزه واجب نیز در سفر  
است یا نیز او را اگر است با اشکال و خلاف حرام و فاسد است روزه و صلا  
در سفر و اینست فقره اگر غایت در سفر و مشهور عدم جواز است یا  
و بعضی گفته اند که از آنکه حق قول مشهور است که حرام خود در روز و واجب نیز در سفر

باشد در سفر باشد یا نه و در میان اقل این که این حکم در سفر است که واجب است  
تقوا را تا سفر یکروزه تمام است مثل سفر عام و مقیم و غیر آن پس روز هرام نیست بلکه  
واجب است بجا نبردن و گرفتن صلوة و التمسک کردن است و تقوا و نظار و اتعام  
و تحت روزه و طهارت این حکم اتفاق باشد در دویم صلوات که استنشاد است  
از من بعد از روزه واجب در سفر و یک روز و سه روز بدل است و دویم صوم  
همچو در روز است از آنکه کسی که در گذر اوقات قبل از روزه و یا طاعت ادا می نماید  
از بدنه جسم است که نذر و عقیدت باشد یا نذر کند روزه یوم معین یا ایام معین  
و شرط کنند روزه انبیا و روز در سفر یکروزه باشد سفر و حضر هر دو پس هیچ صوم  
واجب در سفر که این احتیاط است که ترک نشود یعنی نذر کند و جایز نیست سیراف  
روزه نذر در سفر مشرب است نذر کند روزه یوم معین را باطلاق و التمسک و عقید  
ببقدر و حضر زیرا که جایز نیست بجا آوردن آن در سفر بنا بر شهوات و سفر و خلاف  
سید مرتضی و عقیدت از چند روزه حرام روز است که با ن تمفر نشوند  
و مرض داشته باشند پس در مطلق مرض جایز نیست اظهار فریاد اقل این است  
که مرض موجب هر اظهار را نام جایز است با در روز و صحیح است که تکلف و زردی باشد  
بلکه فاسد و حرمت کویم که تا حق در حرمت ف و هیچ صوم نیست پس اگر این



روزه رمضان است واجب است و وقت آن از هفت آیه شریفه و ظهور اجماع و دریم است  
 که چنانچه نماز در مرضی است بخوبی بخوبی بکشد است و جمیع انواع را از نماز در  
 و صیام و در دندان و غیر آن از امری است و صدق کند باین مرض صاحب را در مرضی  
 یا نه شمرده و در دندان و غیر آن است که واجب است و ظاهر بطلان مرض  
 نه نوع مخصوص از او خواه باشد زیاد مرض شود یا بطور ایشان یا حدوث مرض  
 دیگر یا هلاکت نفس یا مشقة که متحمل نمیشود و از عاده یا نحو اینها عاده  
 ضرر میکند پس واجب است و ظاهر در جمیع صوم و عرام است و روزه و غیر اینها  
 به پند رسید که تهنات آن روزه است و باعث اجابت میشود و در جمیع  
 اگر صوم نشد کند تقابل بسوی مرض که کمتر و سهدتر از اول است و باید آن باشد  
 باعث فطاری میشود و با او روزه واجب است بدانکه این در وقت که مرض اول  
 رفع شود یا اگر مرض اول بحال خود باقی باشد و حادث شود مرض او در آن  
 یا سوار شد که روزه در حقیقت فطاری و در صوم چهارم است که اگر مسلم  
 حاصل شود که روزه ضرر دارد خواه بحدس باشد یا به تجربه یا بخوان بهر وجه باشد  
 باعث حقیقت فطاری است و در جمیع اینها خواه ظاهر حاصل شود از قول یا حرف  
 حادث یا غیر او خواه مسلم باشد یا کافر خواه از تجربه باشد یا از قول یا غیر آنها و

بالحق

و با حقیقت مطلق و فیکه حاصل شد و واجب است فطاری و بطریق مخصوص نماز در جمیع  
 شرطین که متحمل باشد بعد از مرض و اجابت باشد قبل از مرض اگر طاهر حاصل شد  
 کاغذ است بخیم این که در صورت شک و احتمال واجب است صوم جایز است  
 اظهار ششم این که فرقه من در احکام مذکوره سیاه روزه رمضان و غیر او  
 به حرام بودن فطاری در روز مسقیم است لیکن این بحث فرق نمیشود در فطاری  
 مرضی و عدم فطاری به مقتضای امری که موجب کند حادث بودن مرضی را سیاه روزه ظاهر  
 این است که سبب است فطاری ششم اگر روزه فطاری باشد در واقع و اعتقاد  
 بنفسی داشته باشد و اشتباه و جهل باشد و واجب است و اگر خطا یا غلط  
 شود واجب است فطاری با خبر از آن و در فطاری در وقت است که بعد از فطاری  
 وقت مسلم بفرماید آن و اگر غلط باشد و حکم فطاری شک است و امر فطاری  
 واجب است تمام اگر احتمال میدهد که روزه روزه واجب است و در طلب  
 واقع و حضور بکلی فطاری پس روزه بدون مرضی حقیقت در جمیع اینها  
 که روزه ضرر دارد و ظاهر حاصل شد و متعارف است و در فطاری فطاری و طلب  
 عادل نیز حقیقت است و جایز است اظهار زیرا که شهادت عدلیان بدون ظاهر

در این مقام نیست بلکه از مجوز روز حرام مستحب است اشتغال بر روز واجب  
 نیز گفتار در میان واجب و مستحب ای در وقت است که ای واجب گفتار در میان باشد اگر  
 آن واجب گفتار در میان باشد خلافت است خود را از مردم منع است پس اگر  
 مذکور کسی بود گفتار یا نذر یا نکر یا نکر از روز واجب باشد جایز است از برای او روز  
 مستحبی که احوط جنبان از نطق است اشتغال با واجب مطلق و این احوط و قیاس است  
 که مستحبی از واجب باشد و اگر نه کیست که روز را روز واجب باشد و ما را شایسته  
 باشد احتیاط در میان **مستحب** است که اگر است که جایز نیست روز مستحب  
 در برابر نذر بدون اذن مولای او خواه نکر کند یا نه و خواه بعد باشد یا از خواه  
 موطوع حاضر باشد یا غایب و خواه موطوع ضعیف شود از حق موطوع یا نه و در صوم ولد  
 بدون اذن والد خلافت است لکن ظاهر مستحب است چنانچه مشهور است لکن مکروه  
 است تفرقه میان این و جنب نیست و بعضی از علم بکراهت گفتار مذکور است  
 هر ولد یا نکر کردن قطعی و این تکلیف است زیرا که باقی مصلحت نیست لکن احوط این است  
 که با نذر والد و ولد روز نیک و احوط ایضا والد است هر والد پس در صوم مستحب  
 است و ولد با والد مراعات کند خبر را که با والد میگرد و هم چنین حرام است بر وجه

روزه نطق بدون اذن زوج خواه نکر کند یا نه و خواه زوج غایب باشد یا نه و خواه  
 زوج و غیره باشد یا نه و در صوم ضعیف و آن اذن ضعیف خلافت است لکن اذن قول  
 بقیه روز مفروض است بکراهت هر چند احتیاط جنب است بدانکه روز نذر  
 و زوجه و همان و ولد و نکر واجب باشد و قیاس اذن مذکور را در میان مکروه  
 و مرفق و حائض و نف و کافر و مریض و مجنون و مستحبی علیه ای عاید وقت یکبار  
 این را نکر کند و شدت میکند بر سر سینه خود و بدیهه می نماید دارد و مرد  
 یعنی صحیح خود و هم چنین مفسد را در اندک و نکر و نکر ظاهر این است که نکر است  
 در صوم واجب است که این را و استعجاب است که بر این وجهی نکر  
 بای کرده اند و ظاهر این است که خلافت در او نباشد و قیاس نیست در حکم مذکور را اینکه  
 زوال خبر قبل از زوال باشد یا بعد از او و اما اگر موطوع حاضر باشد و زوال نشود  
 اینان بعد از زوال شمس واجب نیست بر این روز و مساک و مستحب است  
 از برای اینان مساک بقیه تا و ب احوط باشد بر بعضی و مساک و مستحب است  
 مساک کنند بقیه تا و ب شدن از خلافت شیخ و اگر موطوع بعد از زوال و قبل از  
 زوال عند این ن فرج شود پس گویم حتی مسک در مسافر این است که وقتیکه  
 و اخذ شده است در بعد خود و احتیاط در آن بود مرد و واجب است خواه قصد روز



قبل از دخول فطر کند و در آن روز در میان است که با سفر قطع شود و چنانچه پیش  
 در بر صلوته گذشت و اگر کسی فرماید که قبل از زوال بیدار می شود و می تواند باشد  
 افطار کند تا بعد از دخول بر و چنانچه واجب باشد و این که اگر کسی قصد صوم کند تا  
 اینکه بعد از دخول بر و روزه واجب باشد و اگر بعضی ظاهر است که اگر کسی بخواهد  
 که واجب است بر روز روزه در صورت مفروضه و اگر کسی در صورت مفروضه  
 قول بگوید که در روزی که این ظاهر است که بر این روز واجب است و هم  
 چنین واجب است بر بعضی و نفی و محذور ظاهر است که این حکم جاری باشد  
 اما منعی علیه پس گویم که این روز باقی نماند و اقامه شد است قبل از زوال  
 ظاهر است که روزی که واجب نیست و واجب نیست بر او صوم تجدد نیست و چنانچه  
 است که بعد از دخول بر و روزه و اگر کسی بگوید که این شخص نیست داشت و قبل از زوال  
 اقامه شد در این قسم خلاف است و من این خلاف است که ظاهر است و موافق  
 مانع از روزه است و تحقیق آن بعد از این می آید است الله پس احوط است که  
 است بعهده روزه به جهت خلاف و قضا هم بکند هر چند در وجوب او با عدم مفروض  
 روزه تأملی است و میان او است الله می آید بدانکه این عاقله مذکور که عند این  
 قبل از زوال رفع شد و مفطری بجا نیاورده اند و صوم در آن بر ایشان واجب نیست

از این

از این است که موجب است هر که اتفاق و جمیع حکام مذکور این کرده مخصوص  
 است بر روز شهر رمضان و در غیر رمضان جاری نیست و در وقت طلب  
 ششم بدانکه عاقله کفر کرده اند روزه واجب بر بعضی یعنی بدلی از این است  
 و غیر متنی جایز نیست بجا آوردن او نیز با قدرت و عاقلی از بدل و مرتب یعنی جایز  
 نیست بجا آوردن او مگر با عجز اندل افطار و تفعل آن آنچه غیر معتبر است الله را که است  
 که روزه رمضان و روزه قضا رمضان و روزه نذر و روزه مختلف و واجب است  
 معین می باشد و مرتب بر غیر نیست و بدل تجزیه از این است بدین چنانچه ظاهر است  
 بلکه در بعضی که فرمود است و روزه گفته خبر بعد یعنی گفته اند که تجزیه است و نفی  
 قائلند که ترتیبی است مستلزمی اشکال است و لکن شکی نیست که ترتیب اول است  
 هر چند که در بعضی مآول نظر است و آن در گفته اوست خلق اشکال در ثبوت ترتیب  
 میانه روزه و غیر از آن حال در آن مقام و حکم گفته اند ظاهر شهر رمضان و تحقیق آن  
 قبل از این ذکر شد و آن روزه گفته می باشد گفته قتل خطا گفته خطا و روزه  
 بدل مقرر واجب بر متتابع این چهار نوع روزه ترتیبی می باشد و هم چنین روزه  
 گفته افطار قضا شهر رمضان بعد از زوال مرتب است و آن طایف داد و ده  
 مسکین است و اگر عاقلی نباشد سه روز بجز روزه بگوید و الله اعلم باب سیم در

در شرط اول و دوم است و در ذلک شرط صحیح نیز است و در این چند مطلب است  
 مطلب اول که گوئیم شرط اول و دوم است از جمله بلیغ است پس اگر این ثابت شود  
 واجب است و این چهار است و در این مقام فرض است که می شود یکی این است که یک مرتبه تحقق  
 می شود بلیغ که شرط تحقق تکلیف و تحقق وجوب عبادات است و چون مدار هر کس  
 این مطلب در کتابه از کتابها نفقه ذکر کرده اند و حقیر نیز از این ذکر کرده و ملاحظه فرمایند  
 در دانستن این مطلب واجب است پیش گوئیم بلیغ که شرط تحقق وجوب تکلیفات است شش  
 می شود یکصد و اولی است تمام است یعنی بر وزن اعلان منی در بعد از این جواب یکجا می یابیم  
 جامع و طایفه ای است که جامع باشد و فرقه نیست میانه ذکر و انشی و این نیز اجماعی است و مراد  
 این است که فرض منی از موضع وضع معتاد باشد پس اگر بر وزن اید از موضع صحیح و کجایان  
 اعتبار ندارد و بعضی قید کرده اند بمعنی که خلق شود یا و ولد و لیکن این حرف نادر است بلکه  
 بر هر صریح منی است مطلقا خواه خلق شود از شخص آن منی و ندیانه چنانچه نفوس و نهاد  
 ولادت دارد و طرفه مسلمین در چهار و چهار بر عموم است بدون شک و در سبب هم  
 چنین تحقیق ندارد که فرض منی مقرر بشود یا نه بلکه از برای هر قسم حکم ثابت  
 است و اگر شک یا نظر داشته باشد بلیغ واجب نیست متفرق شدن و اگر در جامع  
 خود منی بیاید پس گوئیم اگر علم ندارد که منی از او است حکم بلیغ می شود و این حکم فرضی

میانه ذکر

میانه ذکر و انشی نیست مگر اینکه قبل از آن سال در مره و چهارده سال در ذکر است  
 که منی خارج شود از مرتبه و انشی است بدانکه منی و مشکلی اگر بر وزن اید منی از هر دو  
 فرض منی ظاهر این است که خلاصه در حکم بلیغ منی و اگر از یک فرض منی بر وزن اید  
 خلاصه است لیکن ظاهر در ثبوت بلیغ است و اگر از فرض منی بعضی بند و انشی ذکر  
 منی حکم بلیغ می شود مثل این صورت است اگر منی بر وزن اید از فرض منی ذکر شده از نه  
 سال پس ثابت می شود بلیغ با یک دویم از سبب بلیغ منی است و در  
 این حکم اشکال و خدشه نیست و اشکال و خدشه در تعیین سکن است مشهور این است  
 که بلیغ حاصل می شود به پانزده سال از برای هر دو بعضی سکن سیزده و چهارده گفته اند  
 لیکن ضعیف است و اقوال مشهور است و امر احتیاط واجب است و آن در وزن  
 مشهور این است که بلیغ نه سال حاصل می شود و قولی از شیخ است که به سال  
 حاصل می شود و حق و قول مشهور است و احتیاط نیز در این است و حق از  
 مسئله این است که بلیغ مرد تمام شدن پانزده سال است و زن تمام شدن  
 نه سال است و شک نیست که اعتبار سال فرست نه نشن و بقدر اتمام این است  
 که زمانها مان محوسی باقی نباشد نه محالی صغیری که اقتضا میکند عدم بقا را زمانها  
 هر چند که معلوم الوجود نباشد بکس قسم عامه ناس و منشی مشکلی حق ندانم است  
 و لیکن مراعات احتیاط اولی است بدانکه فرض منی و منی دلیل تحقق بلیغ منی است



دلیل باشد بر سبق بلوغ بسم رویدن موی درشت است بر فلها و حق این است که  
 رویش موی درشت تر است از بر حقیق بلوغ نه دلیل بر سبق بلوغ در او ظاهر  
 و فرق نیست در این حکم چنانکه در او نشانی و نشانی و هم چنین میانه مسم و مشکله و مراد از  
 طبعی است پس اگر تامل بعد از این باشد بنابر نداده و حق این است که موی که در مالک  
 ظاهر میسر و درشت بلوغ نیست خواه مویشی باشد یا نه یا زرد یا سفید یا خاکستری  
 بدانکه شمه نماند گفته است که دانسته میشود پس به بنده و شمع نه با هم و اسباب  
 باین که یا قیاس نیز گوئیم اگر علم حاصل شود باین امور تحقیق شدن یک از اسباب  
 بلوغ شکی در اعتبارش نیست و اگر افاضه ظاهر کند بنابر نداده و چهارم حقیقی است که  
 نشانه می شود با و بالغ شدن نشانی و شکله نیست که دلیل بر چنین بلوغ است  
 پس اگر سرش می شود و غوغا خارج شود از زن دانسته میشود که بالغ است و این  
 خون حیض است پنجم شکله و غوغا نیست که محل دلیل بر سبق بلوغ است و  
 بعضی گفته اند که تا وضع حمل نشود و در میان می شود و لکن حق تقصیر است که اگر قبل از  
 وضع حمل بود پیدا شود حکم بطل می شود و این که آن محل سبق به بلوغ است و اگر  
 به چنین حال وضع حمل می شود به بلوغ قبل از وضع نشسته و چنانکه بعضی گفته اند بدانکه  
 قریه نیست یعنی حکم اینکه ولد نام باشد یا غیر نام و هم چنین فرق نیست که محل از زن  
 باشد یا نه او حاصل آید و قتی که دانسته میشود بلوغ پس و کوان و محل تحقیق شود

حکم است

حکم می شود تقدم بلوغ چنانکه امر در صفت چنان است بقدر کلام در فرع اول بود که متعلق  
 بلوغ است و قریه از آن فرع در مقام این است که آیا بلوغ شرط صحت عبادات است  
 چنانکه شرط و قریه است پس هیچ عبادت غیر بالغ از روزه و نماز و قیام و غیره  
 دانسته و تمیز داشته باشد میان ايجاب خلاف است لکن ظاهر در نزد حنفی نماند  
 است پس عبادت می مجز از نماز و روزه و غیر آن هیچ است نه با و موجب است تحقیق  
 ثواب است و قرب بخدا و رسول به درجات علیه از بر اینها است و از جمله شرط الله  
 و موجب عقاب است پس شکله نیست در عدم و جوب و نه بر محض و هم چنین در  
 صحت و نه بلکه در اصل عبادت محض است نیست خلاف و شکله نیست در حکم  
 و قتی که تمام روز بخون باشد یا صحن طویع فقر و زاری شود و قبل از زوال یا بعد از زوال و آن  
 اگر در وسط روز بخون شود پس ازین زاری نشود و قبل از زوال یا بعد از زوال کرده باشد خلاف  
 است لکن حق و مشهور است در روز است که عارض شدن خون در روز جزا  
 بکفایت و آنرا انکه واجب است بر او قضا بانه آن امر دیکر است که پیشش میانه و ظاهر  
 و شهر نیست که عارض شدن خون است و مفرد روزه است سبب بر عارض شدن آن  
 خواه مستوجب شکیانه و خواه غیرتسبیح نشود و باشد یا نه پس سایر ای اگر افاضه او در  
 دهد در تمام روز هرگز روزه او ناست خواه سبق نیست شود یا نه و هم چنین است  
 حد اکثر عام باشد پس ازین منصرف نشود در بعضی روز پس ازین افاضه شود پس ازین

است

این فاسد است و واجب نیست بر او که بقصد روزه بگوید بقصد نیت از آن  
 خواه قبل از نیت باشد یا بعد از آن که سبب نیت است چنانچه مشهور است و ای  
 از جمله غرض خلاف است زیرا که قایل بقوت قایل است که سبب واجب بقصد  
 روزه با سبق نیت و اقامه حاصل شدن و روزه بخلاف قائلین بفساد و  
 بر سبب نیت چنانچه مشهور است اگر اعم است و سبب جمیع روزه باشد و نیت  
 هم سابق باشد غرض خلاف نیت و روزه و هم چنین در قضا زیرا که در قضا  
 اتمام نیت پس منتهی است غرض در صورت اول چنانچه ذکر کردیم ای حکام  
 بود در صورت روزه منتهی بود و اگر واجب روزه بر او باشد که اشکال  
 و خلاف در عدلش نباشد و قیاس که اعم است و سبب جمیع روزه باشد هر چند  
 که سبق نیت باشد زیرا که خلاف در عدلش است نه در وجوب از جهت  
 قبح تکلیف و هم چنین در عدلش است و قیاس که حاصل شود در بعضی روز  
 بخلاف هر خلاف است بالنسبه بوسی زمان اقامه قایل بقوت میگوید که اگر  
 درین زمان نیز و امر احتیاطا هر است و از جمله شرائع و وجوب سبب است  
 سر نیت که ضرر رساند و بعد ازین دانستن اشکال و خلاف نیت در  
 عدم وجوب است و هم شرط صحت و از جمله شرائع خلاف بودن از بعضی  
 و نقلی نقاسی است پس اشکال نیت که عارضی و بفساد روزه واجب نیست

و نیت ندارد و فرقی نیست که اطلاق نیت اولی جز از روزه باشد یا غیر از او و سبب نیت  
 در اول خبر باشد یا آخر از جمله شرائع است که حاضر باقیم باشد یا سبب که در اول باشد  
 باشد پس روزه با سبق نیت بر او واجب نیست و تحقیق این مطلب که نیت و معلوم  
 است که شرط صحت و وجوب هر است از جمله شرائع اسلام است و ای شرط صحت است  
 نه وجوب زیرا که اگر تکلیف نیت و فرقی میان کافر و کافر نیست و هم چنین است  
 که شرط صحت است نه وجوب بدانکه نیت نیت که اقامه شرط صحت روزه در مخالفت  
 و تحقیق آن گذشت پس گوئیم اگر عالم وجوب قهرت این صاب روزه کفر است و اشکال  
 نیت در فساد عدم خبر از هر روزه و اگر جاهل است آن و قسم است که نیت  
 که جاهل با صاب قهرت که نمیداند در فساد است این قسم روزه این صحیح است  
 و گوئیم نیت که مهر فساد است و خصوصیات را جاهل است این حکم عالم را دارد  
 پس روزه او فاسد است لیکن احتیاطا هر است مطلب گوئیم در شرائع اطلاق است  
 و در آن چند است یکی است که کسی که با نیت نباشد و روزه از او فوت شود قضا  
 واجب نیست و همچنین قضا نیت اگر محذور باشد خواه بکفر باشد یا غیر و خواه  
 سبق نیت باشد یا نه و خواه تمام روزه باشد یا بعضی از روزه در صورت بعضی  
 خواه بعد از اقامه مال کند بقصد روزه قدر باقی از روزه بماند و حکم مشهور  
 شد حکم در آن است در جمیع صور و از جمله کتب که قضا بر او واجب نیست



کافر است پس کسی که کافر باشد و اسلام بپارد قضا و روزه حالت کفر لازم نیست  
دویم در بیان اشخاص است که قضا و برائین واجب است از جمله نذات  
که واجب است بر او قضا و روزه او خواهد در آن زمان روزه گرفته باشد یا  
عذر آنرا کرده باشد یا که از شر الطهات روزه گرفته باشد پس بر او بعد از آن قضا و  
اسلام قضا و حج واجب است بدانکه اگر کسی روزه گرفته باشد و بعد از آن روزه و باز  
عذر بکند پس از آنکه قضا و روزه از او بگذرد و روزه او واجب است پس  
حق نیست که کفارت و از جمله صیغ و نف است پس واجب است بر  
صایغ و نف که قضا کنند روزه ابام صیغ و نفاسی را و از جمله نذات  
در وقتیکه پیش از روزه حق بپایست واجب است بر او که قضا کند خبر از روزه  
که قوت شده است و آن خبر که کسی آورده است و در نزد این حج است حق  
اینست که احادیث بخواند خواه روزه باشد یا نایم اینها از عبادات مکرر است  
که او را باید احاده کند و از جهت تارک روزه است در وقتیکه یا نایم و تارک  
و نایم باشد خواه عذر تارک کند یا نه پس واجب است قضا بر مسافر است  
ناهم و وقتیکه خبر از روزه نیست روزه کند و آن اگر قبل از این نیست روزه کند  
روزه او صحیح است قضا در میان اینست خواه تمام روز را بخوابد یا نه خواه  
نامرغ شود یا نه خواب را بر سفر است یا نه مطلب است در حکم قضا و نف است

خواه مجرب یا نه و تحقیق احکام آن در مخرج چندین است و اول آن اینست که اگر قوت شود در روزه  
کلی رمضان یا بعضی رمضان بعبث مرضی و شخصی در آن مرضی مجرب و غیر قوت شده است  
از اینست قضا و حج واجب است از جانب قضا کردن بلکه کسی که در آن از جانب  
او قضا کند و حج واجب است که اگر مرضی شخصی است یا نه در رمضان یا غیر شهر است که  
قضا در رمضان اول است و واجب است قضا در آن از بر این هر روز یکبار  
از طعام و بعضی قضا کند بوجوب قضا و آن کفار و این چند قضا است که قضا  
و کفار را جمع کند از جهت چندین لکن حق قول شهر است که قضا و در این وقت  
قضا و حج واجب است نقد کردن از بر این هر روز یکبار از طعام و قضا  
بکس ضعیف است و احوط اینست که میان هر روزی که قضا و حج واجب است  
خلاف بدانکه اگر قوت شود روزه بمرضی شخصی در سفر و خواب و بعد از  
آن حاصل شود مرضی مانع از قضا و سفر باشد تا رمضان دیگر در این نیز قضا است  
قضا و لازم است نقد کردن بعد از آنکه کفیم را نیکو احوط اینست که حج کند یا  
قضا و نقد بدانکه اگر قوت شود روزه بمرضی باشد مانع از قضا و مرضی  
باشد مثل سفر در روزه یا نایم قوت او او قضا و حج بمرضی باشد مسکن حدیث  
در نکال است احوط اینست که حج کند میان قضا و نقد و نبی بر این است پس

حاضر در مقام نیست که قطاعتها اولاً زحمت اند و وقت فوت شود در  
 بخت مرض یا غیر آن از عذر را روی و بعد از آن فوت شود قضا میان مرض و  
 سبب استمرار مرض یا بگذشت مرض مستمر تا مرض دیگر و اما اگر فوت شود بجهت  
 مرض و مانع از قضا بمرض باشد مثل غرور و کحو آن و یا اینکه فوت ادا قضا  
 هر دو بخت غیر مرض باشد خواه آن غیر یک باشد نسبت سبب یا بجهت یا بمرض  
 عذر او باشد نسبت که جمع کند میان قضا و فدیة بدان ایضا آنچه از طاعتها و نصوص  
 وقت و ظاهر شده است نسبت که وقت قضا میان مرض و مرض است و درین حکم  
 قوی میشود قول الله تعالی قضا یا استمرار عذر تا مرضان و دیگر خواه آن عذر مرض  
 باشد یا غیر مرض در اینجا چهار وجه پیدا میشود نسبت که پیش ذکر کردیم و تفریع  
 برای آنست که جایز نیست تا قضا مرضان تا مرضان دیگر و بدون عذر زیرا  
 که ای ترک واجب است و ترک واجب جایز نیست و این حکم بخلاف حکم کرده  
 اند بلکه آنچه بعد از ظاهر میشود این حکم تقاضاست که آنکه ظاهر نصوص و ظاهر  
 اینست که قضا و تحقیق نیست پس واجب نیست اقدام کردن بعد از مرضان  
 و زوال عذر فوراً بلکه جایز است از برای آن تا غیر و بجا آوردن آن در میان  
 مرض و مرضان در هر وقت که بخواهد و از تمام در نصوص و فتوای قطع باین حکم

حاضر

حاضر میشود و این تقاضاست که اقدام فتور و بزرگداشت دارد برین حکم جاریست  
 سبب مستبعد و معارض و معارض بر عدم التزام تحقیق و سبب سبب قضا و غیر آن  
 انداختن از در اختیار اینها حدیث در کار کند و ایضا اگر تحقیق موجود باشد  
 مشهور و بوقایع اینها روایات و بجهت سبب بودن وقت قضا تا مرضان و دیگر  
 در آن تکالیف نیست و اما حکم بجهت تحقیق و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 قضا کردن و یا غیر فوت شود پس زود است که این است باید که سبب سبب  
 کرده اند در حکم زیاد و هر مرضان قول مشهور است که اگر فوت شود پس مرضان  
 تا فدیة سبب استمرار مرض تا مرضان ثالث قضا و قطاعت واجب است تحقیق  
 کردن از برای آنست که جمیع اینست حال ثالث و رابع و این با وجوب قضا است  
 که واجب است قضا ثالث و ثالثا ثالثی که ظاهر قول مشهور است پس حکم زیاد  
 بر مرضان حکم مرضان را دارد پس اگر استمرار داشته باشد مرض تا  
 مرضان ثالث فوت شود و روزه ثانی ادا و قضا و صدق میکند از برای  
 ثانی از برای هر روز بعد از اینها از برای آنکه چنان صدق میکند و قطاعت  
 قضا ثانی چنانکه اگر بجهت ثانی چنان بود و جمیع اینست چنان ثالث و رابع و زیاد



ازان دلکی احوط را قضا قضا که بجا آورد قضا نافه را و بپوشانید بر آن را  
 چون مردی که گفتیم که اتفاق افتد سیم است که اگر هیچ خود از مرضی بماند و در وقت  
 وقار باشد از قضا و کفایت کردن و یا غیره از بد و در خدمت سرسخت فوت  
 شود قضا واجب است بر او قضا و کفایت هر روز یکبار قضا و پنجشنبه  
 بر قضا کردن باشد و یا غیره از بد و کفایت وقت و بعد مانع باشد و یا سیم بر  
 ترک داشته باشد یا بد و در سیم باشد و پنجشنبه است خواه فوت صوم رمضان  
 بجهت مرض باشد یا غیره از عذر در یک شتر صبیح و صبح و کفایت در جمیع  
 صور یعنی که قضا زکوة است و داخل شود در رمضان دیگر واجب است قضا و قضا  
 هر روز و یا غیره از بد و پنجشنبه است چهارم است که اگر فوت شود روزی در رمضان اگر  
 بجهت مرضی یا غیره یا صیون یا کفایت یا غیره از بد و یا غیره از بد و قضا در بد  
 بر قضا کردن و دیگر واجب است بر او که از روز الا و قضا کند یا نکند یا بعضی  
 احادیث است که فرموده است در حکم کفایت میان این که از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 و یکی ظاهر قضا یعنی از عذر و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 ای مطلب باشد و یا در کفایت صیون یا کفایت و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد

بر او قضا نافه که بجا آورد و بپوشانید بر آن را و بپوشانید بر آن را  
 شود از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 که اگر فوت شود بجهت عذر و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 بر او قضا و آن و اگر در زمانه و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 س قضا است و واجب است بر او قضا و آن و اگر در زمانه و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 دانست و اگر در زمانه و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 که قضا نیست از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 اعتبار کرده اند و اگر از قضا و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 شیخ در خلاف او را اجماع کرده است و هر دو از عذر و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 شود و یا قضا کند بجهت عذر و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 واجب است قضا و از برای او هر چند عذر اقامه داشته باشد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 مختلف و بجهت عذر و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 قضا و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد  
 بجهت عذر و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد و یا غیره از بد

در قضا و کفایت  
 در قضا و کفایت  
 در قضا و کفایت

خاتم الزقوة منب حرمه وفتیحه ملک از قاضی باشد ملک می املی ترک احتیاط  
 سزاوارست این حکم فوت در سزاوار آفرین شود بجهت جیف و جنون  
 و کمال از عذر و بجهت پیش از زوال عذر و ملک از قضا کردن پس احتیاط  
 منبت از جهته نفی و فتور که واجبست بر و قضا کردن  
 در ای مسکام پنج حق اینست که واجبست قضا بر کسی که اول است بمرات  
 منبت اگر ز کور باشد و اما زنان که واجبست قضا کردن پس اگر مرد  
 ببرد و از بر او ولد ذکر باشد و اگر دختر باشد واجبست از جانب منبت  
 قضا کردن هر چند از برایش برادر باشد زیرا که اول بمرات در ای مسکام  
 دختر است برادر را اگر اول و معلق باشد و ارث متعلق شود بر برادر  
 و خواهر واجبست قضا بر زکوریان زیرا که اول فاس میبرد منبت او  
 است ششم اینست که اگر ذکر متعلق باشد واجبست بر بزرگتر هفتم  
 اگر متعلق نشود و در کف و در رس داشته باشند هر یک بکند خود  
 قضا میکنند اگر یکی از ایشان تهرجا بجهت را بکند از دیگران فقط میزد  
 بیکدیگر از قضا رقیق بکردن خلعت شود پس آن مشرو واجبست قضا

بجای اول

که یکی آوردن بغير از دیگران فقط میزد ششم اختلاف کرده اند که  
 اگر غیر تهرجا از جانب منبت روز بکند یا با منبت از و با منبت بکند  
 و در منبت که واجبست قضا باشد ملک امر جمیع طاعت است هم اختلاف کرده  
 اند که آیا واجبست خود مباشرت روز شود یا بجز منبت استجاری حق اینست  
 که هیچ است استجاری مباشرت بنفس خود لازم منبت بکند اما واحدا  
 مباشرت و است در وقتیکه حارف باشد با حکام نماز و روز بعبت  
 خلاف در مسله و هم اینست که این حکم مخصوص مرد منبت بلکه اگر منبت زن  
 باشد واجبست قضا کردن از بر او یا بان نفی که گذشت و احتیاط  
 نیز در منبت باند هم گوئیم که حق قول مشهورست که واجبست قضا  
 بر زن پس اگر منحصر در او باشد فقط است قضا هر چند که ذکر در حقیقت  
 دیگر باشد زیرا که اینان و ارث نبیند با وجود قزویم چنانکه است اگر  
 اولاد نباشد و ارث تعلق گیرد بعلقه دیگر واجبست قضا بر او  
 و اگر این صلفه با منقود بدون ذکر و وجود شئی قضا با منبت  
 با آنکه احتیاط منبت که قضا واجبست بر ولد ذکر منبت ذکر بر منبت

اختلاف است بجهت احتیاط اما









مردم زنجی مرگشیم آج

در شهر رمضان و در شب آنکه نشود روزه او صحیح است و او باید که رمضان باشد  
حالتی چنین است و آنکه در بین میان شرفه رمضان و خوان باطل است صحیح  
در کتاب طهارت گذشت و صحیح است روزه مرغی و قتی که خبر با و نرسد و  
تحقیق این نیز گذشت مطلب دوم در دیگر است که ثابت میشود و در ماه  
رمضان و در آن چند مسئله است اول اینست که هر وقت ثابت میشود شهر  
رمضان هر چند باشد که شخصی فالحق مراد باشد و آنکه باشد و او را در سوال نیز  
چند است دوم اینست که ثابت میشود شب یکبار ده صلوات کند و فرق نیست در  
میان مرد و زن و عاقل و فاق و مسلم و کافر و کبیر و صغیر و اگر آن در نظر آید  
معجزات پس بنام او در این هنگام برسد است و اما احتیاطاً هر شب تسبیح  
آنست که اگر دیده نشود و مهال و دانسته شود تسبیح و تسبیح سرور  
بگذرد و واجب است روزه بقدر رمضان بلکه گوئیم که آنکه اینست که در این  
رمضان نیز بهشت میشود تسبیح و گذشتن سرور و از ماه سابق یا کمتر شود  
شهر یکبار تسبیح و گذشتن سرور و تسبیح اینست که حکم بلکه هر یک که از  
بزرگوار و تحقیق نشود و واجب است که نباید در حد شهر گذارد و خواه رمضان باشد

شبهه باشد پس میان نامه از جهت سوز و دیدن حکم پیش از زوال بود و اگر بعد از  
زوال تجدید نیست و روز هیچ میزند بلکه فاسدست و غرض میان واجب معینی و غیر معینی  
نیز در خلافی جنس نیست در آخر و از اینجا حکم میشود که حکم خاص سببه که  
سابق برت باشد و بعد از شود پیش از زوال تجدید نیست میکند در واجب  
معینی و روز پیش میزند اما بعد از زوال فاسدست پس تجدید نیست نمیشود  
و تجدید است حد و این معینی که اینک و روز تجدید نیست پیش از زوال لازم نیست  
و وجهش ظاهر است بلکه تمام حکم مذکور از برای روز واجب بود و اگر روز  
مستحب یا برت که در آن تجدید نیست کند خواه قبل از زوال باشد یا بعد از زوال  
چنانکه مزبور است یا از تحقیق است که تجدید نیست در هر خبر از روز مستحب  
هیچ نیست و ثبوت است که هر دو است بجا آمدن روز واجب یا تجدید نیست  
و همچنین شکایات است که باطل است و روز واجب هرگاه احوال عبادی کند بنا  
بر تفصیل که در کتاب چهارم گذشت و اگر بعد از زوال روز مستحب یا ازین  
نقل اشکال است و امر بر حقیقت است باینکه ازین است که ادعا کنیم که فضل  
تفضل در میان واجب و مستحب نباشد بلکه کسی که مستحب و واجب کند در

یا بعد از آن چهارم اختلاف کرده اند که می باشد بشود هلال شهادت بعد از این باشد  
 لکن حق اینست که چهار روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این نیست  
 لکن پنج روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند پس آن  
 معتبر است از جهت اینکه مفید علم است نه از جهت حصول برهان اگر حاصل شود و اقل  
 بین چهار روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند  
 و مانع هم موقوفه و ادعا کنند و در تعداد آن رویت را و باقی شکی نیست که بشود  
 ظاهر آنست که در این چهار روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند  
 فتنه که رفع نشود و ظاهر آنست که چهار روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند  
 پس ظاهر آنست که معتبر قبول بشود هر چند در کمال چهار روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند  
 و شرط معتبر آنست که هلال به چهار روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند  
 کما از جهت عدم معتبر فتنه که آن در نزد کسیکه شهادت این را موقوف است بر اد  
 واجب است قبول و واجب است روزه و شهادت و کینه و عدل در شهادت هلال  
 قبول است و فرق معتبر آنست که هلال بر هلال و هلال شهادت و شهادت بر هلال  
 در اینجا معتبر نیست و فتنه که گفته اند خواه منفرد باشند یا منضم و هم چنین است

بگوید

نمی شود هلال شهادت و امر چهار روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند  
 و اگر مفید علم باشد واجب است قبول کردن بدانکه اگر اختلاف کند بین هلال و روزه  
 هلال بر روزه و روزه بر هلال است و باطل است و اگر اختلاف کنند در زمان  
 رویت یا وحدت شهادت و شهادت قبول است و اگر یکا از هلال و روزه  
 که هلال شهادت را در روز و روزه دیدیم دیگر گویند بهر حال از چهار روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند  
 حق اینست که شهادت در روزه قبول است و اگر کسی که یکا از روزه و روزه و روزه  
 یا در روز هلال است کما فتنه است زیرا که بشود معتبر و خود خبر گفته اند که با مع  
 قائل آن کجاست پس واجب است استظهار حقیقت هر معلوم شود اگر شهادت  
 شود هلال نزد عالم شریع یا معتبر دارد و در حق خبر یا نه بلکه واجب است بر هر  
 که خود سبب شود بهر حال که در آن خلاف است و لکن قول اجماع معتبر است  
 از قوه نیست ترک احتیاط در اینجا ضرر او نیست و فرق نیست که در نزد عالم  
 به بقیه ثابت شود یا بر رویت و غیر آن عالم شود و پنج روز و چهار ساعت و چهار ربع و چهار عدد از عدد این است که حکم کند  
 هلال یک عدد و هلال در معجزات غیر مختلف است و لکن بهر معجزات باشد نزد خبر  
 معتبر است و پس گویند که اعتبار نیست تفویض خواه مراد جدال آن باشد و فرق











سر روز اگر یکیده نشود هلال و احکام عید از نماز و فطره و غیر اینها و چند حکم  
 دیگر در ولایع العباد و ذکر است چنانچه بود در این ذکر که در **باب پنجم**  
 در لواحق است و در آن چند مطلب است **مطلب اول** حکم گفته اند که  
 در هر روز متتابع واجبست یک روز در مطلق و شب آن در روز قضا  
 در روز جزا بقید هفت روز بعد از ایامی که در نظر حقیق معلوم شد است  
 که چنانکه در آن قدریکه استنشاید است یک روز در روز رمضان و کفار  
 او انکمال و خلاف نیست در وجوب متتابع و در غیر اینها نیز بنا بر اینست که در متتابع  
 است اما در چهار قسم که استنشاید است که گوئیم که در مطلق که شرط متتابع  
 و عدم آن هیچ کدام نشده است و در او نیز یک روز در مطلق و شب و در شهر و آنکه  
 که متتابع لازم نیست هم چنین لازم نیست متتابع در قضا و رمضان هر چند فطر  
 است هم چنین در قضا و در مصلحت اگر در او شرط متتابع نشده است و اگر در  
 او شرط متتابع نشود احوط اعتبار متتابع است و اما تحقیق خبر ائمه و مفسران  
 و حکام آنها در تقاضی میباید چنانکه در روز یک متتابع در او شرط شده است  
 اگر که در مطلق آنها را کنند بجهت عذر باشد چنانچه در بعضی از مفسران و در بعضی از فقهاء

ندارد بلکه در جاهای بنا میکنند از زمان عذر خواهی این روز و شهر متتابع  
 بعد از آنکه با هیچ روز یا سه روز یا چند روز یا بنا بر این است که اگر عذر ظاهر است و  
 اما اگر عذر اخلاص کند متتابع بنا بر این است که در روز متتابع است و یک روز در چند  
 موضع که استنشاید است از جمله اینست که در ماه بعد از چنانکه در یک  
 روز یا یک روز و بعد از آن اگر اخلاص متتابع کند روزی یا طاعت در  
 این بنا ندارد و استنباف واجبست در صورتی که در بعضی از مفسران و در بعضی از فقهاء  
 است از روی اختیار و واجبست متتابع لکن احوط مراعات متتابع است چنانکه  
 در صورت عذر که تکلیف این بود که در جاهای بنا کنند و احوط و قویتر است  
 که بعد از زوال عذر مبادرت هر روز کند از جمله استنشاید است که کسرا یک  
 روز و واجبست پس بنابر اینها آن پانزده روز را باید یک روز و فطر کند  
 اخلاص متتابع بنمود و خواهد بود بنابر این بنا میکنند و باقی مانده  
 را یک روز و بعضی حق کرده اند بنابر این حکم یک ماه روز در کفار و قدر  
 و طهارت لکن احوط و اقرار عدم ایقانت در عاقبت متتابع و واجبست  
 شهرت و حاصل میشود و بنابر این روز و فطر کند از کفار که عذر نباشد بلکه





خود داشته باشد باز بر او ولد و امکان و قدرت واجب است پس اگر این قضا  
 در هر صورت واجب است بر هر این در هر دو صورت نقد کردن  
 از برای هر روز بعد از طعام و یک کوزه نفس و صورت است که انظار بر این  
 واجب است پس اگر بر خود تکلیف نبندد در روز یکروزه صیحت و فرقه صیت  
 میانه اینک ششده ماه باشد یا نه و آن هم تمام تر باشد یا نه و اما  
 اگر کس غایب مقام این روزان شود که هر طایفه از منتهی نشود و انظار بر این  
 این جایز نیست پس جواز انظار این ششده ماه تمام باشد و  
 همچنین فرقه صیت در حکام مذکور باید خوف بجز کس که باشد یا نه  
 آن که ششده ماه است که خوف از منتهی باشد که در شریعت منتهی است  
 و در فقه کذا ازین در تحقیق شده و واجب است انظار بعد از تکلیف نفس و  
 قضا اینست که این فدی باید از میزان باشد هر چند که مکلف شود و مکلف  
 است زیاده خوردن از طعام از برای هر کس که انظار بر این جایز است خواه  
 خواست فریاد بر این باشد و ششده ماه یا نه و اما زیاده خوردن جایز  
 است اول اینست که انظار بر قدر ضرورت کند و همچنین جایز است جواز از برای

این مال

عطف بکرمند و لکن احوط ترک جایز نیست خصوص در حق من و مطالبه در  
 شریعت فقهیه و اکثر شریاط صوم و فقه ازین در کتاب کتایم مذکور است  
 و در اینجا چند مسئله بیان میشود اول اینست که شریعت فقهیه از روز یک است  
 مکلف در یک موضع کذا این حکم مستثنی است و زود است که میان یک و پس در هر  
 موضع که واجب است روز مکلفی در آن مقام و در آن وقت که واجب است انظار  
 کردن بر من فرقه صیت از زوال بدون رود خواه صیت سفر در شب باشد  
 باشد یا نه و واجب است روز مکلفی که بعد از زوال بدون رود خواه در شب  
 صیت سفر کند یا نه و لکن باینست که در شب احوط است که بدون خوردن  
 مکلف از زوال و اگر بدون رود و بعد از زوال احوط است که تمام کند  
 و بعد قضا هم بکند و این معلوم میشود که این یک مسئله از قاعده مقام  
 میانه روز و نماز و قضا و تمام مستثنی است پس اینست که جایز نیست انظار  
 کردن تا حد ترخیص بگذرد پس اگر مکلف کند قبل از این که بعد از  
 صوت اذن منحصر شود گناه کار است و گناه نیز واجب است و بعد از  
 قضا و بعد از آن که واجب است انظار این گناه را بقطعی شود چنانچه تحقیق این

۱۵۴

۱۵۵

مسئله در بحث کفاره گذشت چهارم اینست که خلافت است بفرمودن در راه  
رفغان بفرقه اند که حرام است و مشهور است که جایز است با کرامت قبل  
از گذشتن بیت و سه روز بعد کرامت هم ندارد و غیر از قول مشهور  
است و بعضی اینست که ترک کند تا بیت سه روز بگذرد و بعد از آن باشد  
که اگر است بداند که کرامت قبل از گذشتن بیت و سه روز است بلکه هر یک  
استفاده شده است و آن اینست که بجهت این ایام غرضه و استیفاء بقعه  
برون رفتن سوار بجایگاه و در راه خدایا شایسته است برادر مکرر زیارت  
قرصین و سیدم و مانند اینها و استیفاء و ظاهر اینست که مراد بجهت اینست  
که ترک اولی از آنست که بفرمودن مشفق را که در شرح منفرد است بلکه مراد چیز است  
که در نزد عرف و جهت صدق کنند و خدا را ستان او بکشد و  
چنانچه میشود و اخبار که مشایخ

زیارت قرصین علیه السلام  
و بخوان کوا سیدم  
و سلام تمامند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي دل على امرنا

خلق الجماعات والصلوة على امام الكائنات في جميع  
المقامات والد المنقبي له في صوف الصلوات  
اما بعد اي محفري است در بیان شرایط و اجزاء و موانع نماز جماعت  
و آن را طبق بر آنچه رساله مخزن الصلوة بدانند که نماز جماعت  
ارامه شود همان نمازی است که شرایط و اجزاء و موانع آن بتفصیل بیان  
شده نه نماز دیگر چنانچه واضح است پس آنچه مذکور شد در نماز جماعت  
و نماز جاری است در هر وقت است را تمام بیان نماز جماعت و نماز جاری  
مگر اینکه خصوصیت جماعت چیست شده که بعضی از شرایط و اجزاء  
زیاده شده در بعضی تغییر نیست مثل قرائت حمد و سوره در هر رکعت  
اول نماز هر سه اجتماع قرائت امام ساقط است اما عموم باینکه  
از اجزاء و اجنبیه نماز است چنانچه در استر و لایحه است بدل آن سکوت  
چنانچه خواهر دانست و خواهی از تغییر و تصرف در این رساله شرایط  
و اجزاء است که خاصه نماز جماعت است در غیر آن موجود نیست و باید



و انکه این تقیید در باره دفعه ای که در خارج جماعت است است  
 بنابر مأموم است و در حق نماز امام جاری نیست چرا که اگر نماز که منفرد  
 نماز میکند او بدون تفاوت و شرط و جزئی است بنابر امام زاید با قاضی  
 سخی آمده است چنانچه میاید پس اگر شرطی جزئی که خاصه نماز جماعت است مثل شود  
 نماز امام پسند سخی آمده است بلکه ف و خصوص است بنابر مأموم پس آنچه در پیش  
 و جزه مذکور شده میشود اگر شرطی و نحو آن خصوص است بنابر مأموم پس  
 کو نیم کلام درین موضع درست مقام است شرطی و بشرای و موافق **اما**  
**مقام اول** که متعلق است بشریط و قسم است یکی شرط است که متعلق  
 با امام جماعت و وجود آنها و در او شرط است از برای صحت اقتداء و بقصد  
 یکی از آنها نماز مأموم باطل است و درین شرط است که متعلق بنفوس امام  
 و صفات او ندارد بلکه متعلق دارد با مریض و جز از او که متعلق است میان  
 امام و مأموم اولی که بشریط امام است بر دو قسم است یکی شرط است  
 مطلقا و دریم شرط است او است نسبت بطلان قصد اولی که بشرط امام  
 است مطلقا چنانچه شرط اولی شرط است در امام جماعت که بالغ باشد  
 پس هرگاه صبر باشد و بجز بلوغ بشرط صبر باشد اقتداء با و صحیح نیست **انکال**  
 و طراز

و خلاف حکم اینست که کو در قریب بلوغ باشد و همیز و عاقل است و بغير از علم اقتداء  
 با و صحیح نیست و لیکن ضمیمه شهر عدم صحت نماز امام است پس حق اینست  
 که بلوغ شرط است از برای امامت و اقتداء و اقلی که درین بغير بالغ صحیح نیست  
 خواه قریب به بلوغ و عاقل باشد یا نه علی الاظهر اکثر شهر خلاف عقل است پس  
 اقتداء کردن بچنین صحیح نیست که جنون او دائم باشد و اما اگر جنون  
 او در شب و در زمان جنون امامت او صحیح نیست **انکال** و در صحت  
 اقتداء با و در زمان عقل و بخش خلاف **انکال** است و لیکن ظاهر و شهر  
 صحت امامت است و لیکن مکرر است و اکثر ائمه و نماز جنون عارضی شود  
 اقتداء با باطل است و کما بر مابین لازم است که بقصد افراد نماز خود را تمام  
 نماید و بغير از علم بشرط که درین در صحت اقتداء باشد امام را پس اقتداء  
 با امام عاقل سفیه شرع صحیح نخواهد بود و بنظر فقیرین قول ضعیف است  
 و حق اینست که اقتداء و بقیه شرع صحیح است بشرطیکه مستیع باشد بشرط  
 از عدالت و نحو آن باشد و لیکن وجود عدالت بجهت شرعیه در عاقل  
**انکال** است چنانچه متاخر در معنی شرع معلوم خواهد بود و تحقیق آنرا  
 در کتاب لائل العباد ذکر کردیم این رجوع شود و کتب نیست و انکه

احوط ترک گفتن آنست که در سبب شریعت اگر چه سائر شرایط موجود  
 باشد ثالث از شرایط امام اینست که باید امام صاحب ایمان باشد  
 و برابر از آن عقائد است حقانیت که بهشت عقائد است و دخول  
 در بهشت و عدم خلود در نار خواهد بود پس اگر امام یکی از این عقائد است  
 عقده را ندانند ششقه افتد کردن با و صحیح نخواهد بود پس جایز نیست افتد  
 بکار نخواهد بود که به یاد آن با مرید که منکر کسی از زوایات شود یا مثل  
 آنها و هم چنین جایز نیست افتد کردن بتی که منکر کوهی یا کسی باشد  
 به جمیع مذاهب و مذاهب و نظیر سماعی و غیر ایشان از فرق شیعه که  
 تاکنون نامت و دوازده امام علیه السلام هستند و با جمیع امامان که امام  
 یکی از اعتقادات او که بجز ایمان است ششقه افتد با و صحیح نیست  
 خواه متعلق آن عقائد الهی و صفات کمال و جلال و عدل و کبریا  
 بانبیوت یا امامت یا معاد یا اشغال آن از امور دنی که بفسد در است  
 ثابت شود در دین یا در مذاهب رابع عدم مخالفت میان امام  
 و امامت در حکام نماز و کلمه میان آن است که در فتنه  
 امام صاحب ایمان ششقه و حکام نماز خود را از روی اجتهاد صحیح یا تقلید

صحیح باشد و مأموم نیز چنین نیست و لیک میان او و امام در جهل از مایل اند  
 اختلاف ششقه افتد امام در هر رکعت آخر مطلق کند رکعت کافه باند و استحقاق  
 جزیره نفقه ماکول اللحم را مبطول نماز داند و مأموم واجب ندانند بچهار رکعت  
 احتساب مذکور و مبطول نداند در این مقام مانع از برای این مأموم در افتد  
 باین امام از بهشت شرط حدیثی که پس از این خواهد آمد نیست چه معتزست  
 در عدالت که این شخصی در حیثیات و محرمات عمل نماید یا غیر مقتضای اجتهاد  
 و تقلید است خواه موافق رای غیر ششقه یا نه پس مخالفت در شروع با جتهاد  
 با تقلید منشأ فسق نیست و پس امام مفروض فسق نیست و مانعی از برای افتد  
 با و از جهت فسق نیست و لیک از جهت نفسی مخالفت کار افتد با و صحیح نخواهد  
 بود تفصیل مسلمة نیست که اگر مخالفت با شیعیان امام و مأموم در شرایط و نحو  
 آن و لیک امام نماز را بخوی بجای آن که مفسد مأموم است و در نزد او  
 صحیح است مثلاً لیک امام اعتقاد دارد که وضو سنتی باب مضاف به غیر است  
 اینکه کبریا است شیخ را در غیر محل شریعت منبوت گفت و اینکه استیجاب غیر غیر  
 ماکول اللحم جایز است و نحو این و مأموم اعتقاد دارد بعد از نماز آنها و  
 بطلان نماز بسبب هر یک از اینها و لیک امام باب مطلق وضو سازد و نماز



مستخرج از حدیثی که میگوید و غیر ذلک اللهم را من صحیح است  
 افتد این مأموم باین امام صحیح است و مخالفت اعتقاد در احکام مانع  
 از صحت افتد و نمیشود اگر میان ایشان مخالفت باشد در احکام نماز مثل  
 صورت وضو و سجده و لیکن امام نماز را نجوی بطلان کرده و در نزد مأموم  
 فاسد باشد مثلاً اینکه بآب مضایف وضو سازد و یا غیر ذلک اللهم را نماز  
 همراه داشته باشد یا سجده ای در رکعت این افتد انکال است ظاهر و شهر این است  
 که افتد اگر در در صورت صحیح است و اگر میان امام و مأموم مخالفت  
 باشد در باره از شرط و سبب و لیکن امام نماز را نجوی بطلان کرده که  
 سبب معتقد مأموم صحیح باشد و اعتقاد امام فاسد باشد این که امام در هر رکعت  
 تسبیحات اربعه را سه بار واجب داند و مأموم در هر مطلق را کافی بداند  
 و باین حال هیچ وجه یکبار بخواند مثلاً اینکه امام نماز گذاردن در  
 جوراب صبر بر آنجا نینداند و مأموم باین نینداند و امام باین اعتقاد در  
 جوراب صبر بر نماز گذاردن و امتثال آنها از صورتی که پوشیده نیست  
 حقیقت است که در این صورت بدینکال افتد از صحیح نیست و نماز مأموم  
 با افتد فاسد است اگر مخالفت میان امام و مأموم از جهت

بکند

باشد که امام معتقد باشد به مجرد مأموم ناک باشد و از جهت نیک  
 باشد در صحت نماز امام مثل اینکه امام اعتقاد دارد در صحت نماز گذاردن در  
 و یا صاحب غیر ذلک اللهم را و سوا آن و مأموم در چگونگی نماز و یا سوا آن  
 عمل کند اعتقاد باشد و امام بحسب معتقد خود در سجده یا غیر ذلک اللهم را  
 نماز گذارد و در صحت این افتد انکال است و لیکن در نیت که افتد در عقلم  
 صحیح باشد مثل نیت اگر نیک کند مأموم در نیت یا از برای امام اعتقاد است  
 که نماز او با آن در نزد مأموم فاسد باشد و در اینجا نیز افتد از صحیح است  
 و هم چنین است که معتقد دارد در مخالفت امام با عدم مخالفت او با آنچه  
 که مأموم علم ندارد که نماز امام در نزد او فاسد است افتد از صحیح است  
 مطلقاً خواه از صورتی که در نیت یا غیر آنها و اگر امام و مأموم در حکم شرعی  
 موافق باشند و لیکن مختلف باشند در موضوعات صرفه بخوبی بر آن متفق  
 شود صحت و فساد نماز مثل اینکه هر دو اعتقاد دارند که وضو واجب  
 بآب مضایف یا غیر نیت و لیکن اعتقاد امام این است که بآب مطلق وضو  
 حلت و اعتقاد مأموم این است که بآب مضایف وضو حلت و مثل اینکه اعتقاد  
 امام این است که بوسنیک پوشیده است از نیت که است و اعتقاد مأموم این است

که از هر دو است و اعتقاد را وای است که نماز در وقت هر دو بر طاعت است  
و سخن اینها از آنست که این اختلاف این است که معتقدان موم اگر چه یکی  
که معتقدان است در حالت علم و جهل هر دو مثل نجاست آب و وضو یا  
مضاف بودن آن یا بودن لیکلی مطلق از حیث موم که کثرت یا نحو  
این بود اینها مفسد نمازند خواه مطلق عالم بنده یا غیره واقع است در حالت  
نماز یا بعد از آن و معتقد بنده بخلاف آن که نماز با آن صحیح است در وقت  
افتدای موم یا موم یا موم یا موم یا موم یا موم یا موم یا موم یا موم  
و نه است افتدای نماز بنده یا غیره و اگر معتقد موم چندی است که مو  
جب بطلان نماز میشود در حالت علم فقط دون جهل مثل مضمون  
بودن لیکلی یا بیکان یا سخنای در این صورت افتدای صحیح است بنا  
بر این اگر موم عالم بنده یا موم یا موم یا موم یا موم یا موم یا موم یا موم  
و امام اعتقاد یا یا است آن و نه بنده یا غیره از هر دو افتدای  
امام چه نماز نشود در نزد و صحیح است و هم چنین است حال مثل لیکلی این  
صورت از صوری که بر عارف با حکام بخشیده نیست منجم عدالت  
امام است بنده که شر طاعت در وقت نماز جماعت که آن امام که باو

افتدای

افتدای میشود عادل بنده بعد از شرعیه پس افتدای کردن بفرع عادل  
صحیح نیست خواه فاعل شویم یا بنده میان عادل و کسوف است و است  
یا بنده فاعل شویم یا بنده غیر عادل کسوف است مطلقا و علی تقدیر این جایز نیست  
افتدای بفرع عادل و اگر شک کنند در فرق عدالت امام جایز نیست افتدای  
باو و اگر با بنده افتدای کند لازم است بر او اعاده در وقت و خارج  
آن بعد از آنکه عدالت از اموری است عامه البوی که ابتلائی مسلمانی  
با آن در حیات استند است و بسیاری از احکام منطبق است بر آن  
و حاجت بمعرفت آن در نهایت فوت و شیوع است چه شر طاعت  
عدالت در مشرق و حکم و قاضی امام جماعت و شاهد و جمیع موضوعات ازین  
و شهادت طلاق و تنویذ اوقات و ضرر و فیم صفار و امثال اینها که در  
ابواب فقه می است پس جمیع مکلفین متناهی بمعرفت عدالت و طریق  
ثبوت آن به تظلیه مشرق عادل ضرر جمیع احکام لازم است بر هر مکلف  
در تمام عهد و بر اضاف عدول نیز حاجت بهم میرسد در بسیاری از  
آیات و باینحال عامه خلق نیز در تحقیق است اگر چه در اسناد و اقوال  
اسم عدالت مشهور است و حکم میکند بعد از عدالت و بسیاری استانی  
و احکام دینی خود را با آن منطبق نمایند و با آن منتهی و سر در بند باشند



از برای ایشان ازین مقام نیز رسد و ازین حقیقت خبر رسد نسبت به خدا عالم  
 و جمیع انسانی مع هذا الحد الموقوف للذین الله ولا صاحب لا اسفل لای علی بنا بری  
 و کمر حقیقت عدالت و مقام آن بخوبی از آن دفع که سر دارد و بنوعیه است  
 لازم خواهد بود و باید دانست که آن شاکه مکلفی از آن منفعت شوند و ازین  
 چاه هلاکت ابدی بدون آینه بود که کیم که بیان آنچه مفسر و محتاج الیه  
 موقوف است بزرگتر بنوعیه و اول بیان معنی عدالت است که مفسر در شرح  
 مفهومی است و صحت احکام شرعی بسیار متعلق معلق بر آن است بر آن بدو  
 عبارات علماء در بیان آن در غایت اختلاف است جمیع گفته اند که علم  
 با حقیقت ظاهر و حق و جمیع گفته اند که عدالت بلکه در ستم است که باعث  
 میشود که ملازمت تقوی و معرفت و بعضی گفته اند که اسلام است با عدم  
 ظهور فسق و جمیع گفته اند که حق ظاهر است و افعال دیگر نیز گفته اند و  
 بعضی از جمیع گفته اند که درین مسئله هفت قول است در این مقام  
 اشکال است بسیار است از جهت معرفت مراد علماء از بلکه و حق ظاهر  
 و سخنان و از جهت اختلاف میان حقیقت عدالت و طریق ثبوت  
 آن توهم و حدت کلمات و از آن درین مقام و نحوه این اشکالات  
 بیان آنها و رفع هر یک و ذکر حق و بیان مراد علماء در دلائل العباد و بر

مستوفی کافیه ثبت و مستوفی رسد و در هدایت الامام نیز اشاره به باره  
 از مقامات و بیان آنها شده آنچه ذکر آن مناسب بنوعیه است این است  
 که قول با اینکه عدالت اسلام است با عدم ظهور فسق موجود نیست چه در  
 ظاهر این بیان طریق معرفت عدالت است نه بیان حقیقت آن پس  
 ربطی به مطلوب در مقام ندارد بلکه راجع است به مقام دیگر و اینحال  
 حکم است نیز فیه و موافق چنانچه در مقامی ذکر کردیم و حسن ظاهر  
 که جماعتی گفته اند مراد از آن که این شخصی گناه کبیره و موجب فسق ظاهر  
 نشود چنانچه بعضی گفته اند و هم چنین این نیست که افعال این شخص در  
 مجالس و محافل و در محضر عامه نباشد پس بنده بدو و خوب بنده و در جمیع  
 مرتکب معاصر نشود و کسر عیوب خود نماید در میان مردمان چه بجهت  
 ازینجه و نه عدالت است و نه طریق معرفت آن و متناهی نیست باید  
 و مت این شخص بر فسق و معاصر کبیره در صلوات بلکه مراد از  
 آن این است که اعمال خوارج اینک خوب و پسندیده باشد و آنچه از او  
 صادر میشود و از افعال در صلوات و انکار حق و بنکوب بنده پس  
 مراد او باطنی مقابل ظاهر صفت نقانیه است که قائم است بر نفسی و  
 محلی است احکام چنانچه مراد از آن در احتمال این کار است



کرد و پند و خلوت گرفته و حسن ظاهر باطنی از آثار ملک رب پدید آید  
 ملک قوه را که حاصل از مداومت در عمل که عین سهولت صدور است  
 میشود و بیست و هشتی ظاهر است از ملک بنابر این که حسن اعمال و نوا  
 بدون ای ملک هم میشود بلکه مراد از ملک هم از بی قوه است چنانچه  
 هر نسبت پس حسن ظاهر معنی نه گوید و در ملک است از آثار او است  
 پس فرقیان ملک و حسن ظاهر نخواهد بود در تحقیق در راه معرفت به و  
 و احد است نسبت آنچه حاصل میشود از تأمل در اخبار و فتاوی اخباری  
 در تحقیق و در سلسله خلاف نخواهد بود پس گوئیم که عدالت ملک نسبت لغات  
 که نسبت میشود این شخصی را بر ملازمت تقوی مراد از تقوی ترک کثرت  
 و عدم حرار بر صفات و بمقتضا معنی اصطلاح ملک و متعارف علماء در  
 معنی آن باید مراد از ملک در مقام قوه باشد پس در نفسی که حاصل شود  
 از مداومت بر فعل و اجابت و ترک عیبات و عفت شود که بر نوعی  
 از واجبات از او سهولت صادر شود بر ضعیف از محرمات از او باقیست  
 بر شفت ترک شود و وجود چنین قوه که عین سهولت صدور و جمیع  
 واجبات و ترک جمیع محرمات شود نایب عصمت است و چون گوید که در امور  
 نایب بعد از مجاهدات شاقه ثبوت چنین قوه نسبت بقیل از

نقل

فعل واجبات و ترک محرمات در غایت ندرت نایب ثبوت قوه که احد  
 رسد پس جایز نیست در شرح اعتبار این معنی در عدالت و تعلیق احکام  
 کثیر شرعیه بر آن چه این اعتبار موجب تضلال دین و تضعیف احکام  
 رب العالمین خواهد شد پس مراد از ملک این معنی نیست بلکه مراد از آن امری است  
 نفسی که نسبت میشود که این شخصی مداومت میکند بر ترک کثرت و عدم  
 اصرار بر صفات خواه آن امر قوه مذکور باشد در ملک یا خوف عذاب الهی باشد  
 یا عدم این قوه در ملک یا بر جانواب الهی که با قوه باشد در بصر و خوف  
 عذاب الهی باشد در بصر و امثال اینها را اموری که بر تامل یکدیگر نیست  
 و تحصیل این معنی مفید در هر مکلف است و منفرد بر این معنی نیست و بمقتضا  
 این امر تقاضای این نیست که ترک جمیع کثرت و فعل جمیع واجبات سهولت  
 و سهولت و سهولت باشد یا تحصیل آن بحسب عبادت مفید و کثرت باشد  
 بلکه مقتضای این امر اینست که این شخصی مواظبت کند بر فعل واجبات و ترک  
 محرمات خواه این ترک کثرت است یا نه مطمئن شفت باشد یا بر قوه  
 تفصیل باشد و از آثار لازم و برای امر نفسانی اعمال و افعال بود  
 روح که نسبت بجلالت شفا نیده در مقام ظاهرند از نخبه بغیر از آن  
 سخی ظاهر شده و مراد از آن اینست که این شخصی در خلوت و جمیع در



عبارات و معاملات پیوسته ملازم تقوی و فقه و احیای و ترک کجایه  
 بنده و چون ای حسی ظاهر از آثار نفسی است پس از علم بوجود و سنده  
 لال میشود بر وجود آن امر باطل نفس و شبهه نیست که اطلاع بری اثر  
 عام من صل نمیشود عبادت با آنکه شخصی ظاهر خود را میداند که در  
 حکامی جامع بر جای خک گناید آن عابد به رسیدن این حالت بعد از حسی  
 باطنی بهیچ وجه نمیتواند پوشیده بماند بلکه غالب از طایفه ای دنیا که بر  
 دین مردمانند در تمسب ظاهر غایت که نشانی نمیکند و در باطنی که  
 اکثر از کذب میگویند و با آنکه از هیچ کس ندارند پس چگونه اطلاع بر  
 آن امر تنفی و اظهار عام آن بمنزله تمسب ظاهر میشود و از جهت اصحاب  
 ماریضون الیه علمهم اتفاق کرده اند بر اینکه معاشرت ظاهر به کافیه  
 در معرفت عدالت بلکه شرط است در آن معاشرت باطنی طویل  
 که موجب اطلاع بر سر این معنی شود چنانچه در کتاب فضایل از  
 لایزال العباد استحقاق آن ارباب نمودیم پس شرط و معرفت عدالت  
 معاشرت طویل باطنی که مورد علم باطنی بوجود آن امر تنفی است  
 که تغییر از آن به ملامت و اثر آن حسن افعال و عوارض است و شرط نیست  
 در معاشرت که حال او در جمیع افعال اختیار شود به این معنی

عاده

عاده بلکه مرد اختیار حال او است و در جمله از اموری که با افعال حدسی  
 طایفه این معرفت حالتی در اینها مطلع شود از حالتی در سایر امور  
 و افعال علیها باطنی و اگر این انتقال به مثله آنکه شخصی را اختیار شود  
 بضد و امانت و معاملات از بیع و صلح و نحو آن چنانچه دلالت ندارد  
 بحسب عبارات بر صحت غایب این کسی معرفت او با حکام آن اعتبار دارد  
 یا تقلید یا نحو این مقدار از معاشرت کافیه نیست در حکم عدالت پس معیار  
 حال او است در صانع از افعال که این معرفت عین معرفت حال او شود  
 و در سایر صافات از آن افعال تا بعد از آن که حاصل شود بوجود آن امر تنفی  
 که عدالت عبارت از آن است بدل آنکه اگر از معاشرت باطنی علم حاصل  
 شود بعد از آنکه شش به در اعتبار آن نیست بلکه میگوئیم که علم عدالت  
 از هر وسیله حاصل شود معاشرت و قائل در اعتبار آن نیست که از هر معاشرت  
 علم بعد از آن حاصل شود بلکه مظنه و شوق اطمینان به آن حاصل شود ظاهر  
 اینست که باطنی مظنه علم میفان که در و لیک احوط اینست که با مکان احوط  
 علم عمل باطنی مظنه نمک که تحصیل علم موجب حیرت و شغف شده باشد شود  
 و مظنه بعد از آنست که فید از معاشرت باطنی حاصل میشود و اختیار بر این  
 نیست بل آنکه آنکه بعد از معاشرت باطنی موعود مطلع شود بر عدالت







بهستافه خبر دهند از عدالت او بشیر طیار اخبار ایشان از روی بصیرت  
 پیشه و منتهی شود به مشورت باطنیه و صورت ظنی بعد از آنکه طایفان نفسی خود  
 بپوش اعتباری با کس از شهادت در میان مردم که منتهی بسبب غیر معبر  
 میباشند نسبت حکم شهود عدالت بشایع معبر حکم شهود آن است که شهادت  
 عدلی بپوش بطنی حاصل از شایع معبر بپوش شهادت دادن بر عدالت  
 اینست که اگر چه گفته ارباب و صحیح است و در جمیع احوال و مصلحتها که در آن  
 شهادت در هر یک معبر است در تحقق عدالت شریعتی ترک جمیع کلمات  
 پیش از آنکه عدالت حاصل شود عدالت حاصل نمیشود و بعد از حصول  
 عدالت معبر بپوش کلمات که در کلمات بر جسد و تحقق عدالت ترک کلمات  
 اینک از جمیع است و در مصلحت کثیر اختلاف عظیم است اظهر آنست که  
 که گفته اند آن است که خداوند خداوند در قرآن مجید بر فعل آن بخصوص و عدله  
 و او را به مثل نفسی و صورت و شهادت در البعاد و در آن ولایت  
 مطابق هر یک بلکه سلطان صدق حرف است و هر دو امر ایجاد و هر یک عبارت  
 میشود که بودن را و عدله را و آنست که بر آن فعل لغوی عدم نیز کلمات نیست  
 و اگر چه هر دو را و شود بپوش بودن کلمات و بنا بر این شود و وعدة آتش  
 بر آن بالخصوص بر ما معلوم است بپوش اینها از باب تخصیص است از باب  
 علم

عدم اطلاع با موضوع العباد و نار بر آن در قرآن و از جهت کلمات  
 مکلفی بصورت کلمات بپوش از آنکه بعد از استقناع و سمع در او که شریعت  
 ثابت نمیشود بپوش بودن آنها است و میشود بپوش اینها که بنای تالیف اینها و خبره  
 بر آن است بپوش کلمات که آن کلمات بپوش نیست است آنست که نفسی و شهادت که از آن  
 شریعت در قرآن کلمات ظاهر است که این حکم اختصاص دارد بپوش کلمات  
 است و در بدو و قطعی و در آن کلمات است که در شهادت کلمات است که در شهادت  
 از کلمات است که در کلمات و این نیز است که از کلمات است که در شهادت  
 از زنا و عباد و آنست که اخبار صحیح و دلالت دارد بر اینکه در آن کلمات است که در  
 موضوع العباد و نار بر آن در قرآن بر ما معلوم است بپوش کلمات که در شهادت  
 در شریعت و در آن کلمات است که در کلمات است که در شهادت کلمات است که در شهادت  
 از شریعت که در کلمات است که در کلمات است که در شهادت کلمات است که در شهادت  
 و در آن کلمات است که در کلمات است که در کلمات است که در شهادت کلمات است که در شهادت  
 از اول جمع کردن میان مردان و زنان بکار است و از آن جمع کردن میان  
 مردان و زنان خود است که در کلمات است که در کلمات است که در شهادت کلمات است که در شهادت  
 اینک از است که در کلمات است که در کلمات است که در شهادت کلمات است که در شهادت  
 که در کلمات است که در کلمات است که در کلمات است که در شهادت کلمات است که در شهادت



حصان به اشکال از کبار است ایامی بود از عذر نه او نه و نوبه بودن  
 از رحمت او و اخبار صحیح دلالت دارد بر این که این و فعل از کباران کبره  
 اند ۱۲ غضب است جعفر از علمای آنرا از کبار شمرده اند و اخبار بر ذم آن  
 بسیار است و بنظر فقیر اگر چه بخود اموال مسلمانان با جبار و عدوان  
 باشد به اشکال این غضب است کبار است بلکه ظاهر است که ظلم ظاهر از کبار است  
 اگر چه ظلمی که در مشن از مسلمانان بدو حق اگر چه عدوان است بلکه  
 سخاوت حق باشد چنانچه از آن شخص صحت ثابت شده که از کبار است شرف  
 در بود و خود آن غضب است اشکال از کبار است و آنچه از این قبیل است که فنی  
 می طیر بر بیخ خود یا این آن به ظاهر است که این غضب است کبار است و امر  
 احتیاط واضح است ۱۳ انبیه است یعنی سخی جعفر که در بعضی از علمای این را  
 از کبار شمرده اند و این قول از حوط است که بر حق است که بنمونه از کبار  
 نیست ۱۴ ایامی قاجار است یعنی قسم خوردن بخلاف حق و درستی که مراد  
 از این قسم خوردن در نزد حاکم باشد و در مقام مراغه بخلاف حق ۱۵  
 قطعه در است و ظاهر است که در رسم و عدم و قطع رجوع بعرف باید کرد  
 ۱۶ خیانت کردن در دین و کبر است و ظاهر است که این خیانت به اشکال  
 از کبار است قرآن مجید و اخبار معتبره برین دلالت دارد که خوردن مال

بنیم است از روی ظلم و حق نیست در یک میان قلیل و کثیر اما کثرت شهادت است  
 چنانچه اخبار معتبره بر آن دلالت دارد و ظاهر است که مراد از آن کثرت شهادت است  
 در مقامیکه ادای آن واجب است چنانچه در کتاب شهادت معنی است ۱۸ از دین  
 مسلمانان بغیر موقوفه در ریخ گفتی است مخصوص بر خدا و رسول ۱۹ در بود که  
 بر خدا و رسول از کبار است اشکال است و در کبره بودن سایر دین و خدا از کبار  
 اشکال است و لیک دلیل آن خالی از حق نیست و حدیثی است بعد از شهادت احتیاط  
 نیز در این است اگر کون نظام است چنانچه بفرمان اخبار معتبره بر آن دلالت  
 دارد آیه شریفه صریح است در العبادات بر آن و لیک در مراد از آن اشکال  
 عظیم است آنچه بنظر ما صریح بعد از نامزد و اوله شریفه چنانچه در کتاب متابعت  
 از دلائل القیاس بیان کرده ایم است که زکات بر ظالم که منه اعنت است  
 که احتیاج شود به این در امور و در قضای مباح و کفایت رفق  
 و نفرت و حمایت و کون این آن نمایند درین مقاصد و حاجات و التقا  
 کنند درین امر بسوی خدا و انرا و خالق و رازق و قاضی مویج معتمدند  
 و مالک امور است در این باشد بافعالی و اعمالی و معروض ظلم و ریختن دلالت  
 این آن سخی که پیش میسر میشوند و در و فیکر است این آن کاسرند  
 و مخزون میشوند در و فیکر که نقصان بر این آن حاصل شود و این آن صاحب

و لیک  
 دلالت















آن شخص معنی واضح کردن شد در ادبی است بنفصا که در معنی  
 مبین است **۱۰** این که آن معنی شبیه با هم که در معنی بعد از  
 کور با لک یا نحو ای از عیوب در بنویسند تا از آن عیب که در او کبر  
 ای اسم بنفصا که در معنی ذکر کردیم شطحی که در علم و بیان غلطی  
 و قطع کردن دلالت و بر این فرض و آرای این است که این شطحی با آن  
 بر اشکال بلکه جائز است بعضی از علمای در علم دینی از فقه و نحو آن با علم  
 دیگر استقصی بعضی از علمای است بر بعضی دیگر این جائز است **۱۱** جمله اشکال  
 و هم چنین است تقصیر بعضی از ارباب ضاعت بر بعضی دیگر از آن است که اگر  
 حدی که باقی اشتباه میشود در الفاظ با نحو آن که موجب عیب یا تغییر در  
 شعر عام طبع شوند جز با نحو آن نمیشود که در حضور حکم بصورت شهادت  
 در حضور نا حل و عیب او که آن نوشته نمایند یا اینکه مستلزم عیب است قطعا  
**۱۲** بعضی گفته اند که اگر در نفسی طبع باشد بر مصیبت کسی نمیشود که حضور  
 حکم بصورت شهادت در حضور نا حل و عیب او که آن نوشته در میان خود  
 اقرار کند نمایند بدون اینکه کسی دیگر بشنود و این حکم خالی از اشکال است  
 مسلمات احتیاط اولی است **۱۳** جائز است که موضوع را عیب کند از جهت دفع  
 ضرر از او مثل آنکه امام جعفر علیه السلام ندانست که در راه رود در میان مردم  
 نایافته

نایافته

نایافته مخالفی او را از خصایص آن جناب ندانست و این سبب  
 او را از آنست نمایند اینست مجلی است ثبوت عیب در آنها و در معنی  
 منه تفصیل است که در هدایت الانام ذکر کردیم البته در کشف است رجوع ای  
 و که موقوفه که واقع شده است و این را عیب نیست احتیاط در اینجا پسندیده  
 نیست **۱۹** استماعی که در آن آلات لهوات مثل عود و طنبور و چنگ و تنبکی  
 در نحو این از آلات که معروف است در میان ارباب لهو اشکال و غیره است  
 استعمال آن نیست و در کبر و بدون این اشکال است و لیک در این  
 که از کبر و چنگ استعمال آن حرمت است که شوش دادن با آن نیز حرمت  
 و ظاهر اینست که این استعمال از کبر است و ظاهر اینست که این حکم مستثنی  
 استعمال در در علمای دندان چنانچه مشهور است و احتیاط اینست که در خالی  
 از حلقه های که جود و شوش قرار میدهد و احتیاط اینست که استعمال آن است مسلم  
**۲۰** کباری که در بنزد و بیشتر نسخ و غیره از آلات فخارت شهرت دارند  
 این نیست و ظاهر و شهرت اینست که از کبر است و موجب فحش در شهرت  
 و فخر نیست در حکم مذکور میان اینکه مقصود از بازی کردن محض لهو و  
 الله از شهرت با غرض تحصیل خرافت و مهارت باشد یا مقصود تحصیل کمال و کمال  
 نقاد برای فعل حرام و اگر کبار و خواهر بود با شوق و حریص و طلب است برای



در حرمت این دفعه خلاف اشکال نیست و در بودن آنها از کما تر خلاف است  
 اقوی اینست که از کما تر است <sup>۴۴</sup> حد و نفی شخصی موقوف است به اشکال در  
 در حرمت این دو امر نیست و در کما تر بودن آنها اشکال است و احتیاط در این  
 که باظهار این دو امر را ملحق کنیم با کما تر تا در مقام تحقیق حق و تفصیل  
 که در حد است الا نام ذکر کردیم البته باین رجوع شود از جهت توقف بر تحقیق  
 امر <sup>۴۵</sup> بگویم که در موقوف متعلق به حد این حد است که ذکر شد و کما تر است که  
 آن در کتاب مقرر است <sup>۴۶</sup> بر اجماع غایب است <sup>۴۷</sup> نفی است که بر  
 کسی حلال باشد و در این حد است که اظهار عشق در برابر زنی و حصول  
 باین زن و اظهار کینه و جد و غش طرا از ذکر محاسن و شمایل آن زن و بیجا  
 کردن صحنه زنا نیست و در حرمت ذکر کرده بودن آن تفصیل است که در حد است  
 الا نام مقرر است <sup>۴۸</sup> صراحت کردن بر کما تر صغیر است جماعتی از کما تر  
 شمرده اند باین آن آنکه میاید کما تر <sup>۴۹</sup> دیگر است که از قرآن مجید  
 ناز بر یکدیگر از آنها مخصوص شده و در اینجا مذکور شده چنانکه از کما تر مذکور  
 حفظ فاعده که در حد است ذکر شد سیم از آن امور موقوف علیها باین  
 سه چیز است که متعلق است به حد است و ذکر آنها علی سبیل الاجمال اینها  
 عود کردن حد است به نوبه بد اگر آن کما تر که آنرا ذکر شد و سبب

فصل

فصل آن حد است زنا شد غیر فقه است به اشکال حد است بر سبب و در نوبه  
 و احتیاج به تحقیق امر دیگر شد حد است و نحوه آن بعد از نوبه ذکر کردیم  
 موقوف به با دانی حق الله تعالی است از جهت اینکه آن کما تر بعد از  
 ترک عاز یا کل یا نیم است چنانچه فقط کما تر است تحقیق نوبه بلکه  
 لازم است که این حق دان شود و ظاهر است که مجرد اظهار کما تر نیست  
 حکم بعد حد است بلکه شرط است در اینجا که حق دانسته باشد باینکه این شخصی  
 در دعوی نوبه صادق است و در فقه این مطلق حاصل حکم میشود  
 حد است و خواه فادری باشد بر تحصیل علم بصرف او یا نه و اختیار کردن  
 این شخصی را در مدتی که باین مطلق حاصل شود بعد حد است شرط است  
 در حکم بعد از آن بلکه مطلق کما تر است خواه باین اختیار حاصل شود یا نه دیگر  
 و اگر آن کما تر فقهی باشد در حد حد است بجز در نوبه از آن خلاص است و اگر  
 در نوبه فقهی است که اگر بعد حد اول بشود فقه از او صادر شود که موجب  
 زوال حد است او شود عدد در حد حد است او باینکه نوبه بکند و احلال کند  
 باینکه که بر بی حالت منتهی باشد و بعد و یک احوط اینست که اعتبار  
 عدد و عمل صالح از ذکر و هیچ و نحوه آن شود و لازم است در حد حد است  
 به نوبه که چنانچه او از خوف حد باشد پس اگر ندامت او این جهت باشد

که به اعتبار ظهور رفق او مردم از او نفرت کردند و دفع او از دلمها  
 بیرون رفت و توبه میکنند تا اعتبار او در میان کسی موجود و دنیای او کلاه  
 نشود و اعتباری بای تو نیست و این شخصی نفس خود به لب ۳ در بیان  
 حکم گناهان صغیره است مراد از صغیره علی الاظهر و اشهر آن گناه که در عده است  
 بر آن مخصوص در قرآن مجید شده باشد و حق نیست که صدور گناه صغیره  
 باعث نوال عدالت نمیشود پس شرط نیست در تحقق عدالت اجتناب از  
 جمیع گناهان بجز مشهور است و لیک اگر اصرار شود بر صغیره در تکالیف عدالت  
 زیاده نشود چنانچه بار کتاب کبره را می بینید و در فقهی سراسر از اصرار  
 بر صغیره که قانع عدالت است با تفاوت اختلاف عظیم و اقوال بسیار است  
 آنچه نظر فایز برسد این است که بسیار بی آوردن گناهان در دفعی که مقام  
 آن معصیت نشود بظرف او آید بای معذرت فعل او در بیوقوفی پس از ترک گناه  
 اصرار بر صغیره و قانع بر عدالت است خواه از تنگی باشد خواه از انواع  
 مختلفه خواه ای کثرت یا تخلف عزم بر عود باشد یا نه ولیک توبه بخلل  
 نشود و هم چنین است اگر فعل صغیره و اگر بشود اگر صغیره و صغیره از وادار  
 نباشد نه غالب نه دائم قانع عدالت نیست اگر چه توبه مستحق نشود و هم چنین  
 اگر صغیره از وادار نشود با عدم ظهور عزم بر عود یا توبه بخلل طریقی و اگر صغیره

در قضا

از و تکرار صادر شود و عزم بر اعاده متخلل نشود بلکه ای تکرار بی باب الحاقاف  
 باشد پس اگر سجده دوام با اغلب رسد داخل در اصرار است و اگر از صغیره  
 صادر شود و عازم بر عود آن باشد ظاهر در نزد فقهای است که ای و داخل اصرار  
 و قانع عدالت نیست بلکه اگر با عزم بر عود صغیره مکرر از و صادر شود و اگر اصرار  
 بر آن صدق میکند در عرف و بیوقوف قانع عدالت است و گاه هر صدق میکند  
 در بیوقوف قانع عدالت است با تفاوت و آنچه علم با حکامه ۳ در بیان حکم  
 مردت است بداند که کثیر از علی مردت را بجز عدالت نیست و آنچه اندک گفته اند  
 که با سقا مردت عدالت منتفی شود و تفسیر کرده اند مردی فقط نفس خود  
 از غیر پاک که عیب است در میان مردم و باعث خنالت آن و نفرت عامه است  
 میشود از آن مثال اینکه فقیه لایق مشکریان پوشیده و نامر لایق حال این پوشیده  
 و مشر حرز در برابر او و جماعه نمی و بول کردن در راه و زو فیکه مردم  
 از آن عبور میکنند و بوسه دادن زن خود را در میان مردم و امثال این  
 این سخن در نزد فقهای خلاف تحقیق است و حق این است که اعتبار مرد در شرط  
 نیست در تحقق عدالت و قبول از شهادت و حجت عامت و خوان بجهت  
 مختار جماعتی از فقه و متاخرین و آنچه از باب قول اولی که کرده اند متکلم است  
 بنظر فقهای جهاد عده به که ذکر آنها در دلائل العباد و روحیه مسبو و مفصل و انقض



و مجمل از آنرا در هدایت الانام ایراد نمودیم بآن مراجع نمود و بالجمله مررت  
 بآن معترضین که در غیر نیت وجود آن در صحت امور شرعی که معتقدند  
 عدالت در آن است نه نیت که عدالت امام شرط است برای صحت اقتضای او  
 چنانچه در سنت و لایزال اشکال در این است که آیا شرط عدالت و افضلیت باطل است  
 و بنا بر اول آیه شرط صحت نماز امام نیز نیت یا نه مسئله در غایت غموظ و  
 اشکال است تحقیق و تفصیل آنرا در دلائل العباد و خلاصه فتاوی آنرا با جملة  
 از اشکالات در هدایت الانام ذکر کردیم و آنچه ذکر آن مناسب این وجه نیست  
 این است که حق در مسئله بنظر فائز قاهر این است که شرط عدالت و افضلیت است  
 برای صحت اقتضای آن عدالت ظاهر به و نه واقعیه از برای صحت امامت  
 امام است نماز او بنا بر این اگر ماموم که نشی کند و امام را عادل بشناسد  
 بخوی که تکلیف او است لیک امام خود را مانع کند و با انجیل امامت کند  
 نماز ماموم که بافتد و واقع شریعت است بلکه از برای او خواب نماز عین  
 ثابت است و برای او کنا هر در اطمینان نیت و بنظر عدالت امام است عدالت  
 معتبر و ضرورت و شهادت و سخنان چنان اشکال و احتمالات در آنها  
 جاری نیست این است که کلام در مسئله عدالت که مجمل است از تفصیل که در هدایت  
 بیت الانام مبطور است و آن خلاصه است از فتاوی و مفاسد که در دلائل العباد  
 باقی است

با احتیاج تام و استدلال کامل مذکور و مبحث است و ای حیدر از خلاصه اگر  
 اگر چه مطلق و مبسوط است بملاحظه وضع این وجه و لیک این جهت که  
 احتیاج عامه تکلیفی به معرفت این مسئله جاریه از ذکر این مقدار از  
 مقاصد متعلقه به بشر که گشت نبود آن اگر بنا شد و تفریق نیت  
 اهل ایمان از این مهر و گردند مسئله از شرایط امام طهارت مولد است  
 باین معنی که علم زاده نباشد و از زمان متولد نشود پس اگر امام ملام زاده باشد  
 به اشکال و خلاف اقتضای او و صحیح نیست که علم زاده نباشد و اگر نه که نباشد  
 در طهارت مولد و اقوالی است که اقتضا به صحیح است چنانکه اگر علم دارد  
 بطهارت مولد او به اشکال اقتضا به و صحیح است پس شرط صحت اقتضای  
 ای است که علم زاده نباشد که امام زمان زاده است خواهد علم زاده نباشد یا نه که حلال  
 زاده است یا نه که در آن مسئله از شرایط امام که شرط امامت است  
 نسبت بطایفه مخصوصه چند چیز اولی باین نیت است از استناد به نبشینه  
 اقتضا که کند باین معنی که اگر از برای حدیثی از مرصوص و سخنان که تکلیف  
 او بسبب آن حد را بر این است که نبشینه نماز که از وجوب نیت از برای کسی که صاحب این  
 حد نبشینه و تکلیف او ای است که استناد به نماز که از او اقتضا کند خواهد  
 استاده نماز که از او باین قبیل امام نبشینه و نبشینه نماز که از او پس شرط است



در صحت افتد نماید که امام او قائم باشد پس اگر بقاعده افتد کند عازو  
 شده خواهد بود و افتد از قاعده بقاعده پس اگر آن صحیح است و ضرر ندارد  
 و هم چنین است افتد از قاعده بقایم چه این نیز صحیح است و در و مثل افتد از  
 قاعده بقاعده است افتد از قاعده مستلف و مصطلح چه این نیز صحیح است و افتد از  
 مستلف و مصطلح بقاعده صحیح است و یا بحد که یک کفایت این است که در  
 مرتبه نماز گذارد و من تواند امامت کند از برای همانند خود و کسی که در مرتبه  
 ادون است و جایز نیست امامت او از برای کسی که در مرتبه اعلی است و هم  
 جایز نیست که نماز را افتد او کند تا بر و مراد از امر کسی است که همه با سوره با  
 احوال آنها را که هر مرتبه افتد با صفت لازم باشد بر وجه صحیح نتواند  
 او کند و نتواند حق از برای است بهر مرتبه که از مرتبه افتد و مراد از  
 نماز آن است که تمام همه و سوره را بر وجه صحیح نتواند از نماید چنین  
 کسی نمیتواند با مرتبه کور افتد از نماید اگر چه مستحق شریعت دیگر باشد و باطل  
 مفروض منافای نیست چه میشود که از رو تفصیر بینه مثل جعل در  
 او این تکلیف با تحقق طلب علم که لازم است بر او پس ممکن است جمع  
 میان این جهل و عدم التمسع علیه و جایز است که امر امامت کند از برای  
 امر دیگر با مبادات این در شخص مجهول یا اینکه نقصان حاصل شود از مرتبه

بشرطیکه هر دو عاقل باشند از تعلیم از جهت تنگی وقت و سبب آن و نتواند که  
 افتد از کند شخصی نماز که صلاحیت امامت داشته باشد یا شخصی که از است  
 او آنکه باشد از قرائت این دو تقریبی هرگاه دو نفر جدا جدا باشند و سوره  
 را بگویند و در تحصیل تفصیل نگردند و نمیشوند که از جهت تنگی وقت یا سبب آن  
 که سوره را تعلیم گیرند و ممکن نیست این را که افتد از کند شخصی تمام همه  
 و سوره را بگوید با تمام همه و بعضی از سوره را بگوید جایز است برای یکی  
 از این دو نفر که با استماع شریعت امامت کند از برای دیگری و بقیه  
 از فتوای مذکور به صور بسیار است که احکام آنها در هدایت الامام مذکور  
 است و اگر امام قادر است بر قرائت واجب در فرضی بومی و دیگر عاقل است  
 از ادای او کار واجب کلاً با بعضی احوط ترک افتد از با و است مطلقاً  
 کسیکه نمیکنند در قرائت جایز نیست از برای او که امامت کند از برای  
 کسیکه نمیکنند در قرائت خواه از حق نماز باشد بر اصلاح و تصحیح  
 لحظی خود یا نه و خواه لحظی بجهت تغییر معنی شود یا نه پس کسیکه نا اطمینان  
 را ختم دهد یا یم بسم الله را ختم دهد یا مضمون نمیتواند که امامت کسی کند  
 اینها را صحیح مخرجند بلکه در صورتیکه لایق ظهور است بر اصلاح لحظی  
 خود و با اینحال اصلاح را ترک نماید و نماز گذارد نمازشی باشد است



اقتضا بر سر نهاده بفرموده جایز نیست و اگر لایحی عاقل باشد از تعلیم و صلاح  
 لایحی خود جایز نیست که امامت کند از برای لایحی دیگر که او نیز عاقل نیست از  
 اصلاح لایحی خود بشرطی که موضع لایحی ایشان متحد باشد و لایحی امام شیعی از  
 لایحی مأموم باشد و افتد از ایشان کسی که لایحی نیست ممکن نیست و احکام  
 صوری که از تقدیر گرفته و حاصل میشود در هر بیت الامام که در است  
 در وقت حاجت بآن رجوع شود و مراد از لایحی در پی مقام ایست  
 که تغییر نکند خود و اختلاف صرف باشد بهیچ وجه با صفت لازم و داخل نیست  
 در امر بودن که نه که در نه چهارم جایز نیست از برای کسی که در زبان او افتی  
 که نمی تواند در قرأت را بر وجه صحیح ادا کند که امامت کند از برای کسی که  
 سالم است از بی آفت و فکرت است بر قرأت صحیح پس کسی که از جهت آفت  
 زبان دارا لام بگوید و شیعی رسی گوید یا شیعی نمی تواند امامت کند  
 از برای کسی که سالم است از برای اشکال و خلاف در اینجا نیست و جایز نیست  
 از برای موقوف الف که امامت کند از برای مثل خود بشرطی که موضع  
 غلط است نه و غلط امام زیاد تر از غلط مأموم باشد و افتد اگر در  
 یکی که سالم است از بی آفت و فکرت است و صحیح است ممکن نیست و سایر فروع  
 این مسئله در کتاب مذکور است پس بآن رجوع شود و پنجم جایز نیست

که لایحی

که لایحی امامت کند از برای فارسی اشکال و خلاف و لایحی که از برای مثل خود  
 امامت کند در و نیز عاقل باشد از افتد اگر در بقا نیست جایز نیست  
 که زن امامت کند از برای مردان پیشتر است و صحت افتد اگر در امام مرد باشد  
 و اظهر و شهرای است که زن میتواند از برای زن امامت کند در فرایض و غیره  
 با استیجاب یا پیشتر است و لایحی و احوط ترک این افتد اگر در اینجا  
 امور است که بعضی از علما آنها را از بی نوع از شر بطور نهاده اعلی این  
 باب و به فالرشه باینکه جایز نیست که حاضر افتد کند با خبری امامت  
 از برای اصل علم حاضر جایز نیست و از برای خبری است معظم علم افتد  
 که افتد حاضر بمسافر جایز نیست و صد و فانی فالرشه ند باینکه افتد اگر در  
 حاضر جایز نیست پس حاضر نمی تواند امامت کند از برای مسافر و مشهور در  
 میان اصحاب جواز این افتد اگر است افور در نزد فقیر در پی و در صورت  
 جواز افتد است اشکال و شمس طیلک فخر نه ضعیف است امامت  
 کردن صاحب عیبه یا بر بی است از برای کسی که سالم است از بی دو عیب است مسلم  
 در غایت اشکال است احوط این است که این دو نفر امامت نکنند اصلا  
 خواه از برای مثل خود باشد یا از برای سالم از بی عیب اگر چه قول  
 بجواز امامت یکی از بی درنا از برای مثل خود خالی از قوت نیست

که لایحی

عاشق طوس که حدیث عمر او جاری شد نمی تواند امامت کند مگر از برای مثل خود و  
جماعت گفته اند که امامت از جایز نیست مطلق و مشهور میان متأخرین بخوار امامت  
اورست مطلقا با کرامت افور در نزد فقیر این است که اگر این محدوده نوبت کرد  
بجو یک محکوم است بعد از آنکه شریعت عام نتواند از برای مثل خود امامت کند و اول  
در امامت او از برای غیر همانند خود رعایت قول بحکم نیست پس جایز نیست  
این امامت بعضی گفته اند که جایز نیست از برای اعلی که گفته اند که امامت  
کردن و جمع گفته اند که جایز نیست با کرامت افور در نزد فقیر این است که اگر  
در غرض نکردن تقییر ننمود جایز است از برای او امامت و بلکه مکروه است  
و اگر این ترک از برای یک در دین و تقییر است امامت کردن او جایز نیست  
امامت اعراض است از برای مایه بر این شیخ در کتب خود قائل شده منق و مشهور  
جواز این است با کرامت درین تفصیل است که در هدایت الامام ذکر کرده ایم  
بابت رجوع شود سید نصر قائل شده بلکه جایز است امامت کردن نیم  
از برای یک با وضو میباشد و مشهور میان علما جواز این است است  
با کرامت افور در نزد فقیر این قول است پس جایز است از برای کسی که  
با وضو است با غسل که افتد او کند با امر که با نیم است و لیکن شیخ  
طوسی ره فرمود که کسیکه مفید است نمی تواند از برای کسی که رکن است  
امامت کند

امامت کند و کسیکه صاحب فایز است نمی تواند امامت کند از برای صحیح و ظاهر  
جماعت که است امامت صاحب فایز است حق در نزد فقیر این است که اگر مفید  
و صاحب فایز فایز نیست که جمیع افعال نماز را بر وجه صحیح بجا آرند و بطریق  
افور ترک افتد کردن باین است و اگر فایز بر آن جایز است امامت  
کردن این مطلقا با کرامت است و شیخ طوسی فرمود که جایز است که بگوید  
امامت کند از برای امر او را بر امر او خود می تواند امامت کند و جمع گفته اند  
که جایز است امامت ننهد مطلقا و حق در نزد فقیر این قول است و لیکن این است  
که از برای غیر مولا خود امامت نکند و جنایات نیز درین است و از برای شیخ است  
افتد او نماز جماعت که شریعت است که صفات احوال امام نیست بلکه خارج از  
این است چند چیز است اول این است که شریعت است در حدیث افتد او که ماموم ملحق نشود  
با امام در او رکعت که قیام است پس از آن ماموم که امام سر از رکوع بر دارند  
پس اگر ملحق نشود با امام و در حقیقت بلند کردن امام سر از رکوع با در حالت قیام  
قیام بعد از آن با در حالت سجود با سواقی که نیست که افتد او کند و کثیره الا  
علم بگوید و در یکی از این حالات با امام ملحق نشود این افتد او باطل است و نماز  
ماموم صحیح نیست پس محقق الحاق رکعت اول است تا آنکه رکوع بقیع که در هدایت



مبتنی بر دور و نزدیک مأموم ملحق شود با امام در جزئی از اجزای این ممتد و محدود  
افتد او صحیح است بالاتفاق ظاهر اگر این الحاق پیش از رکوع باشد و حال الظاهر  
الاشهر اگر این الحاق در حالت رکوع باشد و اگر الحاق پیش از انقضاء این امور  
محدود است این افتد و باطل است و دیگر شرط این است که جسم حایلی باشد که  
مانع شود از امتداد که در مأموم مأموم را در همه احوال نماز را از امتداد  
کردن مأموم دیگر که افتد او بر وجه صحیح شرط و بعبارة دیگر شرط  
انتفاء حایلی که مانع باشد از امتداد کردن مأموم امام را یا کسی که مینداید و شرط  
بالبطلان پیش از شرط انتفاء حایل میان امام و صف اول امام را بیند و میان  
صف اول و صف ثانیه و صف ثالث تا صف ثالث ده که در صف ثانیه را که امتداد  
میکند صف اول را که امام را امتداد میکند و همچنین نسبت به حاکم نسبت به سایر صفوف  
بنابر آنکه میان امام و صف اول حایلی باشد که مانع شود از امتداد صف اول  
امام را و صف اول باطل است و همچنین نسبت به نماز هر کسی در پیش سر این صف  
میباشند چه نماز ایشان نیز نسبت به غیر طایفه است و امام ممکن است که میان صف اول  
و صف ثانیه حایلی باشد که مانع باشد از امتداد صف اول با امام را و نماز  
صف ثانیه باطل است و همچنین نسبت به نماز هر کسی در پیش سر صف ثانیه و غیر طایفه

در شرح و تفسیر حدیث علم و شرف

امام را کسی که امام را می بیند و همچنین نسبت به حاکم بر صفوف و همچنین  
هر کسی در پیش سر حایلی باشد که مانع است از امتداد اگر حیلوت نسبت به جمع  
باشد و اگر حیلوت نسبت به بعضی باشد نماز آن مانع است و آنرا که حیلوت  
نسبت به آن نسبت نماز آن صحیح است اگر مانع از حاکم و دیگر باشد  
مثلاً آنکه صف دوم نسبت به حاکم بر بلند باشد که امام را بیند یا کسی در وقت  
نسبت در حاکم میان دیوار و دیوار به حاکم و نسوان از امام حایل **حاصل**  
**مقام** این است که اگر مأموم می بیند امام را یا مأموم را که امام را می بیند بواسطه  
بالبطلان واسطه نماز او صحیح است و شرط این است که آن کسی که او را می بیند از امام یا مأموم که در  
پیش رو او باشد بلکه اگر در پیش او یا پس از او باشد کافی است و در وقتیکه این شرط  
حاصل شد نماز او صحیح است که مانع از راه دیگر نباشد و اگر این شرط متحقق  
نشد نماز او باطل خواهد بود و از برای شرط فروع و تفصیل که مستنبط است  
جمعا از احادیثی که از آنها در هدایت الامام ذکر کردیم بآن رجوع شود  
بدانکه تا یک نسبت دور و نسوان از امور که مانع از امتداد می شوند  
و در عرفان را جسم نمی گویند و داخل حایل نیستند و افتد او که در  
نار یک نسبت صحیح است یا اینکه در کائنات افتد او که با کسی که در چشم دارد

در شرح و تفسیر حدیث علم و شرف

بالفقدان از ارض و در بلند و پستی بنده بسیار اتفاق افتد و ظاهر اینست  
 که ارتفاع بام از زمینی بعد از نظر نسبت که در جهت برکت افتد و پستی بام  
 و اگر موقوف بام بلند تر باشد از موقوف مأموم پس اگر این بلند از جهت پستی  
 مثل و کان و بام و نحو آن نه از جهت استخفاف ارضی افور و انحطاط و اینست  
 که افتد و با وجود این صورت صحیح نیست و مراد نظر مطلق ارتفاع نیست که  
 قلیل باشد چه ارتفاع قلیل و غیر نسبت بلکه آنچه منفرست علویست معنی که در  
 این حرف گویند که بام بلند تر از مأموم باشد و نسبت پس اگر علوی معتدله نسبت  
 و با آن در عرف نگویند که موقوف بام است از موضع مأموم افتد و درین  
 صورت صحیح است و ظاهر اینست که مقدار یکو موجب فقر نیست و انحطاط است  
 که ازین حد تجاوز نکند و اگر ارتفاع موضع بام از جهت استخفاف ارضی  
 باشد و ارتفاع آن بلند تر باشد که زمینی پستی باشد غیر فاجایرت که بام بر  
 موضع اعلی باشد و مأموم بر موضع اخفضی مطلقا و ظاهر اینست که علوی  
 و فقر که مانع است از صحت افتد از آنست که از بنا و جرائق و منع معتدله نسبت  
 بموقوف بام و مأموم نسبت نه نسبت بموضع معتدله آن چنانست که  
 در صحت جماعت است که مأموم و در بنا از بام بدو در معتدله در و فقر و فقر

بالفقدان از ارض و در بلند و پستی صحیح است و درین مقامات حاصل می  
 جویند بل آنکه جایگزین که وجود آن غرض است آن وجهیست که مانع شود از  
 امام باشد و در جمیع حالات نماز در آن بایستی که با وجود آن در هیچ  
 حال از احوال نماز متوقف نیامد و در کوع و سجود و نحو آن مانع معتدله متحقق  
 نشود پس اگر آن عامل منعی کند از تحقق آن مانع است و در بعضی از احوال  
 نماز در آن بعضی دیگر مثل آنکه جایز است که مانع شود از نماز بام و امام در  
 حالت سجود نشود و مانع از نماز بام نشود و در حالت قیام بلکه با وجود  
 آن مأموم بر بلند بام را درین حالت و در بعضی جایز نیست و در نماز  
 مأموم با وجود آن صحیح است بل آنکه بایستی که مخصوص است بافتد از کمردن  
 مردان پس اگر زن افتد از کمردن بر پشت و نسبت در صحت افتد و او استقامت  
 حایل بلکه با وجود حایل افتد از صحیح است که بر انحطاط ترک آنست مسلم  
 از شرط اینست که موقوف بام بلند تر از موقوف مأموم باشد بلکه مساوی  
 باشد یا موقوف او پست تر باشد از آن پس اگر مأموم بر بالا باشد چه و امام  
 در صحت هر این افتد از صحیح خواهد بود و بلند می موضع مأموم بر افتد و این  
 صحیح است و غیر نسبت در آن میان آنکه آن بلند می از بنا باشد با جهت اختلاف



متصله درین میان بکشیم و اگر صفوف متصله درین میان بشود و در نشود مأموم از  
امام به دور افتد بر حسب این صفو خطی و در میان نیست بخارج جماعت اگر چه  
بسیار باشد پس اگر اقتضا کند با مأموم صفی و صفی و صفوف متصله بغير  
از آنها بغير از آن بشود نیست در اینکه آن مأموم بلکه در صفی ام واقع  
نست و در او از امام بسیار است و لیک چون منشا آن تحلل صفوف متصله  
موجب فراقه انگاشته و در تجدید این به اشکال و خلالت  
اظهار و اشعار این است که در تجدید آن رجوع بغير بینه پس  
اگر دور بسیار و مفراطت درین وقت اقتضا بخارج نیست  
چه درین وقت در عرف میگویند که او حرکت از امام و اگر بسیار  
نیست ضرر ندارد چه در عرف میگویند که او از امام دور است و لیک  
اصطلاح و اقتضای این حرکت در مسجده مأموم از موقوف نام  
پیش از محله اشتاد انان در حالت سجده نشسته و او  
ازین این حرکت که اعتبار این بعد میسر شود موقوف شود و اگر میان  
مأموم و امام با مأموم واسطه است باید بعد این مأموم را از مأموم منوط  
نکند که در حال پس اگر بسیار و مفراطت ضرر دارد و اگر چنین نیست ضرر

نادر

نادر و در وقتیکه بعد از نیت سفر از مأمومین حاصل شود  
نهار او و ک نیز که میفرزند از او فاصله است باید دانست که قدرت با م  
با مأموم قریب با و که چست صحت اقتضا میشود و اقسام است از این که  
این قریب است چیرت روی باشد یا یک از دو جانب این شخص این چنین و  
بسیار چنانچه پوشیده است پس اینکه اگر کمتر از بر افتد از فایده لازم نیست  
که آنکه نزدیک است با مأموم اولی بگویم و پس از آن کسی که نزدیک است بگویم و دوم  
چنینی بگویم تا آخر رسد بلکه جایز است که آن کسی که دور است از امام به بعد  
مفراط اولی بگویم و بعد از کسی که واسطه است بگویم و پس رعایت ترتیب  
نادر لازم نیست اگر چه اصطلاح است بجهت شرط است در صحت اقتضا اگر مأموم  
مقدم نشود بر امام در ایستادن پس اگر مأموم مقدم نشود بر امام در ایستادن  
خارج مأموم فاصله است خود مقدم بای میگوید که مأموم در پیش باشد و امام  
در خلف او و خواه بای میگوید که مأموم در پهلو باشد و لیک موقوف او مقدم  
باشد بر موقوف امام اگر چه فلیل باشد در همه این صور خارج مأموم فاصله است و  
نیست در اینجا میان واحد و مقدم دوم و وزن و میان اینکه این مقدم را بگویم  
خارج باشد یا در وسط آن و ظاهر این است که در مقدم و تا آخر باید رجوع بجهت

و سندی از برای آنست که شرعاً ظاهر و آشکار است که شرط نیست در جماعت  
 جماعت که امام مقدم باشد بر مأموم در ایستادن بلکه بایستد و اینست که  
 نماز اینان صحیح است ولیک احوط اینست که امام مقدم باشد بر مأموم در ایستادن  
 اگر چه قبلی پیشتر شرط است در جماعت که این شخصی قصد کند اقتداء  
 را پس اگر قصد کند و عقب امام باشد و فراموش کند که در سایر فرائض  
 مأموم را بعد از آن نماز او کسرت خواهد بود این قدر از روی علم و عمد پیش از هر  
 چه جایز در حکم عالم است و اگر قصد کند مطلق جماعت را از اقتداء را باین معنی  
 که قصد کند که این نماز جماعت پیش بدو نایک قصد کند کسی مأموم بهم و فلان امام  
 امام در این صورت با انکار اقتداء در میان نیست بلکه ظاهر اینست که نماز او  
 کسرت است خواه اینکه کیفیت نماز منفرده نماز که از او با کیفیت جماعت پیشتر  
 شرط است در جماعت اقتداء اگر آن امام را که اقتداء را کند یعنی نماید پس اگر  
 نماز منفرده پیشتر بود و این شخصی ایستاده باشد و همه عادل باشند و این شخصی  
 قصد کند اقتداء را باین اشخاص را بدو و تعیین امام نماز او کسرت نیست و تعیین  
 لازم که هر چه معروف میشود و با هر بصری که مخصوص است به شخصی معینی مثل  
 اینکه قصد کند که اقتداء میکند باین شخصی عالم که موصوف است بصفات که او از ظاهر

بلد است و فرض شود که چنین موصوف منحصر بشخصی معینی و این مأموم نیز  
 این را بداند و کار برای کسی میشود که میداند که این شخصی خاص موصوف است  
 بصفات امام و جامع شرایط امام است و هم صفت او را میداند و قصد  
 میکند اقتداء را باین شخصی معینی را و از برای این شرط است که در جماعت که بدست  
 الا امام مطلق است در معرفت آنها و تفصیل سایر شرایط و فروع آنها باین  
 رجوع شود پیشتر شرط است در صحت نماز جماعت که اقتداء بیک امام عادل  
 معینی شود پس اگر در پیشتر در دو نفر ایستاده باشند و هر دو عادل و مستقیم باشند  
 امامت باشند و قصد کند اقتداء کردن به هر دو را با هم این اقتداء به اشکال بدل  
 بدل کند لازم نیست بر امام که قصد امامت کند تا نماز جماعت و اقتداء کردن  
 با و صحیح باشد پس اگر امام صاحب این قصد میباشد و با و اقتداء کنند این جماعت  
 صحیح است خواه اقتداء را باین نماز نماید و در وسط آن بیکدیگر بگویند که صحیح است  
 نماز جماعت با قصد امام عدم امامت را مثل اینکه از و خواستی کنند امامت  
 را و او قبول نکند و بقصد عدم امامت عدم داخل در نماز شود بعد از آن  
 قوم با و اقتداء نمایند این اقتداء صحیح است و با جمعی که امام موصوف است  
 بصفات امامت اقتداء کردن با و صحیح است خواه قصد امامت کنند یا نه خواه از



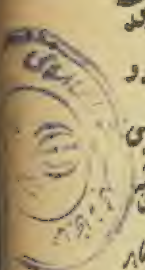






در افعال پس لازم نیست بر او که آنچه را که بر امام خوانده جان بفکری بدون  
 زیاده و نقصان پس اگر امام نیست از بعد بخواند مأموم میتواند همه بخواند  
 و بالعکس اگر امام در رکوع پنج کبر بخواند مأموم میتواند پنج صبح بخواند بدل  
 آن و اگر امام در ثنوت بخواند جایز است که بر او مأموم که در ثنوت  
 دیگر بخواند و هم چنین است حال در سایر افعال و از کار و ایجاب نیز است از هر امامی  
 موافقت و مخالفت و زیاده و نقصان در آنها واجب است لازم نیست مأموم  
 متابعت و موافقت و غیر تذکره الاوامر از کار واجب و مستحب یکجا بر همه  
 از برای او تقدم و مخالفت و در آنها و بلکه احتیاط بر این است که مأموم در  
 از کار و ایجاب داخل نشود مگر اینکه علم باطنی حاصل کند باینکه امام در آن داخل  
 شده پس متابعت در از کار و ایجاب نیز است احتیاط بر این است و رعایت این  
 احتیاط در از کار مستحب نیز خوب است باینکه عیث و سوره و اضطراب نفس  
 و تشویش خاطر نشود و الا ترک احتیاط اولی است چون متابعت در  
 افعال مطلقا در بعضی از افعال واجب است و لازم است باینکه این است که اگر مخالفت  
 آن شود عمد یا سهوا یا از او نه باشد و لیک در سکه تقصیر است که در حدیث  
 الا امام یا ضرر منقطع بمقام دیگر نه بآن رجوع شود و سیم ترک عمد و سهوا

در و رکعت اول از نماز خلفا در وجوب استجاب این ترک خلاف است و هر  
 قول مشهور است ظاهر احوط مراعات قول اول است و لیک قول ثانیه خالی از وجه  
 نیست پس ترک نیز استجاب است و احتیاط البته ترک نشود و در سکه تقصیر است  
 و بنا بر مختار اگر مأموم قرائت کند آن خوانده شده چیز استجاب خواهد بود و  
 اجزاء آن همان است که در محزون القلوبه کیفیم و اگر ترک قرائت کند این  
 ترک جهت مستحب است از برای مأموم که در این حالت پنج کبر مثل سبحان الله  
 و تحمید الله و این پنج از ائمه از مستحب است در حالت اختیار ترک قرائت و ظاهر  
 این است که از برای این پنج صورت مخصوص است و صدوق پنج گفتنی  
 کافی است در امشال و عالی این پنج در ایجاب از حال استغفار است که بعد  
 از تسبیح است و بعد گفته میشود و چنانچه بر مشاغل پوشیده است پس در صورت اختیار  
 ترک قرائت و غیر مستحب در حق مأموم ثابت است و در صورت اختیار قرائت  
 یک جز چهارم ترک قرائت در و رکعت اول از نماز جمعه و فارسیج در  
 وقتی قرائت امام یا همه او را بشنود چه بر مأموم واجب است که در این وقت  
 ترک نماید علی الاقوال پس ترک قرائت در این وقت از ایجاب واجب است و در حدیث  
 آنها هم از آن است خفی خوب که در و بطریق تقصیر و غیر تقصیر از بعضی میشود



باسماع قرأت امام باقر علیه السلام در کتب و تفسیر خود و اینست بر مأموم ترک  
واجب ترک جزو واجب است از برائت مأموم و ظاهر این اینست که بسبب سقوط قرائت  
مأموم و وجوب ترک آن بر او شنیدن قرائت با هم مأموم است از جمله بی حیثی  
که قرائت یعنی از حمد و سوره یا همه آن را می شنود و ترک قرائت بر مأموم  
واجب نشود طریقت در وجوب ترک آن سقوط شنیدن قرائت عام حمد و سوره  
را اگر چه بطریق همه شبیه بلکه شنیدن بعضی از آن با حمد و سوره بی کافی خواهد بود  
پس در طریقت در سقوط قرائت ایجاب کلی بلکه ایجاب جزئی کافی است و در  
واجب است ترک قرائت پس شنیدن قرائت امام غایب از جمله بی حیثی و واجب است بر  
مأموم انقطاع و اسماع قرائت یعنی سکوت کند و گوشت قرائت را در وقت قرائت  
امام را اگر چه بطریق همه شبیه بعد از طلب بشنود پس شنیدن بعد از طلب  
یا سکوت جزو واجب است در حق مأموم حیاتی که ترک قرائت جزو واجب است  
پس در اینجا دو جزو واجب خواهد بود و اگر مأموم از امام در شبیه بخونیکه  
قرائت امام را اگر چه بطریق همه شبیه نشنود اگر چه بعضی از حمد و سوره باشد  
حیاتی است از برائت قرائت حمد و سوره و ظاهر این اینست که قرائت در  
این وقت مستحب است نه واجب و قول محرم آن ضعیف است پس قرائت

217012

در صورت مفروضه از آنجاست که نماز مأموم حرام و جایز است  
از برای مأموم ترک قرائت و آنکه کفون بقرائت امام  
واجب است و بین مقام ترک قرائت بقصد آن و در وجه  
این ترک از برای نماز مأموم دو موضع قرائت خلا از برای  
نیت و لیک بقرائت مأموم صاحب دو نیت که ترک  
کفون قرائت است و بین وقت از جهت آنکه کفون  
یا قرائت امام با جواز آن جایز باشد مخصوص ملاحظه نمیکند  
این ترک اصولاً است چنانچه بر ما مرسوم است و نیت بدانکه  
مأموم در نماز چهار پیش از اشتغال امام بقرائت در وقت  
اول در عادت عالم است یا ظن آن بحسب اسباب عادی  
که قرائت امام با همه او را با تمام باقی یا آنچه مینماید یا اینکه  
یکچیز از این دو اصل اخذ نمیکند بقصد این ظن یا  
عالم باید قیاس نماید اگر اعتقاد بطلان واقع شد بخیر و اگر  
شد عمل نمیکند و اگر وضوح و اگر اعتقاد او خلاف واقع شد  
و خلاف آن و خلاف قرائت امام ظاهر شد بقرائت آن  
عقد ختم آنچه واقع شد عمل میکنند پس اگر مأموم در وقت



با همه امام را احلا بکشد و بعد از نماز و جوشد و کند و در وقت  
پس قرائت با همه را شنود لازم است که بر او ترک قرائت و رکعت  
و استماع و اگر مظنه در رکعت جمله شنود بنا بر ترک و استماع گذشت  
پس در خلاف قرائت ظاهر شود که خواهد قرائت با همه امام شنید  
می تواند قرائت کند یا بنا بر ترک گذارد و بکراهات و استماع  
در کار نیست بمانند که قل یحیی جازیه است از بر او نوحه خواند  
و عاقله بود و بصورتی فعل از قرائت امام و در محل وقت او خواند  
این دعا است و شایسته و ظاهر این است که جایز است خواندن این  
دعا و نماز و از قرائت امام و قرائت باشد یا نه پنجم از برای  
در وقت که جمیع از کار از وجه و مستحبه هر یک گوید و با هم باشند  
و این بر ما موم است که جمیع از کار از وقت گویند و جز از آنها را  
با هم نشنوند و این چهار وقت است واجب است بر سجد  
از برای امام چهار بار جمیع از کار و این استجاب و شنود و رکعت  
و این بر ما موم است از وقت معلوم این بجز از سجد است نه واجب  
شنود مستحبت است از برای موم که در وقتیکه امام از قرائت خارج  
بگوید الحمد لله رب العالمین این را در این ذکر مثل سجد است و اذان

که ذکر کند

که ذکر کند و سجد اگر موم سجد نیت بلکه در رکعت اولی  
با همه موم شنود و در وقت اول و در وقت اول همان است که  
گذشت و در وقت سجد قرائت و خواندن و حکم قرائت او در  
و رکعت آخر این است که می تواند میان قرائت حمد و تسبیح  
مقرر نماید و امام به تفصیل که در جهت قرائت از هدایت ال  
نام ذکر شد و اگر سجد است با هم یک رکعت یا دو رکعت  
حکم قرائت او در صورت اقل این است که در وقت اول  
خود که ثانی امام است رکعت میکند قرائت و جواب یا استجاب بگوید  
به تفصیل که گذشت و در رکعت ثانی خود که ثالث امام است  
اگر نماز سه رکعت یا چهار رکعت است قرائت حمد و سوره  
مکند و علی الاطلاق باشد و این قرائت واجب است و مستحب  
و ایک اگر این رکعت را از خلف امام بخواند و مثل  
اینکه نماز یک وقت واقع شد سه رکعت است لازم است  
بر او در وقت کند و در قرائت حمد و سوره خواه نماز جدید  
یا افتخار به پس از وقت لازم است بر موم هر رکعت ثانی  
از جهت جهیده این جزء است در خصوص است بنا بر موم



چه بر امام مفرد و درین مقام چهار رکعت واجب است و در مقام شکر و ذکر کریم  
 و اگر این رکعت را بعد از فراق امام است بجا می آید و مانند  
 اینکه نماز در آن افتد واقع شده نماز صحیح است حکم او در قرائت  
 این رکعت حکم مفرد است پس در وقت مفروض لازم است  
 بر او که در قرائت این رکعت اگر نماز ماکوم شده نماز صحیح  
 میباشد لازم است بر مفرد و اگر مسبوق است به رکعت پس  
 لازم است بر او قرائت و اخفات آن در رکعت اولی  
 که سجده امام است و وجوب اخفات در اینجا نیز ماکوم است  
 و همچنین حکم قرائت در رکعت دوم و اگر نماز چهار رکعت باشد  
 چه در اینجا نیز لازم است بر او قرائت و اخفات در آن  
 و اگر نماز سه رکعت است حکم او در رکعت دوم حکم مفرد است  
 در وجوب قرائت و لزوم چهار اخفات آنچه کیفیت از لزوم  
 قرائت بر ماکوم در رکعت اول خود در وقت است که قبل  
 از رکوع به امام ملحق شود چه در اینجا لازم است بر او قرائت  
 نیز صحیح است که در مقام شکر و ذکر کریم اما اگر در رکوع به امام  
 ملحق شود و این است که در این مقام قرائت در رکعت اول

ساقط است

لقطات و با و را که رجوع فقط افتد هیچ سبب و اگر مسبوق باشد  
 رکعت مثل اینکه در رکعت چهارم از نماز ظهر یا سجده آن ملحق شود به امام لازم است  
 بر او قرائت در رکعت اول اخفات در آن اگر پیش از رکوع افتد کند  
 و اگر در حالت رکوع افتد کند در رکعت اول قرائت ساقط است و بر او  
 لازم است قرائت محدود و در رکعت دوم که بعد از فراق امام بجا می آید  
 و حکم او در هر دو اخفات آن حکم آن معذور است هر گاه لازم است بر ماکوم  
 مسبوق که در وقت امام از بر او خواندن تشهد نشیند و تشهد  
 او نباشد مثل اینکه دویم امام است و حکم او ملحق شود به امام و بر سجده او  
 واجب است این است که نشستن او باین نحو باشد که ممکن شود و از نشستن  
 و میخانی شود و از میخانی و باین حالت باین امام از تشهد خارج شود  
 و این نشستن مخصوص نشستن نیست که واجب است مطلق آن در وقت  
 تشهد بلکه نشستن دیگری است که لازم است به ماکوم در وقت پس  
 این جلوس از اجزای واجب نماز است و فعلی باینکه منفردند و  
 مستحب است از بر او ماکوم که در این وقت که متعالف امام کند و تشهد  
 براه او بخواند و لغرض متابعت نه تعبد تشهد یکبار و لازم است بر او  
 از بر او نماز ماکوم و سجده است که از بر او نماز امام و منفرد نیست یکی  
 واجب است و آن جلوس مفروض است و دیگر سحر و آن متابعت



امام است از شهید خواندن و لیک احوط این است که این خبر مستحب را ترک نماید  
 و فرقی نیست در آنکه ذکر شد میان شهید اول و شهید ثانی و اگر موضع شهید  
 امام نباشد و موضع شهید مأموم باشد واجب است بر مأموم که از آن قصد  
 کند و بکشد و اگر کشت کند و شهید لازم خود را بخواند پس از آن  
 بر خود واجب است مگر آنکه در شهید امام حجت را از شهید او نخواهد بود و احوط این  
 که شهید را خفیف یا غم یعنی قصد واجب است را بعد از او و زایر برین را  
 ترک نماید این در وقت است که توقع دارد که بعد از فرار از شهید متابعت  
 امام نماید و اگر توقع نیست از قتل او بلکه شهید است مأموم است و بعد از آن  
 توقع متابعت نیست در اینجا به اشکال لازم نیست که شهید خفیف را بخواند  
 بلکه هر چه را که بانی اقبال بعد میآید میتوان پس از او را کرد و در صورت  
 اولی خواندن تمام شهید واجب نیست شود که مأموم بتواند در رکوع یا امام  
 تسبیح شود و احوط این است که آن مقدار که از شهید که خواندن آن بکشد  
 و غیره که احوط است و در متابعت در رکوع آن را بجا آورد و غار را تمام  
 تمام کند و بعد از آن اعاده نماید و احتیاط دیگر در این نیست که قصد انفراد  
 کند و در اعتقاد او واجب بر دارد و باین قصد نماز خود را تمام کند بختم  
 اگر موضع ضلوت امام باشد و موضع ضلوت مأموم نباشد باین نحو که در م  
 امام باشد اول مأموم بخت است از برای مأموم که متابعت امام کند و ضلوت

و همراه او ضلوت بخواند بقصد متابعت بقصد متابعت شود مگر مأموم خلف  
 در نماز مطهر این خبر مستحب است که مخصوص است بنماز مأموم و در نماز امام و منفرد و  
 نیست و در وقتیکه موضع ضلوت مأموم رسید ضلوت را میخواند یا امام در رکوع  
 تسبیح میشود پس اگر در وقتی که مأموم اقتدا میکند با امام پس از آنکه در وقتیکه قصد  
 کند نماز خود را بجا آورد کند مگر اینکه نماز امام پیش از تمام شدن نماز خود در وقتیکه  
 اقتدا نسبت به تسبیح نیست پس نمیتواند که در اول قصد کند که بعضی از نماز را  
 بجا نهد مگر اسم و بعضی دیگر را بقصد انفراد بجا رساند و در هر حال  
 اقتدا در نماز لازم است و باین طریق قصد جایز نیست از برای او و عاقبت  
 امام بود چه کسی که آن اقتدا او تمام صدق کند مثل اینکه بگوید که قصد  
 بقصد یا خواندن پس جایز نیست مخالفت کردن در افعال به تقدیم مطهر و بنا خود  
 و نقصان و جایز نیست مخالفت کردن در افعال به تقدیم مطهر و بنا خود  
 در وقتی که بسیار موقوفه و زیاده باشد که بانی اقتدا صدق کند و هم  
 حال و زیاده و نقصان افعال چه آن نیز عین صدق و اقامه است و جایز  
 و ظاهر این است که میتوان در آن نماز از این قصد برگرد و قصد انفراد  
 نماید خواه این احوط از جهت غیری باشد یا بدین علت در نماز اولی  
 و در وقتیکه قصد انفراد کرد جایز نیست از برای او مخالفت مطهر و احوط



که در مطهرات امام قصد انفراد کنند بلکه هر چند تا قرأت تمام  
بعد از آن قصد انفراد نماید بلکه جایز است از بارها هم که  
انفراد کنند جایز است که با چند در پیش از امام سلام گوید و احوط این است  
که با این قصد بدون غتر در سلام را هم مقدم نداند و اگر چه قول یکوا  
خاصی از کلمات نیست اما مقامی است که متعلق به بواجب نماز است پس  
که مراد از مضاف درین مقام نه چنانست که وجود آن باعث بطلان نماز  
واجب شود بلکه مراد چنانست که باعث بطلان اعتدال و خصوصاً نماز عتق  
شود و مضاف باین حرفا نیست که باعث فسخ شرائط جماعت شوند مثل عدم  
بواجب امام یا کفر او یا قس او و بیه مضطربان امام و عامه و قصد  
بر امام و نحو اینها و مضاف دیگر مدعیان نیست چنانچه بدون او تسبیح  
و مضافی که وجود آنها که متعلق به فسخ شرائط بیان احکام شرائط  
متعلق است از بیان این بواجب بار دیگر ازین جهت گفته شد و ذکر آن  
با کمال کدشت از احکام شرائط و ذکر اینها بار دیگر مکرر محض خواهد بود  
چنانچه مخفی نیست لهذا احکام فیهما ردنا و کمره فیهما الوضوء المخصوص  
في البداهة و انهما لله لا لغيره و از چویننه آن کعبه و خرافات و غیره  
و نقیضه المومنین من ائمة اسید البیتر نام بجز کواشش مد کافهم بجز



